

الله



همراه با مسابقه بزرگ کتاب خوانی
ویژه غدیر ۱۴۰۴

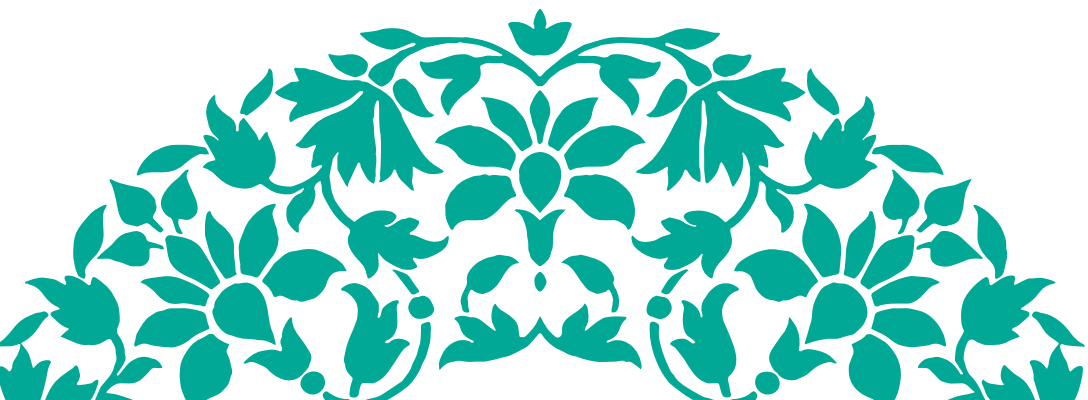
www.ketabkhooon.ir

www.jahrompedia.ir

منشور سعادت

اخلاق از منظر امیر المؤمنین علیہ السلام
به همراه شرح نامہ اخلاقی به حارث ہمدانی

آیت اللہ العظمیٰ کریم جہرمی



منشور سعادت

اخلاق از منظر امیرالمؤمنین علیه السلام

به همراه شرح نامه اخلاقی به حارث همدانی

آیت الله العظمی کریمی جهرمی

بهار ۱۴۰۴



فهرست

طبیعه	۱۱
پیش‌گفتار	۱۳
گفت‌وگوی پیامبر با دختر حاتم طائی	۱۵

بخش اول

نظریات اخلاقی از دیدگاه امام امیرالمومنین علی <small>علیه السلام</small>	۱۹
۱. مباهات امام <small>علیه السلام</small> به فراگیری اخلاق از پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۲۱
۲. اخلاق تحول‌آفرین امام علی <small>علیه السلام</small>	۲۲
۳. نظر امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در مورد صاحب اخلاق کریمه	۲۵
۴. پایگاه اخلاق فاضله از نظر امام <small>علیه السلام</small>	۲۷
نتایج رذائل اخلاقی از نگاه امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	۳۰
ریاکاری و آسیب‌های آن	۳۲
هم‌نشینی با اهل هوا و هوس	۳۲
مذمت دروغ و جایگاه صداقت	۳۳
حسد و آثار مخرب آن	۳۴
اثر وضعی‌کینه و دشمنی	۳۴
آرزوهای بی‌حد و غفلت از یاد خدا	۳۶
ویژگی‌های اخلاقی ویرانگر از منظر امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	۳۷
شراکت غیر خدا در عبادت	۳۸
خشونت و قتل مظلومان؛ زنگ خطری برای جامعه	۳۸
نسبت دادن عمل زشت به دیگران	۳۸
سوءاستفاده از دین برای رسیدن به ثروت	۳۹
زشتی دو رویی و نفاق	۳۹
الگوهای اخلاق از دیدگاه امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	۴۱

- پیامبر الگوی اخلاقی امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۴۱
- عمل به قرآن و دعوت مردم به الگو پذیری از اهل بیت (علیهم السلام) ۴۲
- اهل بیت (علیهم السلام) الگوی اخلاقی بشر ۴۴

بخش دوم

- کارکردهای اخلاق در تربیت علوی** ۴۷
- تواضع و ادب اجتماعی در سلام کردن ۴۹
- اوج فروتنی در پذیرایی ۴۹
- حمایت از مظلوم و اصلاح اختلاف خانوادگی ۵۱
- مسئولیت پذیری در تأمین نیاز خانواده ۵۲
- کمال انسان در خدمت به خانواده ۵۳
- بی ادعایی و خدمت ۵۳
- گذشت و متانت علوی در برابر رفتار دشمن ۵۳
- عفو و گذشت امام (علیه السلام) در برابر جسارت دشمن ۵۴
- عدالت و جوانمردی امام (علیه السلام) ۵۴
- تفاوت رفتار علوی و اموی ۵۵
- دادگری و تواضع امام (علیه السلام) در برابر همگان ۵۶
- محبت و کرامت امام (علیه السلام) در نگاه کودکان یتیم ۵۷
- ساده زیستی و انصاف علوی ۵۹
- حفظ کرامت انسانی و تکریم نیازمندان ۶۰
- شمول اخلاق عالیّه امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۶۲
- توصیه اخلاقی امام به فرزندان ۶۶
- مروّت و مردانگی از نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۶۷
- اهمیت خودسازی و عمل برای عالمان ۶۸
- خطر فخر و مدح طلبی برای حاکمان ۶۹
- مسئولیت اخلاقی ثروتمندان در مکتب علوی ۷۲

بخش سوم

- شرح نامه اخلاق امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حارث همدانی ۷۵
- حارث همدانی کیست؟ ۷۸
- شماره این نامه مبارک در مصادر مختلف ۷۹
- متن نامه مبارک امیرالمؤمنین ۸۰
- نخستین ارشاد و رهنمود امام (علیه السلام) در مورد قرآن ۸۳
- ارشاد و رهنمود دوم امام (علیه السلام) در مورد قرآن ۸۴
- نمونه‌هایی از خیرخواهی‌های قرآن ۸۵
- ارشاد و توصیه قرآن به همه امتها ۸۵
- ارشاد و رهنمود سوم امام در مورد قرآن ۸۶
۱. پاسخ مأمون به شکایت دخترش از امام جواد (علیه السلام) ۸۷
- داستانی از ابن سیرین ۸۸
- سخن جاودان امیرمؤمنان ۸۸
- نامه طاووس یمانی ۸۹
- چهارمین رهنمود امام در مورد قرآن ۸۹
- درس گرفتن از گذشته برای آینده ۹۰
۱. داستان‌هایی عبرت‌انگیز ۹۱
۲. اشعار تکان‌دهنده ابوالعتاهیه در مجلس هارون ۹۳
۳. بهترین بیان در عبرت و درس گرفتن از روزگار ۹۵
۴. عبور امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر مدائن ۹۵
۵. اشعاری عبرت‌انگیز ۹۶
۶. نامه عبرت‌انگیز حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) به هارون ۹۷
- بزرگداشت اسم مبارک خداوند ۹۷
- امام سجاد (علیه السلام) و تعظیم اسم خداوند ۹۹
- سوء استفاده از اسم خداوند و اولیای الهی ۱۰۰
- رمز لزوم تعظیم در برابر اسم خداوند متعال ۱۰۱

- زیاد یاد مرگ کردن ۱۰۱
- زیرک‌ترین تمام مردم ۱۰۲
- فوائد و آثار و برکات یاد مرگ ۱۰۲
- شکسته شدن طغیان و سرکشی در وجود انسان ۱۰۲
- یاد مرگ شکنده لذات غرور آفرین است ۱۰۳
- یاد آخرت بازدارنده انسان از معصیت ۱۰۳
- آنجا که پیامبر مردی را شایسته ستایش نمی بیند ۱۰۳
- شرایط تمنای خردمندانه مرگ ۱۰۴
- حضرت موسی و مردی که آرزوی مرگ می‌کرد ۱۰۵
- آمزش رمز راحتی پس از مرگ ۱۰۵
- چیستی آمادگی مرگ ۱۰۵
- بهترین معیار در زندگی انسانی و اعمال آدمی ۱۰۶
- گزینش یک جمله از همه کتاب تورات ۱۰۸
- وصایای پیامبر بزرگوار ۱۰۹
- توصیه‌های حذیفه در حال مرگ به فرزندش ۱۰۹
- وصف امام علی علیه السلام به زبان احنف بن قیس برای معاویه ۱۱۱
- آبرومندی و حفظ آبرو ۱۱۱
۱. داستان مرد فاضل مصری و یک شاعر پرگو ۱۱۲
- توصیه همیشگی امام امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۱۳
- طرق سعادت در نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۱۴
- عامل دروغ‌گویی انسان ۱۱۶
- رد کلام مردم، نشانه‌ای از جهل ۱۱۶
- فضیلت بردباری و بخشش در لحظات خشم و قدرت ۱۱۸
- چرایی نام‌گذاری امام هفتم به کاظم علیه السلام ۱۱۹
- نمونه‌ای از کظم غیظ امام کاظم علیه السلام ۱۱۹
- نمونه‌هایی از عفو و اغماض و بزرگواری امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۲۱
- اوج آقایی و بزرگواری امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۲۲

- عزت گذشت کننده و ذلت ظالم ۱۲۳
- عزیزترین بندگان نزد خدا ۱۲۳
- وظایف انسان در قبال نعمت های الهی ۱۲۴
- اسراف کاران برادران شیطان اند ۱۲۵
- ظهور آثار نعمت های الهی در زندگی انسان ۱۲۶
۳. ملاقات هارون با اصرعی ۱۲۷
- انفاق برترین عمل مؤمن ۱۲۸
- سخنی بس زیبا و سازنده از امیرالمؤمنین (ع) ۱۲۹
- رفتار امام با شوهر ظالم یک زن ۱۲۹
- شهادت حسنین (ع) به زهد امیرالمؤمنین (ع) ۱۳۱
- دوری از مجالست با افراد دون شأن ۱۳۱
۱. نهی از مجالست با بدعت گزاران ۱۳۳
۲. رهنمودی از حضرت سلیمان (ع) ۱۳۳
- قطع رابطه دوستی ۱۳۴
- سکونت در شهرهای بزرگ که مجمع مسلمانان است. ۱۳۴
- آن جا که حمران بن اعین مجلس را ترک کرد ۱۳۸
- سید حمیری از مجلس دوستان برخاست و رفت ۱۳۸
- بانویی که مکه را ترک کرد و به حبشه مهاجرت نمود ۱۳۹
- به کار انداختن فکر و اندیشه تنها در امور مهم و نافع ۱۴۰
- بحثی در باب سخنان بی ارزش ۱۴۰
- امیرالمؤمنین (ع) و مردی که سخنان یهوده می گفت ۱۴۱
- پرهیز از نشستن در مراکز عمومی مثل بازار ۱۴۱
- بهترین راه برای پیدایش حالت شکر در انسان ۱۴۴
- سفارش های پیامبر (ص) به ابوذر ۱۴۵
- سخنی از امام صادق (ع) ۱۴۵
- مسافرت در روز جمعه به لحاظ وظایف آن، مطلوب نیست ۱۴۵
- برنامه امام باقر (ع) در جمعه ها به ویژه جمعه های ماه رمضان ۱۴۷

۱۴۷.....	اطاعت و فرمانبرداری خداوند در همه امور.....
۱۴۸.....	ملاک کلی در تقرب به خدا.....
۱۴۹.....	چاره جویی ظریفانه در وادار کردن نفس به عبادت.....
۱۴۹.....	مدارا کردن با نفس و حفظ نشاط در عبادت.....
۱۵۰.....	ریاضت بی رویه.....
۱۵۰.....	ابوذر و استراحت برای عبادت.....
۱۵۱.....	نشاط در عبادت.....
۱۵۱.....	دقت در انجام واجبات الهی.....
۱۵۲.....	امام عسکری <small>علیه السلام</small> و فرارسیدن وقت نماز.....
۱۵۳.....	ناگهان مرگ فرا می رسد.....
۱۵۴.....	تحدیر از مصاحبت نا اهلان.....
۱۵۵.....	حفظ وقار و جایگاه خداوند و دوستی دوستان خدا.....
۱۵۵.....	یک آزمایش دقیق.....
۱۵۶.....	داستان خواندنی محمد بن ابی حذیفه.....
۱۵۷.....	غضب لشکری عظیم از لشکریان شیطان.....
۱۵۸.....	وصیت و سفارش پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۵۹.....	شجاع و قهرمان واقعی.....
۱۶۷.....	الف) فقه.....
۱۶۸.....	ب) تفسیر و معارف قرآن کریم.....
۱۶۹.....	ج) شرح حدیث و دعا.....
۱۷۰.....	د) سیره اهل بیت علیهم السلام.....
۱۷۰.....	ه) مهدویت.....
۱۷۱.....	و) تراجم و سیره علما.....
۱۷۲.....	ز) اخلاق و معارف دین.....
۱۶۱.....	منابع.....
۱۶۷.....	فهرست آثار علمی چاپ شده آیت الله العظمی کریمی جهرمی <small>رحمته الله</small>
۱۸۱.....	سؤالات مسابقه کتابخوانی.....

طلیعه

اخلاق اسلامی، ستون اصلی سعادت فرد و جامعه است؛ و تعریف و تبیین ابعاد این گوهر گرانسنگ جز با بهره‌گیری از تعالیم معصومین علیهم‌السلام و به خصوص آموزه‌های امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به کمال نمی‌رسد. بی‌شک، امتداد حیات معنوی مسلمانان و رهیابی به حیات طیبه، در گرو الگوگیری از سیره و مکارم اخلاق پیشوایان دین به‌ویژه شخصیت نورانی امام علی علیه‌السلام است که خود، آینه تمام‌نمای اخلاق نبوی و اسوه فضائل انسانی می‌باشد.

کتاب «منشور سعادت» که به قلم مرجع عالیقدر جهان تشیع، حضرت آیت‌الله العظمی علی کریمی جهرمی رحمته‌الله نگارش یافته است، تلاش سترگی برای تبیین نظری و عملی اخلاق علوی به حساب می‌آید. این اثر نفیس در سه بخش مهم، ابتدا به تبیین نظریات اخلاقی امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرداخته، سپس نقش و کارکرد اخلاق در زیست فردی و اجتماعی مومنان و الگوپذیری عملی ایشان از اهل بیت علیهم‌السلام را بررسی نموده و در نهایت با شرح جامع و آموزنده نامه حضرت به حارث اعور همدانی، نمونه عینی و روشنی از اخلاق نبوی و علوی را به مخاطب عرضه می‌کند.

لازم به تذکر است که نظریات اخلاقی امیرالمؤمنین در قالب کتابی با عنوان «چشمه سار تربیت علوی» در سال ۱۳۸۵ توسط انتشارات راسخون مرکز نشر آثار معظم له به زیور طبع آراسته شده بود. همچنین شرح نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حارث اعور همدانی با عنوان «صبح سعادت» در سال ۱۳۹۸ توسط مجتمع آموزش عالی امام خمینی رحمته‌الله وابسته به جامعه المصطفی العالمیه به چاپ رسیده است.



با توجه به درخواست مؤمنین نسبت به تجدید چاپ این دوا اثر دفتر حفظ و نشر آثار بر آن شد پس از تجدید نظر معظم له در برخی از متون کتاب در قالب جدید با عنوان «منشور سعادت» این اثر ارزشمند را برای مؤمنین آماده سازد. امیدواریم این گنجینه ارزشمند که با دقت، دلسوزی و استناد به متون اصیل اسلامی نگاشته شده است، چراغ راه مؤمنان و سالکان حقیقی راه الهی از مسیر معارف اهل بیت علیهم السلام باشد و ضمن اعتلای فرهنگ اخلاق اسلامی، گامی مؤثر در تعالی روح و اصلاح جامعه بردارد.

برای تمامی خوانندگان گرامی توفیق مطالعه و بهره‌گیری از این کتاب فاخر را می‌نماید و از درگاه خداوند متعال دوام توفیقات آن مرجع عظیم‌الشان و تعالی روزافزون جامعه اسلامی را طلب می‌کند.

دفتر حفظ و نشر آثار

حضرت آیت الله العظمی کریمی جهرمی رحمته الله

پیش‌گفتار

یکی از مباحث مربوط به اخلاق، اهمیت و موقعیت بی‌بدیل آن در حیات انسانی است. برای درک این مطلب چند نکته را ذکر می‌کنیم که هر کدام در ترسیم جایگاه اخلاق اثری ویژه دارند.

۱. مکرمت‌های اخلاقی از مزایا و نقاط درخشان حیات انبیا و شخصیت برجسته و با عظمت آنان است؛ چنان که در روایات شریفه آمده: «ان الله خص الانبیا بمکارم الاخلاق»^۱ یقیناً خداوند انبیا {رسولان خود} را به مکرمت‌های اخلاقی اختصاص داد.

بنابراین مکارم اخلاق و خلق و خویهای پسندیده وجه امتیاز انبیای الهی و رسولان آسمانی و هادیان میلیون‌ها نفوس انسانی به شمار می‌رود.

۲. هدف از بعثت پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ تکمیل اخلاق فاضله و بالا بردن خویهای انسانی در میان جامعه بوده است و این مطلب در کلام شریف آن بزرگوار و فرزندانش با بیانات گوناگون آمده است:

(الف) «انما بعثت لإتمم مکارم الاخلاق»^۲ من از طرف خداوند برانگیخته شدم که مکرمت‌های اخلاقی را کامل نمایم.

(ب) از حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام ناله نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: بعثت بمکارم الاخلاق و محاسنها^۳؛ من برای ترویج مکرمت‌های اخلاق و زیبایی‌های آن مبعوث شدم.

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۵۶؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۷۱؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱ ماده خلق.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۰۰؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۲.

۳. طبرسی، علی بن حسن، مشکات الانوار، ص ۲۴۳.

ج) از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله یه فرمود: «علیکم بمکارم الاخلاق فإن الله عزوجل بعثنی بها!»^۱ بر شما باد مکرمت های اخلاقی را پیشه کنید که خداوند عزیز و ذلیل را بدان مبعوث داشت.

فرق میان نقل اول و دوم این است که در نقل اول کلمه «انما» که دال بر حصر است در صدر و آغاز کلام آمده است و در نقل دوم این لفظ نیست و از آن طرف مکارم اخلاق با کلمه «ومحاسنها» مؤکد شده است.

فرق جمله سوم با دو جمله قبل این است که در آن دو نقل فقط هدف بعثت بیان شده که آن تکمیل و پیشرفت مکرمت ها و فضایل اخلاقی است. ولی در نقل سوم نخست انسان ها را به فراگیری و اتصاف به مکرمت ها و ویژگی های اخلاقی امر می کند و آن گاه بعثت خود از سوی خداوند با هدف پیشبرد و رشد اخلاق را علت آن امر و اهتمام خود قرار می دهد.

۳. مکرمت های اخلاقی خود عامل نجات و سعادت است.

از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «یا عجب الرجل مسلم یجیئه اخوه المسلم فی حاجة فلا یری نفسه للخیر اهلا فلو کان لایرجو ثواباً ولا یخشی عقاباً لقد کان ینبغی أن یسارع إلی مکارم الاخلاق فانها مما تدل علی سبیل النجاه...»^۲ چقدر تعجب آور است رفتار مرد مسلمانی که برادر دینی اش برای حاجتی نزد وی بیاید و او خود را - از روی بی اعتنایی - اهل این کار خیر «نبیند و انجام ندهد. این فرد مسلمان اگر بر فرض، امیدی به پاداش الهی و خوفی از عذاب خدا نمی داشت،» شایسته بود از جهت مکرمت های اخلاقی به این کار سبقت بگیرد و با سرعت، حاجت و نیاز او را برآورده سازد، زیرا مکارم اخلاق خود از عوامل رستگاری و نجات و پیروزی است.

۴. خداوند مکرمت های اخلاقی را دوست می دارد.

۱. شیخ طوسی، الأمالی، ص ۴۷۸؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲ ص ۲۸۳.

۲. فیض کاشانی، ملا محسن، المحجة البیضاء فی تهذیب الإحیاء، ج ۴، ص ۱۲۱.

گفت وگویی پیامبر با دختر حاتم طائی

اسیران قبیله طی را به مدینه آوردند. دختری در میان آن‌ها خطاب به پیامبر ﷺ گفت: یا محمد! اگر صلاح می‌دانید مرا رها کنید و گروه‌های عرب را به شماتت من وا مدارید، زیرا من دختر بزرگ و رئیس قوم خود هستم؛ «و إِنَّ ابی کان یحیی الذمار ویفک العانی ویشبع الجایع ویطعم الطعام ویفشی السلام ولم یردّ طالب حاجة قط»؛

پدر من از هر کسی که نیاز به دفاع داشت حمایت می‌کرد؛ اسیر را آزاد می‌نمود و گرسنه را سیر می‌کرد و به مردم طعام می‌داد و سلام را در میان مردم آشکار می‌کرد و هرگز صاحب حاتی را از در خانه خود نراند و ناامید نساخت. پیامبر ﷺ در پاسخ او فرمود:

«یا جاریة هذه صفة المومنین حقّالوکان ابوک مسلماً لترحمنا علیه خلّوا عنها فإنّ أباهّا کان یحب مکارم الاخلاق وإنّ الله یحب مکارم الاخلاق؛ ای دختر این صفاتی که تو از پدرت شمردی حقاً صفت مومنان است؛ اگر پدر تو مسلمان بود، بر او ترحم آورده و رحمت می‌فرستادیم.»

بعد به اصحاب فرمود: رهایش کنید، زیرا پدرش مکرمت‌های اخلاقی را دوست می‌داشت و خداوند مکرمت‌های اخلاقی را دوست می‌دارد.

ابوبردة بن دینار برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، آیا خداوند مکرمت‌های اخلاقی را دوست دارد؟

پیامبر در پاسخ فرمود: «والذی نفسی بیده لا یدخل الجنة الا حسن الاخلاق»^۱ سوگند به آن که جانم در دست اوست، داخل بهشت نمی‌شود جز انسانی که دارای اخلاق پسندیده باشد.»

اخلاق و ارزش‌های اخلاقی، جایگاهی بی‌بدیل در حیات انسانی و

۱. فیض کاشانی، ملامحسن، المحجة البيضاء، ج ۴ ص ۱۲۱ و ۱۲۲

آموزه‌های دینی دارند و همواره به عنوان زیربنای کمال انسان و جامعه مطلوب مورد تأکید انبیای الهی واقع شده‌اند. برای ترسیم بهتر این موقعیت ممتاز، به چند نکته کلیدی اشاره می‌شود که هر یک بیانگر اهمیت بنیادین اخلاق در سیر معنوی و اجتماعی بشر است:

۱. مکرمت‌ها و فضایل اخلاقی از برجسته‌ترین ویژگی‌ها و وجوه امتیاز پیامبران الهی بوده است؛ چنان‌که در روایات شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ^۱؛ بی‌شک خداوند پیامبران را به مکارم اخلاق و صفات برگزیده ممتاز کرد.»

در نتیجه، این خصال نیک، رمز برتری، مرجعیت، و جاذبه انبیاء در هدایت انسان هاست.

۲. هدف نهایی بعثت پیامبر گرامی اسلام ﷺ، تکمیل فضایل اخلاقی و ارتقای رفتار انسانی در سطح فرد و جامعه بوده است. این مهم بارها در بیانات پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام با بیانات متنوع آمده است:

الف) پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ^۲؛ من فقط برای کامل کردن فضایل اخلاقی برانگیخته شده‌ام.»

ب) حضرت امام سجاد علیه‌السلام به نقل از پیامبر ﷺ: «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مُحَاسِنِهَا^۳؛ من برای ترویج و اشاعه مکارم اخلاق و زیبایی‌های آن برانگیخته شدم.»

ج) امام رضا علیه‌السلام نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُبْعِثُ بِهَا^۴؛ به شما توصیه می‌کنم که به مکارم

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۵۶؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۷۱؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ماده خلق.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۰۰؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۲.

۳. طبرسی، علی بن حسن، مشکات الانوار، ص ۲۴۳.

۴. شیخ طوسی، الأمالی، ص ۴۷۸؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۳.



اخلاق پایبند باشید، چراکه خداوند مرا برای همین هدف برانگیخته است.» تفاوت روایات یادشده در این است که در روایت نخست، اختصاص کامل رسالت به تکمیل اخلاق بالفظ «انما» بیان شده است، حال آنکه در روایت دوم تأکید بر جنبه‌های زیبایی و جذابیت آن افزوده شده، و در روایت سوم علاوه بر بیان هدف بعثت، مؤمنان به فراگیری و التزام عملی به اخلاق نیک سفارش شده‌اند.

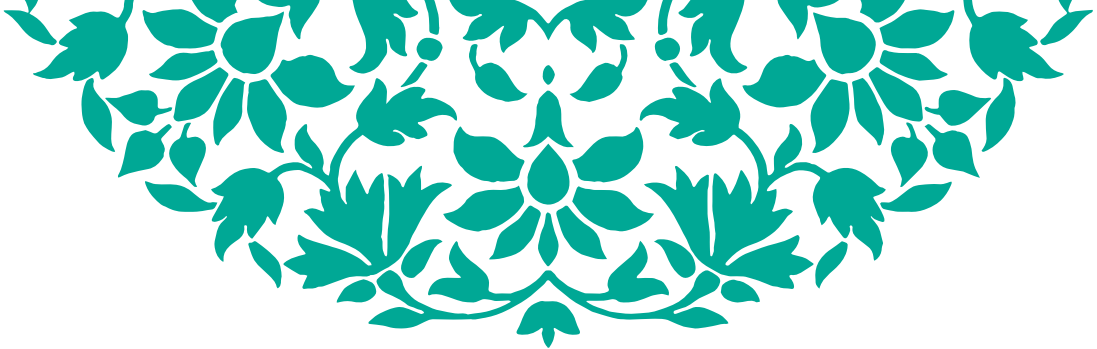
بر این اساس، آشکار است که نه تنها تکامل اخلاق غایت بعثت پیامبران الهی است، بلکه تحقق آن در رفتار و روحیه افراد، شاخص رشد و مقیاس تعالی جامعه محسوب می‌شود. توجه به مکارم اخلاق، هم مسیر تقرب به خداوند متعال و جلب محبت او را هموار می‌سازد، و هم ضمانت‌کننده سلامت و پیشرفت حیات فردی و اجتماعی است.

این اخلاق از انسان معمولی که خود را در این مقام قرار داده، یا از مدعیان دروغین اخلاق نشئت نگرفته است، بلکه اخلاقی است که در محضر باب مدینه علم رسول الله ﷺ و تربیت یافته دامن مقدس پیامبر، امام مؤمنان و پیشوای بی‌بدیل پرهیزکاران، حضرت علی (علیه السلام) می‌آموزیم. در نتیجه روی آوردن به مواد حیاتی این نامه مبارک و توجه به مطالب و مفاهیم آن، اخذ اخلاق از منشأ و مرکز حقیقی و سرچشمه اصلی آن است که متصل به وحی الهی سبحانه و تعالی می‌باشد و از ساحت قدس ربوبیت و کانون مقدس رسالت و نبوت انشعاب پیدا کرده است. تربیت یافتگان این مکتب اخلاقی والا، امثال سلمان و مقداد و ابوذر و حذیفه و عمار یا سرقدس الله ارواحهم بودند.

مکتب اخلاقی امیرالمؤمنین (علیه السلام) مرکز رشد انسانیت و کمال آدمی است. در این مرکز الهی و با این ارشادات نورانی و آسمانی انسان‌های رشید فهیم، منطقی، پرمهر و انسان دوست بار می‌آیند، در حالی که در مکتب‌های غیر علی و آل علی (علیهم السلام) کسانی سربرمی‌آورند که تنها چهره‌ای انسانی دارند؛ اما از فهم و کمال و انسانیت بویی نبرده‌اند و به جای منطق الهی و انسانی،



زورگویی و قتل و غارت و فسادکاری و قساوت قلب و خشونت و هلاک حرث و
نسل از آن‌ها برمی‌آید.



بخش اول

نظریات اخلاقی از دیدگاه
امام امیرالمومنین علی علیه السلام

۱. مباهات امام علیه السلام به فراگیری اخلاق از پیامبر صلی الله علیه و آله

یکی از عوامل پیدایش و تجلی اخلاق فاضله در وجود انسان، بهره‌مند شدن و برخوردار بودن از یک استاد کاردان و صاحب اخلاق برجسته است و امام امیرالمؤمنین علیه السلام از این موهبت الهی در حد اعلای برخوردار بود؛ زیرا آن حضرت از ایام کودکی و روزهای آغازین حیات خود، در کنار بهترین و عظیم‌ترین اسطوره اخلاق، مکرمات و خلق و خوی‌های عالی‌ه‌ی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود. پیامبر بزرگواری که اخلاق والا و صفات ستوده او مورد تأیید و تصدیق ذات لایزال الهی بود و خداوند جهانیان، بزرگ‌ترین افتخار و مایه سرفرازی را به او عطا کرد و درباره حضرتش فرمود: «اِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۱ و به حق که تو ای پیامبر، اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری».

آری! امام بزرگوار حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام در محضر چنین شخصیت آسمانی و عظیمی پرورش یافته که خداوند، اخلاق والای او را وصف کرده و با تأکید فراوان^۲ و متعاقب هم، ایشان را ستایش فرموده و بزرگ شمرده است و بالاخره خداوند بزرگ که اعظم از هر عظیمی است، اخلاق آن حضرت را برجسته خوانده است.

و اکنون به سخن زیبای امام علی علیه السلام گوش جان سپاریم که می‌فرماید: «وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمِّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْدَاءِ بِهِ»^۳ من همواره از پی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رفتم، بسان پیروی بچه شتر از مادرش، و ایشان هر روز علم و نکته تازه‌ای از اخلاق خوش را برای من

۱. قلم: ۴.

۲. آن از حروف تأکید است، جمله اسمیه افاده تأکید می‌کند، و لام در خبر برای تأکید است.

۳. نهج البلاغه، خطبة ۱۹۲.

آشکار می‌ساخت و مرا فرمان می‌داد که به حضرتش اقتدا کنم».

به فرموده امام علی (علیه السلام) ارائه برنامه اخلاق فاضله از سوی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) برنامه‌ای مقطعی و در یک روز خاص در هفته و ماه نبوده، بلکه برنامه‌ای مستمر، مداوم و خلل ناپذیر بود و هیچ وقفه‌ای در آن رخ نمی‌داده است. هر روزی که امام بزرگوار چشم از خواب برمی‌داشت و وارد صحنه زندگی می‌شد، پرده‌ای تازه و نورانی از اخلاق طیبیه حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله) در برابر دیدگان پرفروغش قرار داده می‌شد و پرچمی از اخلاق پاک و خصلت‌های عالی و آسمانی رسول الله (صلی الله علیه و آله) برای ایشان به اهتزاز در می‌آمد و امام انسانیت، حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بدان می‌نگریست و چون همواره در مقابل دیدگان تیزبین آن جناب از زمان کودکی تا شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، از این روی پيوسته و بدون اندک وقفه‌ای بدان پرچم نگاه می‌کرد و از پی آن می‌رفت و زوایای زیبای اخلاق محمدی (صلی الله علیه و آله) را از وجود نبی خدا تماشا می‌کرد و به کار می‌بست.

دلدادگان مکتب اخلاقی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، امام اخلاق و فضیلت، در اینجا جا دارد محاسبه‌ای دقیق را آغاز کنیم که امام بزرگوار از روزی که چشم به دنیا گشود و دیده‌اش به جمال زیبای پیامبر روشن شد و بخش بیشتر عمر مبارک خود را در آغوش آن انسان زنده، بی‌نظیر و آن عینیت و تجسم اخلاق به سربرد و از طرفی بدون استثنا، هر روز پرده‌ای از صفات ملکوتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) برای ایشان آشکار و پرچمی بلند از مکرمت‌های بی‌نظیر آن بزرگوار، برایش برافروخته شد؛ اکنون بنگرید که بلندای اخلاق عالیّه او کجاست؟!

۲. اخلاق تحول آفرین امام علی (علیه السلام)

امام مؤمنان و مظهر اخلاق انسانی در پرواز اخلاقی خود نقطه اوج را طی کرد و به قله‌های رفیع اخلاق و صفات والای انسانی دست یافت به گونه‌ای که دشمنان را تحت تأثیر خود قرار می‌داد و احیاناً همین برخوردهای



بزرگ منشا نه در جان بیننده تحولی ایجاد می‌کرد که کافر را به سوی اسلام می‌کشانید. این درحالی است که امام علی (ع) همواره خویشتن را مدیون تعالیم ارزنده، تربیت‌های والا و آموزش‌های دلسوزانه پیامبر اکرم می‌دانست و اخلاق عالیّه خود را شعاعی از اخلاق پیامبر و تعلیم و تربیت آن بزرگوار می‌شمرد.

امام صادق (ع) از آبای گرامی و گذشتگان بزرگوار خود نقل می‌کند که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در راه با شخصی ذمی^۱ مصاحب و همراه شدند. آن شخص ذمی به امام (ع) گفت: «به کجا می‌روید و مقصد شما کجاست؟» امام فرمود: «تصمیم دارم به کوفه بروم.»

رفتند تا به جایی رسیدند که راه ذمی جدا می‌شد و او طبعاً از امیرالمؤمنین (ع) جدا گردید و به راه خود رفت. از قضا آن مرد دید که امام امیرالمؤمنین (ع) نیز راه خود را تغییر داده و در راهی که او می‌رود، گام برمی‌دارد. شخص ذمی گفت: «شما راه خود را ترک کردید.» حضرت فرمودند: «می‌دانم.»

او گفت: «پس چرا راه خود را رها کرده و با من در این طریق سیر می‌کنید در حالی که خود می‌دانید این مسیر کوفه نیست و به مقصد شما منتهی نمی‌شود؟»

امام فرمودند: «این به خاطر به پایان بردن حق رفاقت و از آداب مصاحبت و همراهی است که آدمی به هنگام جدا شدن از دوست، او را کمی مشایعت کند هر چند راه وی تغییر یافته باشد که پیامبر ما (ص) این گونه امر فرموده است.» ذمی گفت: «پیامبر شما چنین دستوری داده است؟»

امام فرمود: «آری!»

مرد کافر گفت: «حتماً کسی که از او پیروی کرده و مکتب او را پذیرفته و به او ایمان آورده به خاطر این افعال و کارهای کریمانه و بزرگوارانه او بوده است.»

۱. فرد کافری که در ذمه اسلام بود (یهودی یا نصرانی).

آن‌گاه اضافه کرد: «من تو را شاهد می‌گیرم که بردین تومی باشم.»
و بالاخره راه حق را انتخاب نموده و مسیر خود را عوض کرد و با
امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت و چون آن حضرت را شناخت اسلام آورد.^۱
به راستی که این داستان، تکان دهنده است و از جهات مختلف انسان را
تحت تأثیر قرار می‌دهد:

۱. با شخص خارج از اسلام آن‌گونه با صمیمیت و احترام برخورد می‌کند.
۲. انجام آن برنامه عالی اخلاقی را به عنوان یک ادب لازم برای دو همراه
و همسفر برشمردند.

۳. آن‌گاه که شخص ذمی از این نوع منش و شیوه کریمانه دچار تعجب شد،
امام بزرگوار، ذهن او را از خود منصرف کرده و به ساحت مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله
توجه دادند و بدین ترتیب عالی‌ترین مظاهر اخلاق کریمه و لطیف‌ترین و
زیباترین ظرایف اخلاقی را از خویش بروز دادند.

ملاحظه، زیبایی و ظرافت این آداب اخلاقی و صفات شریف خداپسندانه آن
چنان دلنشین و جذاب بود که تحولی عمیق در جان و نهاد او به وجود آورد و
نتوانست آن هیجان فراگیر را در درون خود کتمان کند بلکه بسیار صریح، آن
را اظهار کرد و تهییج و انقلاب درونی‌اش که در پرتو ظرایف اخلاقی به وجود
آمده بود، سرانجام آن کافر را دلدادۀ اسلام و پیشوایان بزرگ اسلام، محمد و
علی علیه السلام گردید و در نهایت اسلام آورد، راه خود را ترک گفت و به همراه مولای
مؤمنان علی علیه السلام به راه افتاد.

آری! خواننده گرامی، اخلاق زیبا و دلربای امام بزرگوار و نخستین پیشوای
دینی ما تحول‌آفرین است و می‌تواند ماهیت افراد را تغییر دهد؛ مس و وجود
یک فرد عادی را به طلای ناب مبدل ساخته و او را در افاق‌های عالی انسانی
به پرواز درآورد.

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷۰.



این جریان مهیج و تکان دهنده به ما می آموزد که اگر بخواهیم افراد را عوض کنیم، جامعه را به صورت ایده آل بسازیم و به سوی کمالات و خوبی ها هدایت کرده و راه آنان را در مسیر خدا و رسول صلی الله علیه و آله قرار دهیم، باید اخلاق مولایمان علی علیه السلام را سرمشق قرار داده و بدان پای بند باشیم.

۳. نظر امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد صاحب اخلاق کریمه

امیرالمؤمنین علیه السلام، دارنده اخلاق فاضله نظیر اجابت دعوت حق، صله رحم، احسان و بخشش به دیگران را واجد صفات عالی انسانی و شایسته حکومت و زمامداری بر مردم دانسته است و آن صفات انسانی را معیار پذیرش مردم از فرمان وی قرار داده است. سبقت در دعوت به سوی حق و مکرمات های اخلاقی، صلاحیت زمامداری و فرمانروایی در میان امت اسلامی را به انسان می دهد.

و اینک کلام زیبای امام اخلاق علی بن ابی طالب علیه السلام:

«لم یسرع أحد قبلی الى دعوة حق و صلة رحم و عائدة کرم فاسمعوا قولی و عوا منطقی...»^۱

هرگز کسی بر من در اجابت دعوت حق، صله رحم، احسان و بخشش فراوان سبقت نگرفته است پس سخنم را بشنوید و گفته هایم را حفظ کنید.

امام بزرگوار، ابتدا موارد شاخص و پرفروغی از اخلاق عالیّه خود را بازگو می کنند و این که در همه این موارد پیشگام بوده اند و کسی بروی پیشی نگرفته است:

۱. قبول و پذیرش دعوت حق: زمانی که فهمید دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حق و صدق است بدون درنگ آن را پذیرفت و لبیک گفت؛ اندک توقف و مسامحه کاری را روان داشت که باید در برابر حق همواره تواضع کرد و از آن تجاوز ننمود.

۱. نهج البلاغه، خطبة ۱۳۹.

۲. صله رحم و پیوند با ارحام و بستگان و حفظ روابط خویشاوندی در محدوده مجاز: امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این امتیاز پیش گام بود و بهترین و روشن ترین مصداق آن، وفاداری بی نظیری بود که نسبت به پیامبر بزرگوار و نبی معظم اسلام (صلی الله علیه و آله) از خود نشان داد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) علاوه بر جنبه آسمانی پیامبری و رسالت، عموزاده امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز بود.

چنان که نسبت به دیگر خویشان و بستگان خود ابراز محبت و علاقه مندی می کرد و همواره در استحکام هر چه بیشتر خویشاوندی، کوشش می نمود. حتی اگر کسی از آنان به عنوان مخالف و دشمن رو در روی امام (علیه السلام) در میدان جنگ قرار می گرفت و بر علیه آن بزرگوار شمشیر می کشید، امام از محور اخلاق و از چارچوب مراعات حق خویشان و صله ی رحم خارج نمی شد.

۳. احسان، گرم و بخشش فراوان: امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدین موضوع بسیار پای بند بود و این خُلق و خوی الهی و خداپسندانه به صورت کامل در وجود پاکش ریشه داشت. گرم وجود امیرمؤمنان زبانزد خاص و عام است و از مطالبی است که مخالف و موافق بر آن اتفاق نظر دارند و هیچ کس نتوانست بر آن بزرگوار در این خُلق نیکو سبقت بگیرد چنان که در مبحث «نمونه ای از کرامت های اخلاقی امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)» مشخصه ای از این منش والای امام ایمان و اخلاق را ذکر خواهیم کرد.

باری! امام (علیه السلام)، متعاقب یادآوری مکرمت ها و صفات عالیّه خود فرمود:

«پس اکنون سخن مرا بشنوید و گفته هایم را فرا گرفته و حفظ نمایید.»

ظاهر امر این است که مردم را به اطاعت از فرمان خود دعوت کرده و به پیروی از دستورات شریف خویش فرا می خوانند و این، موضع رهبر و پیشوای الهی جامعه است و گرنه هیچ کس حق ندارد اطاعت دیگران را نسبت به خود مطالبه کند و به خصوص اینکه چنین کاری را به عنوان یک امر واجب از آنان درخواست بنماید.

با ملاحظه این نکته که مبنای عملی بحث قرار می گیرد، بدین نتیجه



می‌رسیم که افرادی شایستگی خلافت اسلامی و رهبری امت اسلام را دارند که در راه ایجاد و رشد اخلاق فاضله در وجود خود گام‌های راسخ و بلندی برداشته باشند و شخصیت آنان با اخلاق عملی انسان و فضایل و مکرمت‌ها شکل گرفته باشد.

انسانی صلاحیت رهبری امت اسلامی را دارد که نقایص و رذائل اخلاقی را از خویش‌تن پاک کرده و از قید و بند ذلت بار اخلاق ناستوده رها شده باشد و در مهد ادب و اخلاق، نشأت گرفته و تربیت یافته باشد و همواره با همراهی فضایل، پاکی‌ها و منش‌های عالی و انسانی به پیش برود.

همچنین اگر این چند فراز اخلاقی که در کلمات نورانی امیرالمؤمنین (ع) آمده را به عنوان مثال و مصداق، تلقی کنیم حاصل مطلب آن است که اخلاق فاضله و مکرمت‌های عالی انسانی در حد کامل، مساوی با وجوب اطاعت و فرمانبرداری است.

۴. پایگاه اخلاق فاضله از نظر امام (ع)

اخلاق فاضله و خوب انسانی از نظر صائب و حق بین امام مؤمنان حضرت علی (ع) دارای پایگاهی رفیع و منزلتی عالی است. اکنون در این فصل به ذکر برخی از تعبیرات امام در مورد حسن خلق و اخلاق پسندیده می‌پردازیم که هر کدام بیانگر مقام رفیع اخلاق حسنه و تأثیر خاص آن در بهره‌مندی و لذت بردن از زندگی است:

«اکرم الحسب حسن الخلق»^۱

برترین حسب و شرف برای آدمی، اخلاق نیک است.

طبق این جمله مبارکه - که جزء وصیت‌ها و سفارشات امام بزرگوار، حضرت امیرالمؤمنین (ع) به فرزند دلبندشان حضرت امام حسن مجتبی (ع) است - گرمی‌ترین و بالاترین منزلت انسان و سرآمد همه مایه‌های شرف و اعتبار،

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۸.

اخلاق نیک آدمی است. شرف خانوادگی، شرف شغلی، شرف قومی و سایر شرافت‌ها همه تحت الشعاع شرف خلقی انسان‌اند.

آنجا که گروهی از مردم ظاهریین و کوتاه‌نگر، ظرافت، زیبایی‌اندام و ملاحظت صورت را شرف خود می‌پندارند و بدان فخر می‌فروشند، آنجا که بسیاری از مردم، اشتها رو و وجهه خانوادگی را مایه شرافت خود می‌دانند و همه جا از آن سخن می‌گویند، آنجایی که توده‌هایی از مردم به نژاد خود سخت اتکا دارند و آن را عامل فضیلت خویش بر دیگران به حساب می‌آورند و آنجا که افراد، ده‌ها عامل فناپذیر و امور تخملاتی را شرف خود فرض می‌کنند، امام جهانیان، امیرالمؤمنین (علیه السلام) برترین و بالاترین شرف را حسن خلق، قلمداد می‌کند.

«لاقرین کحسن الخلق»^۱

هیچ هم‌نشینی مانند حسن خلق نیست.

انسان در زندگی نیازمند به قرین و هم‌نشین است تا زنگ ملال را از دل او برده و نشاط، شادی، رشد، ترقی و سعادت را برایش به ارمغان آورد. از این رو همه به دنبال چنین هم‌نشین عزیز و خوبی هستند تا در کنار او راحت باشند و در سایه‌اش به سعادت رسیده و کامیاب گردند. اکنون امام بزرگوار، امیر المؤمنین (علیه السلام) ما را به چنین هم‌نشین خوبی که درهای سعادت‌مندی را به رویمان می‌گشاید راهنمایی می‌کند و می‌فرماید: «هیچ هم‌نشینی همچون اخلاق نیک نیست.»

آری! یار مستمر و مدام انسان که نه تنها هیچ‌گونه آسیبی از ناحیه او به آدمی نمی‌رسد بلکه پیوسته، خیر، خوشبختی و برکات بی‌شمار از سوی او متوجه انسان می‌شود، اخلاق نیک اوست.

خلق نیکو راه معنویات را به روی آدمی باز می‌کند. این قرین خیرخواه و این

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.



هم نشین با صفا انسان را از مواقف سختی و از دشواری های زندگی به آسانی عبور داده و در نعمت، لطف و خوشی جایگزین می سازد.

حسن خلق، آدمی را محبوب دل ها و مورد توجه نفوس و محل اعتماد جامعه قرار خواهد داد.

رمز و راز موفقیت مردان بزرگ و موفق، حُسن خلق بوده و حداقل خوش خُلقی یکی از شاخص ترین عوامل موفقیت آنان به شمار می رود.

انسان هایی که از اخلاق خوب برخوردار نیستند و از آن قرین و همراه دلنشین بهره مند نمی باشند، پیوسته در عذاب اند.

«کفی بالقناعة ملکاً و بحسن الخلق نعیماً»^۱

مُلک قناعت برای آدمی کافی است و نعمت حُسن خلق برای انسان، بس است.

نظر امام عارف و حقیقت بین درباره اخلاق و حسن خلق این است که آن، نعمتی بزرگ و بی بدیل است و اگر کسی از آن برخوردار شد، نعمت بر او تمام است و همین یک موهبت برای او کافی است، هرچند از نعمت های دیگر محروم باشد؛ زیرا این نعمت به تنهایی با همه نعمت ها و مواهب الهی برابری می کند.

انسانی که دارای اخلاق حسنه است هیچ کمبودی ندارد. او بزرگ ترین سرمایه حیات و زندگی را به دست آورده و خداوند، لطف خاصی به وی داشته که چنین نعمت چشمگیر و با اهمیتی به او عطا کرده است. به مقتضای فرموده امیرالمؤمنین (ع) نباید با وجود اخلاق برجسته و عالی، از نبود نعمتی سخن گفت و از کمبودها شکایت کرد که در پرتو حسن خلق، از مواهب و نعمت های دیگر برخوردار خواهد گردید و به چیزهایی که ندارد نیز دست خواهد یافت.

باری! اخلاق فاضله را آن چنان که باید و چنان که شاید کسی همانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) ارزیابی نکرده است و دیدید که در جایی آن را به عنوان «اکرم الحسب» و گرامی ترین شرف انسانی یاد کرده و در مورد دیگر آن را بهترین قرین و برترین هم نشین برای آدمی معرفی فرمود و در مورد سوم آن را بزرگ ترین نعمت و موهبت الهی شمرده و انسان را با وجود آن از همه نعمت ها مستغنی دانسته اند.

همه موارد ذکر شده جنبه مثبت مطلب بود. امام بزرگوار موضوع را از جنبه منفی نیز مورد بررسی قرار داده و می فرماید:

«ثُمَّ اِيَاكُمْ وَتَهْزِيعَ الْاِخْلَاقِ وَتَصْرِيفِهَا»^۱

از شکستن مرزهای اخلاق و دگرگون ساختن صفات و خوهای پسندیده پرهیز کنید.

تهزیه اخلاق، شکستن و مبدل ساختن آن به خصلت های بد و حیوانی است. روزی که اخلاق آدمی دستخوش هوا و هوس و ابتدال گردد و سیر طبیعی خود را از دست بدهد، روز زوال و شکست اوست. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این جمله مبارکه مخاطبین خود را از شکستن اخلاق نیک و تبدیل آن به صفات بد تحذیر می کند. این موقف خطر انسانی است که حدود و ثغور اخلاق کریمه را در هم بشکند. بلای بزرگی که حیات آدمی را تهدید می کند، تصریف، تغییر اخلاق و گرایش به سوی بدی است و اگر دگرگونی در اخلاق ایجاد شد و خدای ناخواسته آدمی به بد خلقی و سوء رفتار گرایید، روز ذلت و نکبت اوست و باید در انتظار فاجعه های دردناک و پیشامدهای خطرناک و جبران ناپذیر باشد.

نتایج رذائل اخلاقی از نگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

«وَاعْلَمُوا أَنَّ يَسِيرَ الرِّيَاءِ شَرُّهُ وَمَجَالِسَةُ أَهْلِ الْهَوَى مَنَسَةُ لِلَايْمَانِ
وَلِلشَّيْطَانِ جَانِبُوا الْكَذِبَ فَإِنَّهُ مَجَانِبُ لِلَايْمَانِ، الصَّادِقُ عَلَى شَفَا

۱. نهج البلاغه، خطبة ۱۷۶.



مَنْجَاةٌ وَكَرَامَةٌ وَالْكَاذِبُ عَلَى شَرِّ مَهْوَاةٍ وَمَهَانَةٍ وَلَا تَحَاسَدُوا فَإِنَّ
الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ وَلَا تُبَاغِضُوا فَإِنَّهَا الْحَالِقَةُ
وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَمَلَ يَسْهَى الْعَقْلَ وَيَنْسَى الذِّكْرَ فَاكْذِبُوا الْأَمْلَ فَإِنَّهُ غُرُورٌ
وَصَاحِبُهُ مَغْرُورٌ»^۱

و بدانید که ریا - هر چند اندک باشد - شرک به خداست. و هم نشینی با
اهل هوا و هوس موجب فراموش شدن ایمان و جای حضور شیطان
است.

از دروغ گفتن دوری کنید! همانا دروغ، از ایمان به دور است؛ انسان
راستگو بر بلندای نجابت و بزرگواری است، و دروغگو در کنار پرتگاه
و در حال سقوط در وادی خواری می باشد. بر یکدیگر حسد نبرید
که بی گمان، حسد، ایمان را می خورد همان گونه که آتش، هیزم را
می خورد.

نسبت به همدیگر کینه توزی و دشمنی نکنید به راستی که کینه توزی،
نیکی ها را از بین می برد.

بدانید که آرزوها، عقل را غافل ساخته و به اشتباه می افکنند و یاد خدا را
به فراموشی می سپارند؛ پس آرزوها را دروغ بدانید که به راستی فریبنده
هستند و آن کس که گرفتار آن باشد انسان فریب خورده ای است.

امام بزرگوار در خلال این کلمات نورانی، قسمتی از رذائل اخلاقی را با ذکر
آثار سوء و پیامدهای خطرناک آن ذکر کرده است و چون زشتی هریک را
مستدل بیان کرده است بسیار نافذ و مؤثر می باشد و صاحبان وجدان های
بیدار کلام آن بزرگوار را به زودی پذیرفته و تصدیق می کنند.

اینک هریک از آن امور و مفاصد اخلاقی را به طور مستقل یادآوری کرده
و درباره آن سخن می گوئیم:

ریاکاری و آسیب های آن

۱. بدانید که ریا حتی به میزان کم، شرک است. زشتی ریاکاری را با ذکر اثر سوء آن بیان کرده اند. خطر ریاکاری این است که راه شرک را بر روی انسانِ ریاکار باز می کند، اگر خدای ناخواسته آدمی در مسیر ریا گام بردارد راه خود را به سوی شرک به خداوند انتخاب کرده است. میان ریاکاری تا شرک به خدای تعالی فاصله ای نیست، بلکه مسافتی اندک و کوتاه است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این کلام خطر مهم ریاکاری را گوشزد می کنند، خطری که قابل چشم پوشی نیست. خطا و گناهی که انسان را به همه بدی ها آلوده می سازد و در عذاب الیم الهی سرنگون خواهد ساخت.

عمل ریاکارانه به ظاهر عملی است که به انگیزه ارائه به مردم، خودنمایی و مطرح شدن در جامعه انجام می گیرد ولی باطن و حقیقت آن، شرک به خداست؛ زیرا انسان ریاکار، در عبادت و عمل، دیگری را با خدا شریک گردانیده است.

هم نشینی با اهل هوا و هوس

۲. از مجالست و هم نشینی با هواپرستان تحذیر کرده و آن را برای انسان های با ایمان، خطرناک می شمرند. از نظر مبارک آن امام همام، به دنبال این نوع هم نشینی و رفاقت، دو خطر جدی آدمی را تهدید می کند:

یکی آنکه ایمان را از یاد آدمی می برد. و دیگر آنکه جایگاه حضور شیطان است.

اکنون بنگرید انسانی که در حضور شیطان است و با آن عنصر ضلال و گمراهی محشور است و ایمان خود را به کلی فراموش کرده است، دیگر چه امیدی به او خواهد بود و کجا می تواند به ساحل نجات و رستگاری دست یافته و روی سعادت را ببیند؟

انسانی که حشر و نشر او با شیطان باشد و ایمان به خدا را فراموش کرده



و روشن تر آنکه ایمان خود را به فراموش سپرده است، به همه بدی‌ها دست می‌زند و انسانی به تمام معنا شرور، مفسد و خطرناک خواهد گردید؛ زیرا لازمه حضور شیطان، و سوسه‌های مستمر، مداوم و خطرناک است و لازمه نسیان ایمان، آزادی حیوانی و آلودگی‌های همه جانبه و ورود به لجن‌زار فساد، شرارت و تباہکاری‌های گوناگون است؛ چون تنها عامل بازدارنده از بدی‌ها، ایمان به ابدیت، جهان غیب و نظارت خدای سبحان است و اگر این حالت به کلی از بین رفت و یا فراموش شد و زیر حجاب نسیان، پنهان گردید، هیچ مانع و حاجبی از بروز اعمال زشت و کارهای نادرست و فسادانگیز جلوگیری نمی‌کند.

مذمت دروغ و جایگاه صداقت

۳. در قسمت سوم، حضرت مردم را از گفتن سخن دروغ نهی می‌کند و آن را دورکننده ایمان معرفی می‌کند؛ یعنی هنگامی که دروغی از زبان انسان بیرون آمد این دروغ، ایمان به خدا را طرد کرده و کنار می‌زند. وای از عاملی که طردکننده ایمان باشد و خدا، پیامبر و جهان آخرت را از ذهن آدمی براند. همچنین در ادامه موضع انسان راستگو و دروغ‌گو را بازگو می‌کند؛ بدین بیان که راستگو بر بلندای نجات و بزرگواری قرار دارد بر خلاف انسان دروغ‌گو و خلاف پرداز که در سرایشی، خواری و پرتگاه سقوط، جا گرفته است. به راستی که دوزخ چه جایگاه زشت و چه موقعیت افتضاح‌آمیزی را برای آدمی فراهم می‌آورد!!

امام بزرگوار، موفقیت و جایگاه این دو شخص را در قبال هم ذکر می‌کند تا هر انسان عاقلی موضع هر یک را با دیگری مقایسه کند و بسنجد که یک سو همه روشنی، زیبایی، شکوه، فروغ، خوشبختی و آبرومندی است و در سوی دیگر همه ظلمت، تیرگی، بی‌آبرویی، نکبت و ذلت است و هر انسان عاقل و خردمندی وقتی در برابر این دو تابلوی نورانی و ظلمانی قرار گیرد و آن‌ها

را مقایسه کند از الگوی نورانی عدول نمی‌کند و به الگوی تیرگی، تاریکی، فضاقت و رسوایی نخواهد گرایید.

تقابل این دو و ذکر خصوصیات هر کدام در کنار هم در انتخاب راه برتر و طریق نجات و سعادت و اعراض از طریق ضلالت، اثری محسوس و چشم‌گیر دارد.

حسد و آثار مخرب آن

۴. در فراز پنجم، از حسد سخن می‌گویند و ضمن اینکه همه مخاطبان، مؤمنان و علاقمندان خود را از حسد ورزی و رشک بردن به دیگران با ذکر یک مَثَل که برای همگان محسوس و قابل لمس است نهی می‌کنند خطر بسیار بزرگ و عمیق حسادت را به جوامع اسلامی، افهام فرموده و گوشزد می‌کنند. مَثَلی که امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد نقش حسد آورده‌اند این است که درست مانند آتش است: هر قدر هیضم در کنار آن بگذارند همه را می‌خورد، می‌سوزاند و خاکستر می‌کند.

حسادت درباره دیگران نیز ایمان آدمی را خورده و نابود می‌سازد. انسان حسود به کارهایی دست می‌زند که هر کدام از آن‌ها در تضعیف ایمان آدمی نقشی بسزایی دارد. دیری نمی‌گذرد که شاخه‌ها و جوانه‌های ایمان شخص حسود می‌خشکد و از بین می‌رود و نیز اصل بدنه و حتی ریشه‌های ایمانش خشکیده و به کلی می‌سوزد. این یک خطر بزرگ است که باید افراد حسود بدان گوش فرا داده و از عاقبت آن بیمناک باشند.

اثر وضعی کینه و دشمنی

۵. در این فراز، از دشمنی و کینه توزی نسبت به یکدیگر نهی فرموده و آن را با عنوان «حالقه» معرفی کرده و یاد فرموده‌اند؛ باین حال، متعلق آن ذکر نشده و مشخص نیست که دشمنی، از بین برنده چه چیزی است. و در اینجا احتمالاتی وجود دارد:



اول: ممکن است مقصود این باشد که دشمنی با افراد، خوبی‌ها و صفات حسنه را از بین برده و نابود می‌سازد و انسان در راه دشمنی با فرد یا افراد به هرکار زشتی کشیده شده و به هر عمل ناروا و گفتار خلافی متوسل می‌گردد و سرانجام همه خوبی‌ها، صفات عالیّه، مردانگی، کرم و بزرگواری خود را در این راه از دست می‌دهد. دوم: امکان دارد که مقصود، اجر و ثواب‌هایی باشد که تحصیل کرده است. آری! امکان دارد که دشمنی با بندگان خدا موجب از بین رفتن همه آن اجرها و پاداش‌ها گردد و انسان در روز قیامت بنگردد که با دست خالی از حسنات و ثواب الهی به موقف حساب پروردگار آمده است.

سوم: شاید مقصود این باشد که، دشمنی، دین انسان را از بین خواهد برد و برای تحقق و تثبیت این هدف نامبارک و جهنمی، گاهی انسان چنان می‌شود که به کلی از دین می‌گذرد و ایمان و عقیده خود را در این راه از دست می‌دهد.

چهارم: شاید مراد آن است که دشمنی، نابودکننده جامعه است. جامعه در پرتو صمیمیت، دوستی و همدلی، جامعه است و می‌تواند روی پای خود بایستد و رشد و ترقی داشته باشد اما اگر صمیمیت‌ها، دوستی‌ها، علاقه‌مندی‌ها و مهرورزی‌ها جای خود را به دشمنی، کینه‌ورزی و عداوت بدهند، رشته نظام این جامعه از هم گسسته گردیده و اجتماع رو به فروپاشی می‌رود تا روزی که به کلی سقوط کرده و متلاشی شود و دستخوش امیال و خواسته‌های دیگران و قدرت‌های فرصت طلب گردد.

به نظر می‌رسد این احتمال از میان سایر احتمالات، قوی‌تر باشد و این معنایی مجرب است که اگر جامعه‌ای اعم از جوامع بزرگ یا کوچک، دچار اختلاف، تشّت، دشمنی، بدبینی و بدخواهی نسبت به یکدیگر شوند در درازمدت یا حتی در کوتاه مدت، نابود شده و در میان جوامع، از پای درمی‌آیند و سرانجام کینه‌ورزی و سقوط حتمی را به دنبال خواهد داشت.

ناگفته نماند که احتمالات قبلی نیز هرکدام در جای خود می‌تواند یک واقعیت باشد به خصوص احتمال اول و سوم که بدون تردید انسان بر اثر

دشمنی به همان نقطه تاریک و خطرناک می‌رسد که روزی به خود بنگرد و ببیند تغییر ماهیت داده و صفات عالیّه و برجسته انسانی خود را یکی پس از دیگری در این راه، قربانی کرده و یا حتی ببیند که با کمال تأسف، دین خود را از دست داده چرا که می‌خواسته دشمنی خویش را با شخص یا گروهی به طور کامل تثبیت و ابراز نماید. نعوذ بالله من ذلك.

آرزوهای بی حد و غفلت از یاد خدا

۶. در آخرین بخش اخلاقیات، موضوع اَمَل و آرزو را مطرح کرده‌اند و شاید مقصود، اَمال بی مهار و آرزوهای طولانی، بی حد و مرز و نامشروع می‌باشد. و گرنه اصل اَمَل و آرزو در زندگی لازم است. و دو اثر زشت و خطرناک برای آن ذکر می‌کنند: یکی آنکه عقل را از دوراندیشی و واقع‌نگری باز داشته و آن را دچار سهو و خطا می‌کند و دیگر این که یاد خدا، آخرت و معاد را از ذهن انسان می‌برد.

قابل توجه است که انسان در خلال زندگی برای رهایی از بدی‌ها و شرارت‌ها و نیل به کمالات معنوی، یا از عقل استمداد می‌کند و یا از «ذکر الله» مدد می‌گیرد؛ اما اَمال و آرزوها هر دو را از انسان گرفته و او را خلع سلاح می‌کنند و هر دو بال رشد و تعالی‌اش را شکسته و وی را از پرواز به سوی نقطه‌های رفعت، جلال و کمال انسانی باز می‌دارند.

و از این رو در خاتمه کلام زیبایی خود امر می‌کنند که آرزوها را همواره دروغ بشمرید. گمان نبرید این وعده‌هایی که در درون شما پیدای می‌شود حتمی است؛ خیر، آن‌ها را تکذیب کنید و بدان‌ها دل خوش نکنید؛ زیرا امل و آرزو فریب است. بزرگ‌ترین عامل فریب انسان، همین آرزوهاست که به زودی راه و مسیر آدمی را عوض کرده و جهت حرکت او را به سوی بدی و نادریستی قرار می‌دهد و صاحب این آرزوها مغرور و فریب خورده می‌باشد.



ویژگی‌های اخلاقی ویرانگر از منظر امیرالمؤمنین (ع)

در کلمات امیرالمؤمنین (ع) از شماری از خصلت‌های بد به کیفیت خاصی یاد شده که حاکی از خطر عظیم آن‌هاست؛ این صفات ناپسند در به هم ریختن کاخ سعادت آدمی، تأثیر بسزایی دارند. اینک نمونه‌ای را ارائه می‌کنیم:

«إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ الَّتِي عَلَيْهَا يَثِيبُ وَيَعَاقِبُ وَلَهَا يَرْضَى وَيَسْخَطُ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا - وَإِنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَأَخْلَصَ فَعْلَهُ - أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا لَأَقْبِيًّا رَبَّهُ بِخَصْلَةٍ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ لَمْ يَتَّبِعْ مِنْهَا: أَنْ يَشْرَكَ بِاللَّهِ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ أَوْ يَشْفَى غِيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ أَوْ يُعْرِ بِأَمْرِ فَعَلَهُ غَيْرُهُ أَوْ يَسْتَنْجِحَ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بَدْعَةٍ فِي دِينِهِ أَوْ يَلْقَى النَّاسَ بَوَجْهِينَ أَوْ يَمْشِي فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ أَعْقَلَ ذَلِكَ فَإِنَّ الْمَثَلَ دَلِيلٌ عَلَى شَبِيهِهِ. إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمَّهَا بَطُونُهَا وَإِنَّ السَّعَابَ هَمَّهَا الْعُدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا..... إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفَقُونَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ»^۱

از واجبات قطعی خداوند، در کتاب حکیمش، که بر آن پاداش و کیفر می‌دهد و به خاطر آن خشنود می‌شود و یا خشم می‌گیرد این است که انسان هر چند خویش را به زحمت اندازد و عملش را خالص گرداند نفعی به او نمی‌بخشد اگر پس از مرگ، خدا را با یکی از این خصایل و صفات، بدون توبه ملاقات کند و آن خصلت‌ها عبارت است از این که: در عبادتی که خداوند بر او واجب کرده شریکی برای خدا قائل شود، یا خشم خویش را با کشتن بی‌گناهی فرو نشاند یا کار زشتی را که خود مرتکب شده به دیگری نسبت دهد و او را آلوده نماید، یا برای رسیدن به حاجتی که به مردم دارد در دین خدا بدعتی بگذارد، یا مردم را با دو چهره ملاقات کند [دور باشد] یا در میان آنان با دو زبان زندگی کند. در آنچه گفتم، تعقل کن و بیندیش که هر چیزی دلیل بر همانند و مشابه آن خواهد بود.

به راستی که حیوانات تمام همّشان شکم آن هاست و همانا درندگان سعی شان ستم و تجاوز بر غیر خودشان است. به راستی که مؤمنان فروتنند، مؤمنان مهربانند. مؤمنان خائف و بیمناک اند.

امام بزرگوار، در قسمت اول این کلام مبارک، شش صفت از سیئات اخلاقی را ذکر فرموده و تصریح کرده اند که اگر انسان با این صفات، بدون انجام توبه بر خدای تعالی وارد شود هیچ عمل صالحی به حال او نافع نبوده و هیچ گونه تلاشی در عبادت و کار خیر نمی تواند او را نجات بدهد:

شراکت غیر خدا در عبادت

۱. شریک قرار دادن غیر خدا در عبادت پروردگار. عبادتی که خداوند بر انسان فرض و واجب کرده باید خالص برای خدا انجام شود نه اینکه دیگری را که خود مخلوق الهی است در عبادت پروردگار و واجب الهی شریک و سهمیم گردانید.

خسونت و قتل مظلومان؛ زنگ خطری برای جامعه

۲. آدمی برای فرو نشانیدن خشم خویش به کشتن انسان مظلوم و بی گناهی اقدام کند. به راستی چه جنایتی است که انسان از روی خشم و عصبانیت، خون کسی را بریزد و او را مظلومانه به قتل برساند!

با کمال تأسف این اتفاق، کم و بیش در جامعه ما رخ می دهد و انسان های مغرور احياناً به خاطر اشباع غضب و خشمی که در مورد کسی دارند خود به تنهایی یا با همدستی عده ای جنایتکار دیگر، او را از پای در آورده و به خاک هلاکت می افکنند.

نسبت دادن عمل زشت به دیگران

۳. انسان کاری را که انجام داده و عمل زشت یا جنایتی که از خود او صادر شده



به دیگری نسبت داده و او را آلوده و متهم سازد. به راستی چه ناجوانمردانه و دور از اخلاق انسانی است که آدمی به خاطر رهایی و نجات خود، عمل زشت و ناروایش را به گردن دیگری بیندازد. به حق جا دارد که هیچ کدام از اعمال خوب این انسان ناپاک و بد سیرت پذیرفته نگردد و در آخرت و روز معاد اصلاً به حال او سودی نداشته باشد.

سوءاستفاده از دین برای رسیدن به ثروت

۴. اینکه انسان حاجتی به مردم دارد به طور مثال، می خواهد که مال و ثروتی از ناحیه آنان به او برسد و برای نیل به مقصود شیطانی خود، دین خدا و معتقدات مردم را به بازی بگیرد و در دین خدا بدعتی بگذارد تا از این رهگذر به مال دنیا که مطلوب و محبوب اوست نایل گردد.

آری! کسی که دین را ملعبه خود قرار داده و برای دستیابی به متاع دنیا و ثروت آن دین سازی کند و مجعولات و بافته های باطل خود را به عنوان دین در میان جامعه مطرح کرده و به خورد مردم بی اطلاع و کم بینش بدهد، از رحمت الهی دور افتاده و عمل خوب او با این شرایط نمی تواند برای وی نتیجه بخش باشد.

زشتی دورویی و نفاق

۵. دو چهره داشتن و منافقانه با مردم روبرو شدن و در هر جایی با چهره مناسب آنجا ظاهر شدن؛ مثلاً در ظاهر، چهره دوستی نشان دادن و در خفا و پنهانی، چهره دشمنی داشتن.

همچنین با دو زبان با مردم مواجه گردیدن و سخن گفتن، با مؤمنان با زبان دوستی، مهر، وفا، اظهار لطف و صفا کردن و در نزد کافران و فاسقان با زبان مسخره و استهزای مؤمنان سخن گفتن، در نزد نیروهای با ایمان و متعهد به آداب و رسوم دینی، از دین سخن راندن و در نزد نیروهای ضد دینی سخنان ملحدانه بر زبان راندن.

دورویی و دوزبانی از خصوصیات نفاق و از صفات زشت منافقان است آنان دوچهره بلکه چند چهره‌اند و در هر جا با یک چهره ظاهر می‌شوند چنان که دارای دوزبان و یا چند زبان‌اند و در هر جایی و با هر گروهی با زبانی متفاوت و مخصوص سخن می‌گویند و از این رو مهم‌ترین خطر برای اهل ایمان به شمار می‌روند؛ بنابراین جا دارد که هیچ عملی از آنان پذیرفته نباشد.

و آن‌گاه در رابطه با اخلاقیات، مطلبی بسیار ظریف و زیبا ذکر می‌کنند و یادآور می‌شوند که حیوانات فکر و اندیشه‌ای جز پرکردن شکم ندارند. آن‌ها جز به فکر آب و علف نمی‌باشند و به غیر آن نمی‌اندیشد؛ یعنی انسان نباید در حد حیوانات، سقوط کرده و تنها فکر و همتش انباشتن شکم باشد. و دیگر اینکه همت و فکر درندگان، درندگی و دشمنی است و چه فکر و اندیشه‌ای دارند جز این که طعمه‌ای به دست آورده و آن را پاره کرده و بخورند. حمله و هجوم به حیوانات تنها خواسته سباع است. اکنون اگر انسانی هم این خصیصه را پیدا کرد، به درندگی روی آورده و از انسانیت دور می‌افتد؛ انسانی که رحم، انصاف و دوستی را مراعات نکند و در صدد آزار و اذیت مردم باشد، از هجوم به دیگران ترسی نداشته و حتی لذت هم ببرد همانا درنده‌ای است در شکل و قیافه آدمی؛ بدا به حال کسانی که به جای رشد و حرکت به سوی کمال انسانی، به سمت سقوط حرکت کرده و جایگاه انسانی خود را به موضع یک درنده تبدیل نمایند.

در پایان امیرالمؤمنین علیه السلام صفات و مزایایی نسبت به خلقیات مؤمن ذکر نمودند و آنان را با سه امتیاز و خصلت معرفی می‌کنند:

۱. همانا مؤمنان اهل و تواضع‌اند؛ مردم با ایمان، با بندگان خدا، با فروتنی مواجه می‌شوند و از کبر و منیت به دورند. ایمان و تکبر دو مفهوم جدای از هم می‌باشند.

۲. مؤمنان مشفق و مهربان‌اند و همواره با بندگان خدا مهربانی می‌کنند و با غلظت و تندى با آنان مواجه نمی‌گردند.



۳. مؤمنان خائف‌اند. آری! آنان از مقام با عظمت حق و از اندیشه آخرت خود و به خاطر مسئولیت‌هایشان ترسان و بیمناک‌اند.

الگوهای اخلاق از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

انسان در زندگی خود همواره نیازمند به الگوها و نمونه‌های بارز است تا به آن‌ها تأسی کرده و به کمال مطلوب برسد.

در اخلاق نیز این نیازمندی بیشتر احساس می‌شود؛ زیرا از ظرافت خاصی برخوردار است.

اکنون برای پیدا کردن اسوه‌های اخلاق به کلمات دلنشین مولای متقیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه می‌کنیم و آنان را از این رهگذر شناسایی می‌نماییم:

پیامبر الگوی اخلاقی امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«و لقد قرن الله به صلی الله علیه و آله من لدن أن كان فطيماً أعظم ملك من ملائكة يسلك به طريق المكارم ومحاسن أخلاق العالم ليله و نهاره»^۱

از وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از شیر گرفتند خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگانش را مأمور وی نمود، تا شبانه روز او را در مسیر کرامت و محاسن اخلاق جهان سوق دهد.

به فرموده امام بزرگ، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آغاز کودکی تحت مراقبت خاص پرودگار جهانیان بوده و بزرگ‌ترین ملک و فرشته مقرب دربار الهی که طبق روایات دیگر جبرئیل امین است به فرمان خدا مأمور بوده که آن بزرگوار را تحت مراقبت دقیق خود قرار داده، لحظات

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

اجتماعی را برای ایشان فراهم کند تا مکرمت‌ها و بزرگواری‌ها و نیکوترین اخلاق پسندیده خود را به جامعه خویش بروز نماید.

به راستی قابل توجه است که این برنامه از سوی خداوند بزرگ آغاز شده و پروردگار متعال، فرشته‌ای از فرشتگان خود را مأمور کرد تا همواره پیامبر ﷺ را مراقبت کند.

در این جریان، مأموریت به یک فرد عادی و یا فرشته معمولی، محوّل نمی‌شود بلکه به فرشته‌ای واگذار می‌گردد که امام علیؑ از او با واژه «اعظم مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَةٍ» یاد می‌کنند، فرشته‌ای که بزرگ‌ترین و برترین ملک در میان ملائکه الله به شمار می‌رفت.

مأموریت مقدس فرشته آسمانی از سوی خداوند بزرگ این بود که او را در طریق مکرمت‌ها، شرف‌ها و بزرگواری‌ها پیش برده و نیکوترین و شریف‌ترین اخلاق جهان را به او الهام کرده و او را با این اخلاق ستوده و صفات پسندیده بنماید. این برنامه، منحصر به یک ساعت و یا یک شب و روز نبود بلکه بدون وقفه جریان داشته است. اکنون با در نظر گرفتن همه این خصوصیات و مزایا بنگریم که رسول اکرم ﷺ در چه پایه‌ای از اخلاق و کرامت روحی بود؟! باید گفت پیامبر ﷺ به فرموده امیرالمؤمنین علیؑ عصاره مکرمت‌ها و تبلور اخلاق فاضله بود.

عمل به قرآن و دعوت مردم به الگوپذیری از اهل بیت علیهم السلام

آن بزرگوار در این باره می‌فرماید:

«أَلَمْ أَعْمَلْ فَيْكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ وَأَتْرَكَ فَيْكُمْ الثَّقَلِ الْأَصْغَرَ وَرَكَزْتُ فَيْكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ وَوَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَأَلْبَسْتُكُمْ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي وَفَرَشْتُكُمْ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَفَعَلِي وَأَرَيْتُكُمْ كِرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي»^۱

۱. نهج البلاغه، خطبة ۸۷.



آیا من در میان شما به نفیس ترین متاع [قرآن] عمل نکردم و آیا متاع نفیس دیگر [اهل بیت (ع)] را در میان شما نگذاشتم؟ من پرچم ایمان را در میان شما پابرجا ساختم، شما را به حدود حلال و حرام واقف نمودم و با دادگری خود، جامه‌ی عافیت را بر اندام شما پوشانیدم، با سخن و رفتارم نیکی را در میان شما گستردم و اخلاق و خصلت‌های گرامی را با عمل خویش به شما نشان دادم.

امام امیرالمؤمنین (ع) در این کلمات نورانی با لسان استفهام تقریری، اثبات می‌کنند که همواره در میان آن مردم، به قرآن کریم عمل کرده و پرچم ایمان را در میان مردم متمرکز نموده و مردم را بر حدود حلال و حرام آگاهی داده و جامه‌ی عافیت، سلامت و نیکبختی را از عدل و دادخواهی خود بر اندام آنان پوشانیده و نیکی را با گفتار و کردار خویش در میان جامعه گسترش داده است و در آخر می‌فرماید:

«و آیتکم کرائم الأخلاق»؛

و خلق و خواهی کریمه و ارزشمند را به شما نشان دادم.

صرف نظر از جملات قبلی که آن‌ها هم یا مستقیم و یا به نوعی به اخلاق والای پیشوای اخلاق و آداب انسانی، حضرت امیرالمؤمنین (ع) مرتبط می‌شود، جمله آخر به طور صریح در مورد مطلب محل بحث است و واژه بسیار زیبای «کرائم الاخلاق» را به خود نسبت می‌دهد.

و مقتضای اطلاق کلام مبارک امام این است که همیشه و در هر موردی و نسبت به عموم مردم بدین گونه برخورد می‌کرده‌اند و هر چه را که مردم به طور فردی یا جمعی از آن حضرت مشاهده کرده‌اند، همه، منش‌های عالی، آداب انسانی و خصلت‌های پسندیده بوده است.

و اگر خدای تعالی پیامبر برومند اسلام (ص) را در قرآن کریم به عنوان «صاحب خلق عظیم»، وصف کرده، امام امیرالمؤمنین (ع) در این کلام مبارک، خویشان را که نفس پیامبر است به «کرائم الاخلاق» متصف فرموده و ایشان

را با این واژه عالی و افتخارآمیز ستوده است.

قابل توجه است که امام این مطلب را در مورد خویشان در انظار مردم گفته اند و با آنکه به طور طبیعی آن مردم هم مانند سایر اجتماعات، یکنواخت نبوده و مخالف هم در میان آنان بوده است هیچ کس اعتراض نکرد و احدى در مطلب تردید ننمود و گویا دوست، دشمن، علاقه مند، فداکار و مخالف بریده از امام علیه السلام همگی بدین موضوع اذعان داشتند و آن بزرگوار، مطلبی را اظهار کرد که جملگی بر آن باور بوده و زبان احدى به اعتراض یا حتی تردید در مطلب باز نشد.

اهل بیت علیهم السلام الگوی اخلاقی بشر

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد می فرماید:

«أَنْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَأَلْزَمُوا سَمْتَهُمْ وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ فَلَنْ يَخْرُجَ كُمْ مِنْ هُدًى وَلَنْ يَعِيدَ كُمْ فِي رَدًى...»^۱

به اهل بیت پیامبران بنگرید آن گاه همان سمتی را که ایشان در آن هستند، برگزینید و پیوسته در همان جهت باشید و جای پای آنان را دنبال کنید که هرگز شما را از راه راست بیرون نبرده و هیچ گاه شما را به راه پستی و هلاکت باز نمی گردانند.

شیخ محمد عبده مصری در شرح خود در معنای جمله «فألزموا سمتهم» می گوید: «سمت؛ یعنی طریقه و حال یا قصد» و هرکدام از این معانی با اخلاق و منش های انسانی و آسمانی مطابقت دارد.

امام بزرگوار امر می کنند که شما چشم باز کنید و اهل بیت پیامبر را بنگرید و آن گاه حال و طریق آنان را برای همیشه پیش بگیرید و ادامه بدهید و به کلی از آنان جدا نشوید. و این نکته را اضافه می کنند که آن ها شما را از مسیر هدایت بیرون نبرده و به سر منزل پستی و هلاکت بر نمی گردانند.

۱. نهج البلاغه، خطبة ۹۷.



و به تعبیر دیگر آنان شما را در سرمنزل سعادت و نیکبختی مستقر ساخته و هرگز شما را به سوی هلاکت و بدبختی سوق نخواهند داد.

اکنون که الگوهای اخلاق و اسوه‌های فضائل نفسانی را از کلام امیرالمؤمنین (ع) شناختیم بر ماست که دامن با عظمت آنان را از دست نداده و تمام همت خود را صرف کنیم تا با آن‌ها آشنا و آشناتر شده و راه و روش و خُلقیات آنان را به طور دقیق بررسی کنیم، مطالعه دقیق و مستمری را در حالات آنان شروع کرده و سیره طیبه آن مهابط وحی الهی را از لابلای آیات کریمه، روایات شریفه و کتب معتبر تاریخی به دست بیاوریم و روی همان خط مستقیم، بدون اندک انحرافی حرکت نماییم، اخلاق آنان را معیار کلی و دقیق قرار داده و خُلق و خوی خود را با آن تطبیق دهیم.

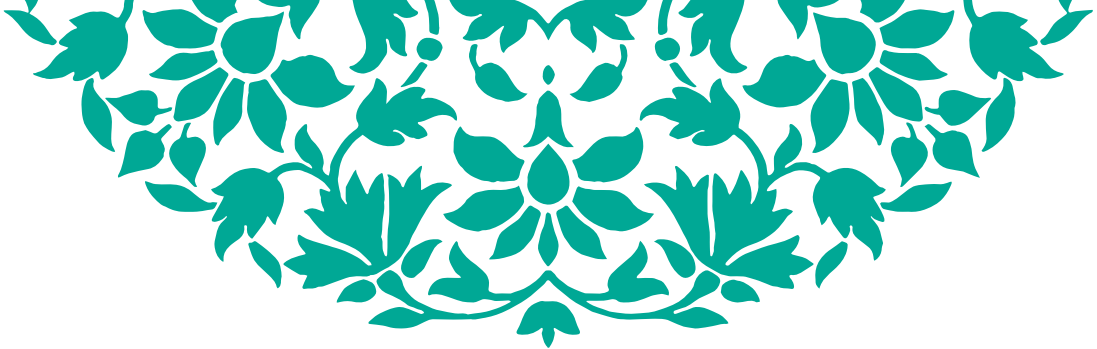
و این مطلب هر چند به آسانی میسر نمی‌شود و تلاشی مستمر و خستگی ناپذیر را می‌طلبد اما راهی جز این نیست و باید به هر بها و قیمتی که هست، هر چند سنگین، در آن راه، طی طریق نمود.

بزرگ‌ترین مجموعه خوبی‌ها و برازنده‌ترین الگوهای اخلاقی بعد از پیامبر خاتم (ص)، امام بزرگ و ولی اعظم خداوند، امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد و سزاوار است که امت اسلامی به ویژه علمای اعلام، پژوهشگران و محققان، همت گماشته، برنامه ریزی کرده و موضوع اخلاق را از دیدگاه امام امیرالمؤمنین (ع) بیان نموده و نیز اخلاق پاک و والای آن امام همام (ع) را مورد مطالعه دقیق و بررسی قرار دهند و چه نیکوست که اطلاعات و تحقیقات خود پیرامون آن ولی الله الاعظم را در اختیار مردم دنیا قرار داده و جوامع بشری را با اخلاق عالی، افکار و اندیشه‌های والای آن بزرگوار در این عرصه، آشنا سازند.

متأسفانه در جوامع اسلامی، کسانی هستند که تصور می‌کنند بحث‌های عالی اخلاقی و اجتماعی را باید در کلمات و کتاب‌های دیل کارنگی و آلکسیس کارل و امثال این‌ها مطالعه نمود و فراگرفت در حالی که آرا و انظار آنان نوعاً



از عواطف خالص بشری نشأت گرفته و به وحی و الهام آسمانی استنادی ندارد. اما رهنمودهای اخلاقی امام امیرالمؤمنین علیه السلام از وحی، الهام الهی و عواطف رقیق و دست نخورده انسانی منشعب است علاوه بر اینکه در مکتب اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام ظرافت‌هایی نیز به چشم می‌خورد که در کلمات آنان وجود ندارد. این مطلب در بحث‌های آتی، روشن خواهد گردید.



بخش دوم

کارکردهای اخلاق در تربیت علوی

در بحث پیش خواندیم که امام امیرالمؤمنین علیه السلام بزرگ‌ترین الگوی اخلاق بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و به فرموده خود آن بزرگوار، او صاحب کرامت‌های اخلاقی بوده و در اوج قله رفیع اخلاق فاضله است. اینک برای تثبیت این مطلب، گوشه‌هایی از اخلاق والای امام همام، امیرالمؤمنین علیه السلام را یاد آور می‌شویم.

تواضع و ادب اجتماعی در سلام کردن

۱. از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله به زنان سلام می‌کرد و آنان جواب سلام پیامبر را می‌دادند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به زنان سلام می‌کرد اما دوست نداشت که به زنان جوان، سلام کند...»^۱ از این حدیث شریف برداشت می‌شود که امیرالمؤمنین علیه السلام همانند پیامبر که به مردان سلام می‌کردند از سلام کردن به زنان نیز دریغ نداشتند و این ادب انسانی و اسلامی را درباره عموم افراد از مردان و زنان معمول می‌داشتند و در برابر همه بندگان خدای تعالی تواضع کرده و مراعات ادب می‌کردند.

اوج فروتنی در پذیرایی

۲. امام عسکری علیه السلام نقل می‌فرماید: «پدر و پسری از دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن حضرت وارد شدند. حضرت به احترام آن دو نفر برخاستند و آن‌ها را در صدر مجلس خود نشانیدند و خود پیش روی آن‌ها نشستند، سپس امر فرمودند طعام آورند و آن دو نفر غذا خوردند. آن‌گاه قبر - غلام امام - طشت، ظرف آب و نیز حوله‌ای را حاضر کرد. وقتی می‌خواست روی دست آن مرد

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ب ۱۳۱، از کتاب نکاح، ح ۳.

آب بریزد و دست او را بشوید، امیرالمؤمنین علیه السلام زود جلوآمده و ظرف آب را از او گرفتند تا خود، آب روی دست آن مرد بریزند. آن مرد سخت ناراحت شد به طوری که خود را در میان خاک انداخت و گفت: «یا علی! آیا خداوند بنگرد که تو آب روی دست من می‌ریزی؟!»

حضرت فرمود: «بنشین و دستت را بشوی؛ زیرا خدای عزوجل می‌بیند که برادر تو که برتری و امتیازی بر تو ندارد تو را خدمت می‌کند و با این کار، ده برابر اهل دنیا را بر خدمت‌گزاران خود در بهشت افزایش می‌دهد.» پس آن مرد نشست. حضرت به او فرمود: «تو را به حق بزرگ من که تو خود بدان عارفی و آن را بزرگ می‌شمی، با راحتی و بدون هیچ گونه نگرانی دستت را بشوی آن چنان که اگر قبر آب می‌ریخت.»

آن مرد اطاعت کرد، آقا آب ریختند و او دست خود را شست. آن‌گاه فرزند خود، محمد حنفیه را فرا خواند و به او فرمود: «ای فرزند! اگر این پسر، تنها - نه با پدرش - نزد من آمده بود من خود، آب روی دست او می‌ریختم ولی خداوند نمی‌خواهد که با پدر و پسر اگر با هم بودند یکسان رفتار شود. بنابراین نظر، خود حضرت روی دست پدر آب ریختند و پسر روی دست پسر». از این رو محمد حنفیه فرزند امام، روی دست آن پسر آب ریخت و او دست خود را شست.

امام عسکری علیه السلام بعد از نقل این داستان فرمود:

«فمن اتبع علیاً علیه السلام علی ذلك فهو الشیعی حقاً»^۱

کسی که در این برنامه - ادب و تواضع - از امیرالمؤمنین علیه السلام پیروی کند او حقاً شیعه است.

از جمله اخیر برداشت می‌شود که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سخت تحت تأثیر این عمل و طرز برخورد صمیمانه و بی‌نظیر حضرت

۱. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۲۹، طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۶۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۰۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۵، ج ۷۲، ص ۱۱۷.



امیرالمؤمنین علیه السلام با آن دو نفر، واقع شده بودند.

از نحوه رفتار امام امیرالمؤمنین علیه السلام یک نکته ارزشمند اخلاقی دیگر نیز برداشت می‌شود و آن، این است که پدر، مقام برجسته‌تری نسبت به فرزند دارد؛ احترام او فوق احترام فرزند است؛ به ویژه جایی که هر دو با هم باشند و در حضور پدر باید تفوق و برتری او را عملاً حفظ نمود.

حمایت از مظلوم و اصلاح اختلاف خانوادگی

۳. از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در وقت گرمی هوا به خانه برمی‌گشتند. ناگهان زنی را دیدند که در آن گرما ایستاده و می‌گوید: «شوهرم به من ظلم کرده، در مقام ارباب من برآمده و بر من تعدی نموده و سوگند یاد کرده که مرا خواهد زد.» امام علیه السلام فرمود: «ای کنیز خدا! صبر کن تا هوا خنک شود آن‌گاه من با تو خواهم آمد ان شاء الله.» زن گفت: «غضب و خشم او بر من [از این که دیر به خانه بروم] زیادتر خواهد شد.»

حضرت سر مبارک خود را به زیر آورده و بعد بالا بردند و گفتند: «نه به خدا سوگند! مگر این که حق مظلوم بدون اضطراب و ناراحتی گرفته شود. ای زن! خانه ات کجاست؟» و بالاخره با او به در منزلش رفتند و سلام کردند، جوانی از خانه بیرون آمد. امام فرمودند: «ای بنده خدا! تقوای خدا را پیشه کن. تو همسرت را ترسانیده و از خانه بیرون کرده‌ای.» جوان گفت: «به شما ربطی ندارد. به خدا سوگند که به خاطر سخن تو، من او را آتش می‌زنم!»

حضرت فرمود: «من تو را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنم و تو با بدی با من برخورد می‌کنی و سخن خوب را نمی‌پذیری؟!» در این اثنا مردم از راه رسیده و گفتند: «سلام بر تو ای امیرالمؤمنین!» آن مرد که حضرت را شناخت به التماس درآمد و به زمین افتاد و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! از لغزش من در گذر. به خدا سوگند! حاضرم که همسرم بیاید و مانند زمین قدم روی من بگذارد!» حضرت آن‌گاه رو به آن زن نموده و فرمودند: «ای کنیز خدا! به داخل

خانه‌ات برو و کاری مکن که همسرت به امثال این کارها دست بزند و این چنین پیش بیاید.^۱

شگفتا که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از این که زنی در روزی گرم در کوچه ایستاده باشد نگران می‌شود و چون معلوم می‌شود که شوهرش او را از خانه بیرون کرده، برای احقاق حق او و حمایت از مظلوم و دفع ظلم از او اظهار آمادگی می‌کند و چون زن می‌خواهد که امام زودتر به همراه او به خانه‌اش بیاید و مشکل را برطرف سازد همان ساعت به همراه وی می‌روند و با آن مرد بدان گونه سخن گفته و او را ارشاد و راهنمایی می‌کنند و آن مرد چون امام را نمی‌شناخته جسارت می‌کند اما هنگامی که امام را می‌شناسد و ارشاد وی را می‌پذیرد، ایشان از او در می‌گذرند و زن را به درخواست شوهر به داخل خانه روانه می‌کنند و در اینجا به آن زن تذکر می‌دهند که باید با همسر خود کنار آمده و نباید باتندی و عدم اطاعت و احترام، شوهر را به انجام چنین عملی وادار کند و سرانجام به او فهمانند که زن، می‌تواند نقش سازنده‌ای داشته باشد و با مراعات صبر، بردباری، حُسن خلق و رعایت اصول اخلاقی مانع از اقدامات خشونت‌آمیز شوهر نسبت به خود شود.

مسئولیت‌پذیری در تأمین نیاز خانواده

۴. روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کوفه مقداری خرما خریده و در گوشه‌ای خود کرده و به خانه می‌بردند، مردم، شتابزده به نزد وی آمده و درخواست می‌کردند که خرما را برای حضرت حمل کرده و به خانه وی ببرند اما ایشان در جواب فرمود:

«رَبِّ الْعِيَالِ أَحَقُّ بِحِمْلِهِ»^۲

سزاوارتر است که صاحب عیال، غذا و حوائج اهل و عیالش را خود، حمل کند و به دیگران واگذار ننماید.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۰۴.



کمال انسان در خدمت به خانواده

۵. ابوطالب مکی می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام همیشه این گونه بود که خرما و نمک را با دست خود به خانه حمل می‌کرد و می‌فرمود:
لاینقص الکامل من کماله ما جرّ من نفع الی عیاله^۱
از کمال انسان کامل کم نمی‌شود که ما یحتاج عیال خود را به سوی آنان بیاورد.

بی ادعایی و خدمت

۶. زاذان می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به تنهایی در بازار عبور می‌کرد و در همان اثنا گمشده را راهنمایی می‌کرد و ضعیف را یاری می‌نمود و به فروشنده و بقال که می‌رسید قرآن را بر او باز می‌کرد و این آیه را قرائت می‌فرمود:

«تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً
والعاقبة للمتقين»^۲

آن دار آخرت را برای کسانی قرار دادیم که در پی علو، برتری جویی، فساد و شرارت در زمین نمی‌باشند و عاقبت نیکو برای اهل تقوا و پرهیزکاران است.

گذشت و متانت علوی در برابر رفتار دشمن

۷. جنگ جمل با پیروزی پایان یافت. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره از مقابل خانه همسر عبدالله بن خلف خزاعی عبور کردند. عبدالله در سپاه مخالف امام کشته شده بود. زن او پیش آمد و گفت: «یا علی! ای که دوستان و عزیزانم را کُشتی، خداوند فرزندان را یتیم کند همان گونه که فرزندان عبدالله بن خلف را یتیم کردی!» حضرت اصلاً جوابش را ندادند اما ایستادند و به یک

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۴.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۰۴ و ابن عساکر، تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۲۰۲، آیه ۲۸ از سوره قصص.

سوی خانه او اشاره‌ای کردند؛ زیرا آن زن، عبدالله بن زبیر و مروان بن حکم را در خانه خود و در همان ناحیه که امام اشاره فرمودند پنهان کرده بود و مقصود امام این بود که اگر می‌خواستیم، آن دو نفر را از آنجا بیرون می‌کشیدیم. زن متوجه اشاره امیرالمؤمنین علیه السلام گردید و از این رو دیگر سکوت کرد و سراغ کار خود رفت.^۱

عفو و گذشت امام علیه السلام در برابر جسارت دشمن

۸. عبدالله بن زبیر آشکارا و در انظار مردم نسبت به آن امام همام جسارت و بی‌ادبی می‌کرد و حتی در جنگ بصره برای مردم سخنرانی نمود و در آن خطابه، کلمات زشت و زننده‌ای که لایق شأن خودش بود، به امام بزرگوار نسبت داد (و این همان مردی است که حضرت در مورد او فرمود: «زبیر مردی از خاندان ما بود تا آن‌گاه که فرزندش عبدالله رشد یافت و راه پدر را تغییر داد.» باری! حضرت در جنگ جمل بر او پیروز شد و وی را به اسیری گرفتند اما امام بزرگوار از او درگذشت و به او فرمود: «برو تا دیگر تو را نبینم.» و دیگر با وی هیچ سخنی نگفتند.^۲

عدالت و جوانمردی امام علیه السلام

۹. در جنگ صفین، نخست لشکر معاویه محل برداشت آب را گرفتند و اصحاب، لشکر و ملازمان آن حضرت را از آن منع کردند بعد از آن حضرت فرمان داد که شجاعان لشکر، حرکت کرده و آب را از تصرف سپاه معاویه در آوردند و با این حرکت آب را از تصرف آنان درآورده و آن‌ها را به صحرای بی‌آبی راندند.

اصحاب گفتند: «تو هم آب را از ایشان منع کن تا از تشنگی هلاک شوند و دیگر حاجت به جنگ و جدال نباشد.» امام فرمود: «والله آنچه ایشان کردند

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۰۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴۴.



من نمی‌کنم و همان شمشیر، مرا از این کار بی‌نیاز کرده است.» آن‌گاه فرمان داد یک ظرف از آب را گشودند تا لشکر معاویه نیز آب بردارند و تشنه نمانند.^۱

تفاوت رفتار علوی و اموی

۱۰. محدث قمی از ابن خلکان و جمع کثیری از علمای سنت نقل کرده‌اند از شیخ نصرالله بن مجلی، که از ثقات اهل سنت است که می‌گوید: علی بن ابی طالب (علیه السلام) را در خواب دیدم گفتم: یا امیرالمؤمنین! شما مکه را فتح نمودید و خانه ابوسفیان را مأمن مردم قرار دادید و فرمودید: «هر که داخل خانه ابوسفیان شود بر جان خویش ایمن و در امان است، شما به این نحو در مورد ابوسفیان احسان فرمودید و فرزند او در عوض تلافی کرد و فرزندت حسین (علیه السلام) را در کربلا شهید نمود.»

حضرت فرمود: «مگر اشعار ابن الصیفی را در این باب نشنیدی؟» گفتم: «نه»، فرمود: «جواب خود را از او بشنو.» گفت: «چون بیدار شدم به سرعت به در خانه ابن الصیفی رفتم و خواب خود را برای او نقل کردم. تا خواب مرا شنید، نعره‌ای کشید و سخت گریه کرد و گفت: «به خدا سوگند! این اشعاری را که امیرالمؤمنین به آن اشاره فرموده من همین امشب به نظم آوردم و هنوز از دهان من بیرون نیامده و برای احدی ننوشته‌ام.» پس آن اشعار را از برای من انشا کرد:

مَلَكْنَا فَكَانَ الْعَفْوُ مَنَاسِجَةً
فَلَمَّا مَلَكَتُمْ سَالَ بِالْدمِ ابْطَحُ
وَحَلَلْتُمْ قَتْلَ الْأَسَارَى وَ طَالَمَا
غَدَوْنَا عَلَى الْأَسْرِ فَنَعْفُو وَ نَصْفَحُ
وَحَسْبُكُمْ هَذَا التَّفَاوُتُ بَيْنَنَا
وَ كُلُّ انَاءٍ بِالذِّى فِيهِ يَرْشَحُ^۲

۱. به تواریخ صفین مراجعه شود.

۲. محدث قمی، الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۳۲۷؛ فیض العلام فی وقایع الایام، ص ۳۴۰؛ منتهی الامال، ج ۱، ص ۱۱۰.

یعنی ما زمام امور را به دست گرفتیم؛ پس سجیه و شیوه ما عفو بود ولی چون شماروی کار آمدید از صحرای ابطح خون جاری شد و شما کشتن اسیران را مباح شمردید و از دیر زمان هرگاه ما بر اسیر دست می‌یافتیم، از آنان می‌گذشتیم و بین ما و شما همین تفاوت بس است؛ همانا از کوزه همان برون تراود که در اوست.

آری! طبق تقریری که امام علیه السلام از اشعار ابن صیفی کرده عفو و گذشت از مجرمان، مخالفین و اذیت‌کنندگان در روز فتح و پیروزی راه و روش دیرینه، سجیه و صفت فطری آن بزرگوار و خاندان اوست.

دادگری و تواضع امام علیه السلام در برابر همگان

۱۱. ابن عساکر شافعی^۱ از شعبی نقل می‌کند که: علی بن ابی طالب علیه السلام زره خود را نزد مردی نصرانی یافت و او را به نزد شریح [قاضی] آورد تا طرح دعوی کند. آن‌گاه فرمود: «این زره از آن من است، نه آن را فروخته‌ام و نه بخشیده‌ام.» شریح به نصرانی گفت: «در مورد آنچه که امیرالمؤمنین می‌گوید، چه می‌گویی؟»

نصرانی در پاسخ گفت: «زره، زره خودم است ولی امیرالمؤمنین هم در نزد من دروغگو نیست.» شریح روبه امام کرد و گفت: «آیا شاهد داری؟» حضرت خندیدند و فرمودند: «شریح درست می‌گوید من شاهد ندارم.» شریح هم به نفع نصرانی حکم کرد.

آن مرد نصرانی برخاست و چند قدمی رفت و سپس بازگشت و گفت: «من شهادت می‌دهم که این احکام، احکام انبیاست، امیرالمؤمنین مرا به نزد قاضی خود آورده و قاضی او، علیه او حکم می‌کند؟! اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَاللَّهِ، يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! زره مال شماست...» حضرت فرمود: «اکنون که اسلام آوردی پس آن زره از آن تو باشد.» و آن‌گاه اسبی هم

۱. ابن عساکر شافعی، متوفی ۵۷۳.



به او دادند و او سوار بر آن شد.

شعبی می‌گوید: «کسی که خود شاهد بوده است برای من نقل کرد و گفت من خود، دیدم که همان مرد در جنگ نهروان در رکاب علی علیه السلام با خوارج می‌جنگید».^۱

سمو و علو اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام را بنگرید که اولاً خود را با شخص نصرانی طرف دعوا قرار داده و نزد قاضی‌ای که خود، آن را نصب کرده حاضر می‌گردد و تسلیم قانون الهی می‌شود و چون قاضی، امام را محکوم می‌کند، نصرانی شرمنده و وجدان خود می‌شود، که می‌داند زره از آن او نیست بلکه برای امام علیه السلام است پس اسلام می‌آورد و امام همام به خاطر اسلام آوردنش درع را به او می‌بخشند و یک اسب هم به او عطا می‌فرمایند تا مرکب سواری او باشد. و نتیجه حسن برخورد، رفتار عالی و آسمانی و اخلاق کریمانه آن بزرگوار این شد که او جز یاران امام می‌شود و در جنگ نهروان با دشمنان آن حضرت می‌جنگد.

محبت و کرامت امام علیه السلام در نگاه کودکان یتیم

۱۲. عبدالواحد بن زید می‌گوید: به مکه رفتم و در خانه کعبه مشغول طواف بودم. دختر بچه‌ای پنج ساله را دیدم که به پرده کعبه دست زده بود و دختر بچه‌ای دیگر مانند خود را مخاطب کرده و برای او با این کلمات به امیرالمؤمنین علیه السلام سوگند یاد می‌کرد: «لا وحق المنتجب بالوصية الحاكم بالسوية الصحيح البينة زوج فاطمه المرضية. ما كان كذا وكذا؛ سوگند به آن کسی که برای وصیت پیامبر انتخاب شد! همان کسی که در میان رعیت به طور مساوی حکم می‌کرد و شاهدش صحیح و استوار بود. او همسر فاطمه مرضیه بود، که جریان چنین بود و چنان نبود.»

من متعجب شدم که دختر به این کوچکی چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام را با این

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳، ص ۱۹۶.

کلمات، مدح می‌کند به او گفتم: «ای دختر بچه! صاحب این صفات کیست؟»
در پاسخ گفت: «ذلك والله علم الأعلام و باب الأحكام و قسيم الجنة والنار
ورباني هذه الأمة ورأس الأئمة أخو النبي ووصيه و خليفته في أمته؛ آن آقا
مولای من، علی بن ابی طالب علیه السلام است که علم اعلام و در احکام، تقسیم
کننده بهشت و دوزخ و ربانی این امت است.»

به او گفتم: «از چه رو علی مستحق این همه مدح و ستایش تو می‌باشد؟»
گفت: «به خدا سوگند! پدرم غلام او بود و در جنگ صفین در رکاب آن
حضرت کشته شد. روزی بر مادرم که در سراپرده خود بود وارد شد در حالی که
آبله چنان من و برادرم را گرفته بود که نمی‌توانستیم ببینیم؛ تا او ما را بدین
حال دید آه کشید و این شعر را انشاء کرد:

مَا إِنْ تَأَوَّهْتَ فِي شَيْءٍ رَزَيْتَ بِهِ
كَمَا تَأَوَّهْتَ لِلْأَطْفَالِ فِي الصَّغَرِ
قَدْ مَاتَ وَالِدُهُمْ مِنْ كَانَ يَكْفُلُهُمْ
فِي النَّائِيَاتِ وَفِي الْأَسْفَارِ وَالْحَضَرِ

من هرگز در مصائب و مشکلاتی که بدان مبتلا شدم آه از دلم برنیامد بدان
گونه که برای اطفال صغیر و کودکان خردسال یتیم آه کشیدم، کودکانی که پدر و
کفیل زندگی و نگهبان خود در مشکلات و در سفر و حضر را از دست داده‌اند.
آن‌گاه دست مبارکش را بر چشم من و برادرم کشید و دعاهایی خواند و بعد
دست خود را برداشت، در همان لحظه چشم ما بینا شد به طوری که من اکنون
شتر را در مسافت یک فرسخی می‌بینم؛ همه این‌ها به برکت آن حضرت است.»
عبدالواحد می‌گوید: «من کیسه پولم را درآورده و دو دینار باقی مانده از
مخارج سفر حج را به او دادم. وی در چهره من تبسم کرد و گفت: پولت را
بردار که او گرمی‌ترین گذشتگان و بهترین بازماندگان را جانشین خود بر ما
گردانیده و ما امروز تحت سرپرستی ابا محمد حسن بن علی علیه السلام می‌باشیم.»



آن‌گاه آن دختر گفت: «آیا تو علی را دوست می‌داری؟» گفتم: «آری.»
گفت: «تورا بشارت و مژده باد! زیرا به دستگیره محکمی دست زده‌ای که
هرگز گسسته و پاره نخواهد شد.» آن‌گاه همان طور که می‌رفت، می‌خواند:

ما بَثَّ حَبَّ عَلٰی فِی ضَمِیرِ فَتٰی
إِلَّا لَهُ شَهِدَتْ مِنْ رَبِّهِ النِّعَمُ
وَلَا لَهُ قَدَمٌ زَلَّ الزَّمَانُ بِهَا
إِلَّا لَهُ ثَبَّتَتْ مِنْ بَعْدِهَا قَدَمُ
مَا سَرَّ نِیَّ اَنْنٰی مِنْ غَیْرِ شِیْعَتِهِ

وَأَنَّ لِي مَا حَوَاهِ الْعَرَبُ وَالْعَجَمُ^۱

محبت امیرالمؤمنین علیه السلام در قلب جوانمردی وارد نشد مگر اینکه به
نعمت‌های فراوان از سوی خداوند رسید. و قدمی از دوستدار امیرالمؤمنین
نلغزید جز اینکه قدم دیگر او ثابت ماند. اگر تمام آن چه را که عرب و عجم
دارند به من بدهند اندکی مسرور و شادمانم نمی‌کند هنگامی که من از
شیعیان او نباشم!

ساده زیستی و انصاف علوی

۱۳. از امام باقر علیه السلام روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به بازار بزازان
آمد و به مردی فرمود: «دو جامه بیاور.» او گفت: «یا امیرالمؤمنین! خواسته
شما نزد من است.» حضرت چون دیدند که مرد بزاز او را شناخته از دکان وی
رفتند تا به تازه جوانی رسیدند و دو جامه را از او خریداری کردند یکی به سه
درهم و دیگری به دو درهم. آن‌گاه به قنبر فرمودند: «ای قنبر! جامه‌ای که به
سه درهم خریداری شد را تو بردار.»

او عرض کرد: «شما به آن سزاوارتر هستید؛ زیرا بالای منبر می‌روید و برای
مردم ایراد خطابه می‌کنید.»

۱. طبری، عمادالدین، بشاره المصطفی لشعبة المرتضى، ص ۷۱.

حضرت فرمود: «تو جوانی و میل جوانی در تو است و من از پروردگارم حیا می‌کنم که بر تو امتیاز داشته باشم؛ زیرا خود شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: از آنچه خود می‌پوشید به غلامان خود هم بپوشانید و از آنچه که خود می‌خورید به آن‌ها بخورانید.»

باری! چون پیراهن معمولی را پوشیدند، دیدند آستین آن بلند است. امر فرمود که زیادی سر آستین را جدا کرده و کلاه‌هایی از آن برای فقرا ترتیب دهند. غلام گفت: «اجازه دهید سر آستین را اصلاح کنم.» فرمود: «رها کن آن را که امر [مرگ] سریع‌تر از این حرف‌هاست.»

در این اثنا پدر آن نوجوان فروشنده به نزد حضرت آمد و گفت: «پسرم شما را نشناخته و به آن قیمت با شما حساب کرده، اینک این دو درهم که سود آن دو پیراهن است به شما تقدیم می‌کنم.» حضرت فرمود: «من نمی‌پذیرم ما بعد از صحبت با هم، بر سر معامله به توافق رسیدیم.»^۱

حفظ کرامت انسانی و تکریم نیازمندان

۱۴. حافظ ابن عساکر شافعی از اصبع بن نباته نقل می‌کند که مردی به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! مرا به سوی تو حاجتی است و پیش از آنکه با تو در میان بگذارم به خدا عرض کرده‌ام، اکنون اگر شما آن را برآورده کنید خدای را حمد کرده و تو را شکر می‌گویم و اگر آن را برآورده نکنی خدای را حمد کرده و تو را معذور می‌دارم!» حضرت فرمود:

اُكْتُبْ عَلَى الْاَرْضِ فَاِنَّیْ اُكْرِهْ اَنْ اُرَى ذُلَّ السُّوَالِ فِیْ وَجْهْكَ!

حاجت خود را بر زمین بنویس؛ زیرا من ناراحت می‌شوم که شکستگی آثار درخواست را در چهره تو ببینم!

آن مرد بر زمین نوشت: «من محتاج و نیازمندم.» امام فرمود: «حله‌ای برای من بیاورید.» چون آوردند حضرت حله را به او داد و او آن را پوشید و

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۹۷.



آن‌گاه این چند بیت را انشا کرد:

کسوتنی حَلَّة تبلی محاسنها
فسوف اکسوک من حسن الثنا حُللاً
ان نلت حسن ثنائی نلت مکرمة
ولست تبغی بما قد قلته بدلاً
انّ الثناء لیحیی ذکر صاحبه
کالغیث یحیی نداء السهل والجبال
لاتزهد الدهر فی زهو توقعه
فکل عبد سیجزی بالذی عملا
جامه فاخری به من دادی که زیبایی‌های آن، کهنه و فرسوده خواهد شد
پس من بر توازنای نیک و ستایش، جامه‌ها می‌پوشانم.
اگر تو، به حسن و ثنای من رسیدی به بزرگواری و مکرمتی رسیده‌ای و بدل
و عوضی از گفته من طلب نخواهی کرد.
به راستی که ثنا و ستایش، یاد صاحب آن رازنده می‌سازد، بسان باران که
قطرات آن، کوه و صحرا را زنده می‌کند.
در روزگار نسبت به افتخاری که بدان دست می‌یابی بی‌رغبت مباش و
خودداری مکن که هرکس به آنچه انجام داده به زودی پاداش داده خواهد
شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «دینارها را برایم حاضر کنید». پس صد
دینار نزد آن حضرت آوردند. حضرت همه آن صد دینار را به او دادند!
اصبغ گفت، عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین! حَلَّه و صد دینار؟!» فرمود:
«آری! شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: مردم را در جایگاه خود قرار دهید
و این منزلت و جایگاه این مرد در نزد من است.»^۱

۱. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۲۴۶-۲۴۵ و شیخ صدوق، امالی، مجلس ۴۶، ص ۱۶۵، با کمی تفاوت؛



جریان اخلاقی امام همام، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از نقاط بسیار درخشنده و تابناک در حیات آن بزرگوار و موجب فخر و مباهات امت اسلام است. به راستی که آن انسان بزرگ از چه خلق و خوی الهی برخوردار بود و چگونه و تا کجا در پی حفظ حرمت مردم بود. کدام مُصلح و کدام پیشوا و کدام هادی و کدام فرد انسان دوست تا این حد به حفظ آبرو و وجهت اشخاص می‌اندیشد. چقدر این جمله امام علیه السلام جالب و جذاب است که به سائل می‌فرماید حاجت را بر روی زمین بنویس که من دوست ندارم آثار ناراحتی از درخواست کردن را در چهره تو ببینم. و یا به نقل شیخ صدوق: «من آثار ناراحتی را در چهره تو به طور آشکار می‌بینم.»

در ضمن به او امر فرمود که حاجت خود را بر زمین بنویس، نه در نامه، کاغذ و امثال آن و این شاید به خاطر آن است که نوشتن در نامه مثلاً در معرض اطلاع دیگران است و امکان دارد کسی بفهمد و روح والای امام انسان دوست، این را نمی‌پسندد لذا امر فرمود جایی بنویسد که بعد از خواندن امام، به زودی محو شده و اثری از آن باقی نماند؛ حقا که این، عالی‌ترین و پرافتخارترین مظهر اخلاق اسلامی و انسانی است.

شمول اخلاق عالیّه امیرالمؤمنین علیه السلام

چه بسیار کسانی که دارای حسن خلق و خصلت‌های نیک‌اند، اما تجلی حسن خلق و رفتار ستوده آنان درباره بستگان، دوستان و علاقه‌مندان آنان است ولی با مخالفان و مخصوصاً دشمنان‌شان، سوء اخلاق و رفتاری زشت و ناعادلانه دارند.

اما امیرالمؤمنین علیه السلام دارای اخلاق عالیّه و فراگیری بود به طوری که همه رازیر بال و پر خود می‌گرفت و نه تنها دوستان، بلکه دشمنان نیز از رحمت و خُلق و خوی امام برخوردار بودند.



کرامت نفس و علو اخلاق انسان در این موارد، آزمایش می‌شود. بهترین آزمون اخلاق آدمی هنگام رو به رو شدن او با دشمن است آن هم درحالی که دشمن، خصومت و کینه‌توزی خود را آشکار نموده و اقدامات خصمانه داشته باشد و دشنام و نسبت‌های ناروا به انسان بدهد.

اخلاق والای امام، با دشمنان چنان بود که گاهی شربزگی را از آن‌ها دفع می‌کرد و خلُق و خوی آسمانی آن بزرگوار دشمن را از خطر می‌رهاند، امنیت او را حفظ می‌کرد و از پیدایش یک غائله جلوگیری می‌نمود. چنان‌که روایت شده روزی آن حضرت در میان اصحاب خود نشسته بود که زنی زیارو بر آنان عبور کرد. گروهی که در نزد آن بزرگوار نشسته بودند با نگاهی طولانی و عمیق به آن زن نگریستند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

به راستی که چشم این مردان متوجه به بالا و سخت در طلب است و این خود موجب تحریک و هیجان آن‌هاست؛ بنابراین هرگاه نظریکی از شما به زن صاحب جمالی افتاد که تحت تأثیر زیبایی او واقع شد، به همسر خود نزدیک شود و با او آمیزش نماید؛ زیرا آن زنی را که دیده نیز زنی مانند زنان دیگر است.^۱

در این هنگام مردی از خوارج [که حاضر بود] گفت: «قاتله الله کافراً ما أفتقه؛ خداوند این کافر را بکشد چقدر دانا و فهیم است!» اصحاب امام چون این سخن را شنیدند از جای خود برخاستند تا او را بکشند ولی امام فرمود:

رویداً إنما هو سبّ بسبّ او عفو عن ذنب^۲

آرام باشید، مهلت دهید جواب سب او، یا یک سب و دشنام است یا عفو و گذشت از گناه او، نه قتل و کشتن.

بنگریم که این شخص، امام المتقین و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اولاً، مورد نفرین خود قرار داد و مرگ او را از خدا خواست و ثانیاً، آن حضرت را به عنوان

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۰.

۲. همان.

کافر یاد کرد و از این رو بر حاضران بسیار گران آمد و از جای برخاستند تا وی را به قتل برسانند ولی این انسان بزرگ و بزرگ‌ترین مظهر اخلاق، ممانعت کردند و یادآوری فرمودند که اگر بنا بر انتقام است که یک سب و بدگویی، کیفر اوست و گرنه که می‌توان عفو کرد و سخن ناروای او را نشنیده گرفت.

و از عجایب خُلق و خوی کریمانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و گذشت و بلند نظری آن بزرگوار این است که با آنکه خوارج، امام بزرگ را کافر می‌دانستند اما آن حضرت سهم آنان را از بیت المال قطع نکرد.

به راستی که طرز برخورد، شرح صدر و اخلاق فاضله‌ی مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام با خوارج، انسان را حیران می‌سازد؛ زیرا آن‌ها از هیچ اقدام سوء و شرّی علیه آن بزرگوار دریغ نمی‌کردند و حتی به مسجد کوفه می‌آمدند، در زوایای مسجد می‌نشستند و شرارت می‌کردند و گاهی اتفاق می‌افتاد که خطبه آن حضرت را قطع کرده و فریاد می‌زدند: «لا حکم الا لله لا لك يا علي؛ حکم فقط برای خداست نه از برای توای علی.» و بدین ترتیب مجلس را به هم می‌زدند و در نظم آن اخلال می‌کردند و گاهی حتی سعی در به هم زدن نماز آن بزرگوار نیز داشتند.

اتفاق می‌افتاد که یکی از آنان داخل مسجد شده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردم نماز می‌خواند در زمانی که آن بزرگوار مشغول به قرائت سوره بودند، وی این آیه کریمه را تلاوت کرد:

«وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ
وَلِتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱

و به تحقیق به سوی تو و به سوی آنانی که پیش از تو بودند وحی شد که اگر به خدا شریک بیاوری هر آینه عملت از بین می‌رود و به طور حتم از گروه زیانکاران خواهی بود.

۱. سوره زمر، آیه ۶۵.



و منظور او از قرائت این آیه کریمه این بود که امیرالمؤمنین علیه السلام به حکم این آیه، کافر است. امیرالمؤمنین علیه السلام به احترام قرآن کریم سکوت کرد تا او آیه را تمام کند و به آخر برساند. آن گاه خود شروع به ادامه قرائت کرد. بار دیگر آن مرد همان برنامه را انجام داد و مکرر این قضیه تکرار شد و هر مرتبه او شروع به خواندن آیه مزبور می کرد، امام همام ساکت می شدند و چون مکث می کرد آقا ادامه می دادند تا بالاخره نماز امام پایان یافت.

در این هنگام حضرت این آیه را بر او خواندند:

«فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الْأَذِينُ لَا يُوَفُّونَ»^۱

پس صبر کن که وعده خدا حق است و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین نسازند.

و بعد از آن دیگر آن آیه را تکرار نکرد.^۲

مرحوم فیض کاشانی رحمته الله علیه فرمود: «آن شخص که این گونه با امام علیه السلام برخورد سوء می کرد، ابن کَوّاب بود و نماز هم نماز صبح بوده است.»

و از مظاهر اعجاب انگیز و والای اخلاق امام همام، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این است که در وصایای خود در مورد خوارج سفارش مخصوص کرد و فرمود:

«لَا تَقْتُلُوا الْخَوَاجِرَ بَعْدَ فُلَيْسَ مِنْ طَلَبِ الْحَقِّ فَأَخْطَأَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ»^۳

بعد از من خوارج را نکشید [یا با آن ها نبرد نکنید]؛ زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده، مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است.

چنان که می نگرید اولاً توصیه می کنند که بعد از من به آن ها کاری نداشته باشید و ثانیاً برای آنان راه عذر ارائه کرده که فشرده آن این است که این ها

۱. سوره روم، آیه ۶۰.

۲. فیض کاشانی، *المَحْجَّةُ الْبَيضاء*، ج ۲، ص ۲۳۲.

۳. نهج البلاغه خطبه ۶۱.

مانند اصحاب معاویه نیستند، این‌ها به دنبال حق بودند ولی به خطا رفته و به اشتباه افتادند در حالی که اصحاب معاویه به دنبال باطل بودند و به آن دست یافتند.

شگفت‌انگیزتر از همه این مطالب این است که حضرت در رفتار با ابن ملجم مرادی، قاتل بد سیرت خود از مسیر اخلاق، خارج نشد و عالی‌ترین شیوه رفتار با اسیر را، در بستر شهادت و در روزها و ساعات آخرین عمر شریفش به عزیزان خود و به همه امت اسلامی آموخت و قاتل بی‌رحم و نابکار خود را از اخلاق کریمانه خویش بهره‌مند ساخت به طوری که از بقایای شیر خود برای او می‌فرستاد.

چنان‌که ابن صباغ مالکی نقل می‌کند امام امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: «از طعام مخصوص و آن شربتی که به من می‌دهید، به او نیز بدهید اگر زنده ماندم که خودم اولی به حق خود هستم و اگر از دنیا رفتم تنها با یک ضربت او را بکشید و او را مثله ننمایید.» ألا فصلوات الله علی ولی الله الأعظم أخ الرسول وزوج البتول و أبی السطین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین.

توصیه اخلاقی امام به فرزندان

وصایا و سفارشات امام امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندان و دوستان در خصوص اخلاق و حسن سلوک با بندگان خدا و برخورد معقولانه با افراد جامعه فراوان است. در میان آن‌ها جمله‌ای است که گویا از عمق جان انسان‌ها گرفته شده و با وجدان بیدار بشر، عجین گردیده است و هرکسی از پیر و جوان، زن و مرد، درس خوانده و بی‌سواد، در محیط خود و طبق حال و استعداد خویش می‌تواند از آن بهره‌برداری کند.

فرزند شیخ طوسی رحمته الله علیه معروف به ابن‌الشیخ روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حال احتضار و



لحظات بدرود زندگی قرار گرفتند، حسن، حسین و محمد بن حنفیه و [حتی] فرزندان خردسال خود را جمع کرده و به آنان وصیت فرمود و در آخر وصیت آن بزرگوار آمده که:

«یا یَنِّی، عاشرو الناس معاشرۃ أن غبتم حَتَّوا إِلَیکم وإن فقدتم بکوا علیکم...»^۱

ای فرزندان من! با مردم چنان معاشرت کنید که اگر غایب بودید دل هایشان در هوای شما باشد و اگر مُردید بر شما بگریند.

این وصیت امام دستورالعمل اخلاقی فوق العاده‌ای است؛ زیرا ضامن اجرای آن وجدان و ضمیر پاک خود انسان‌ها و فطرت دست نخورده آنان است. در اینجا گفته نشده این کار را بکن و آن کار را نکن، با مردم این‌گونه باش و آن‌گونه نباش بلکه قضیه به وجدان افراد واگذار شده است.

مروت و مردانگی از نظر امیر المؤمنین علیه السلام

از صفات امیر المؤمنین علیه السلام و مکرمت‌های اخلاقی ایشان، مروت است که روایات عمیقی درباره آن، از خاندان عصمت و طهارت رسیده است.

روزی امام امیر المؤمنین علیه السلام از خانه بیرون آمده و بر اصحاب و یاران خود روی آورد؛ اتفاقاً در همان لحظه آنان در مورد مروت با هم گفتگو می‌کردند. حضرت فرمود: «چرا از کتاب خدا پاسخ خود را نمی‌گیرید؟» عرض کردند: «کدام موضع از آن؟» فرمود: در فرموده خداوند عز و جل:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۲
خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد.

بعد فرمودند:

۱. حسن بن محمد طوسی، الأمالی ابن الشیخ، ص ۲۷.

۲. سوره نحل، آیه ۹۰.

«فَالْعَدْلُ الْإِنصَافُ، وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ»؛^۱

عدل رفتار کردن با مردم به طریق انصاف است و احسان عبارت از لطف و بزرگواری با مردم می باشد.

اهمیت خودسازی و عمل برای عالمان

«من نصب نفسه للناس إماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره وليكن تأديبه بسيرة قبل تأديبه بلسانه و معلّم نفسه و مؤدّبها أحقّ بالإجلال من معلّم الناس و مؤدّبهم»؛^۲

کسی که خویشتن را در مقام پیشوائی مردم قرار داده، باید پیش از اینکه به تعلیم دیگران بپردازد آغاز به تعلیم خویشتن کند و باید ادب کردن او با سیره و عملش پیش از ادب کردن به زبانش باشد و کسی که خویشتن را تعلیم داده و ادب می کند به احترام و اکرام شایسته تر از تعلیم دهنده و ادب کننده دیگران است.

عالمان دینی و مجتهدان گرانقدر و فقیهان عالی مقام در مقام پیشوایی جامعه قرار دارند و سمت رهبری و هدایت جامعه را عهده دار می باشند و رهبران دینی مردم به شمار می آیند؛ تعلیم حلال و حرام و آشنا کردن مردم به احکام دین و اخلاق اسلامی و تأدیب نسل نوحاسته بلکه عموم طبقات از وظایف قطعی و مسلم آن هاست. انجام این وظیفه، بسیار خطیر و با اهمیت است و خوب ادا کردن و به طور شایسته از عهده آن برآمدن خطیرتر و دشوارتر است. تنها راه آن خود سازی و تخلّق به اخلاق فاضله انسانی است و امام امیرالمؤمنان علیه السلام برای نیل به این موفقیت و دست یافتن به این مرتبه رفیع و پایگاه شریف، دو دستور الهی و بزرگ، صادر فرموده و دو رهنمود سازنده و جاویدان را ارائه کرده اند که به تحقیق، کاربرد آن در مورد عالمان دینی و

۱. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۲۵۷.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۷۳.



پیشوایان مذهبی بسیار بالاست و تأثیری بسزا در موفقیت آنان دارد:

۱. پیش از پرداختن به دیگران انسان به خود پردازد و آنچه را که می‌خواهد به دیگران بیاموزد به خویش بیاموزد نه اینکه به خود تلقین نکرده و صرفاً به دنبال آموختن به دیگران باشد.

۲. چون برای تأدیب جامعه و به راه آوردن مردم دو راه است یکی با سیرت و عمل خود و دیگری با زبان و بیان، امام بزرگوار می‌فرماید دیگران را با سیرت و عمل خود تأدیب کنید پیش از آنکه با زبان و بیان، آن‌ها را ادب بنمایید. ضریب موفقیت تأدیب و تزکیه جامعه با عمل و راه و روش صحیح و عادلانه به مراتب بیشتر از توفیق ساختن آن‌ها از رهگذر زبان و گفتار است که «صد گفته چون نیم کردار نیست».

چنانکه شخصیت و اعتبار معلم و مربی جامعه با سیره و عمل صالح بسیار بالاتر از شخصیت مربی جامعه با زبان است و باید مردم تعظیم و اکرام را نسبت به گروه اول بیشتر اعمال کنند که آنان شایسته‌تر برای تکریم و تعظیم‌اند و در خور هرگونه احترام و ستایش می‌باشند.

خطر فخر و مدح طلبی برای حاکمان

«وَإِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يَظُنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَيُوضِعَ أَمْرَهُمْ عَلَى الْكِبَرِ وَقَدْ كَرِهَتْ أَنْ يَكُونَ جَالٌ فِي ظَنِّكُمْ إِنِّي أَحَبُّ الْأَطْرَاءِ وَاسْتِمَاعُ الثَّنَاءِ وَلَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ وَ لَوْ كُنْتُ أَحَبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ انْحِطَاطاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعِظْمَةِ وَالْكَبَرِيَاءِ وَرَبِّمَا اسْتَحْلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ»^۱

به تحقیق از بدترین حالات زمامداران در نزد مردم صالح و شایسته این است که گمان برده شود آن‌ها فخر فروشی را دوست می‌دارند و کارشان بر اساس کبر و خود بزرگ بینی قرار داده شود و من نگرانم که

۱. نهج البلاغه، خطبة ۲۱۶.

نکند در ذهن شما جولان کند که من مدح و ستایش را دوست دارم، حال آنکه بحمد الله چنین نیستم. و اگر فرضاً هم دوست می داشتم به خاطر تواضع و خضوع در برابر خدای سبحان که از هر کس به ثنا و ستایش سزاوارتر است آن را ترک گفته و رها کردم و چه بسا که مردم بعد از آزمایش شدن به کارها و خدمات، دوست بدارند که ستایش شوند.

به نظر امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) زشت ترین حالات زمامداران در نزد صالحان و مردمان شایسته این است که مردم آنان را بدین گونه بشناسند که این ها حب فخر و مباهات در دل دارند و کارهایشان را بر کبر و منیت حمل کنند و زندگی آنان را از رهگذر تکبر و خود بزرگی بینی توجیه نمایند. و در نظر مردم بدین گونه جلوه کنند که خواهان تمجید و ستایش اند و سخت دنبال آن اند که مردم زبان مدح را برایشان باز کنند.

و در اینجا خدا را شکر می کنند که الحمد لله به لطف الهی من این چنین نیستم و طالب این چیزها نبوده و این هوس ها در سر ندارم که مردم از من ستایشگری بنمایند.

امام (علیه السلام) یک دنیا تواضع و بزرگواری را در اینجا نشان می دهد که می فرمایند: «اگر هم بودم ولی به یاد این مطلب که خداوند از هر کسی شایسته تر به عظمت و جلال و کبریا و بزرگی است این حالت را از خود دور می نمودم.» در دنباله این کلمات نورانی می فرمایند:

«فلا تثنوا علی جمیل ثناء لإخراجی نفسی إلی الله وإلیکم من البقیة فی حقوقٍ لم أفرغ من أدائها و فرائض لابد من إمضاها»^۱
پس مرا با مدح و ثنای زیبای خود نستاوید که این خدمات و کارهای من برای این است که خود را در نزد خداوند و نزد شما از حقوقی که



بر عهده من است خارج سازم حقوقی که از ادای آن فراغت نیافته‌ام و واجباتی که به ناچار باید اجرا بنمایم.

گویا در این جملات دیدنی و شنیدنی می‌خواهند بفرمایند: کوشش و تلاش من در مسیر انجام وظیفه است و می‌خواهم از مسئولیت‌ها و وظایفی که نسبت به خدا و بندگان خدا بر عهده‌ام آمده و از انجام آن فارغ نشده‌ام بیرون بیایم. همچنین تلاش من برای انجام فرائض و برنامه‌های واجب و حتمی الهی است که به حکم بندگی چاره‌ای جز انجام آن ندارم بنابراین دیگر مدح و ستایشگری از من چه معنا دارد؟

در فرازهای تکان دهنده بعد می‌فرمایند:

«فلا تکلّمونی بما تکلّم به الجبارة ولا تتحفّظوا منی بما یتحفّظ به عند اهل البادرة ولا تخالطونی بالمصانعة ولا تظنّوا بی إستثقالاً فی حقّ قیل لی ولا إلتماس إعظام لنفسی فإِنَّه من إستثقل الحق أن یقال له أو العدل یعرض علیه کان العمل بهما أثقل علیه»؛^۱

پس با من بدان گونه که با جبّاران و زمامداران خیره‌سر و ستمگر سخن گفته می‌شود، سخن نگویند و آنسان که در نزد حاکمان خشمگین تحفّظ و احتیاط می‌کنید در نزد من چنین نکنید و با تملّق و دو رویی با من رفتار نکنید. گمان نبرید اگر حقّی به من گفته شد یا عدالت بر من عرضه گشت، برایم سنگین است یا به خاطر بزرگداشت جایگاه خود آن را دوست ندارم؛ چراکه هر کس حق را شنیدنش بر او گران باشد یا عدالت را بر او عرضه کنند و سنگین بیاید، عمل به آن (حق و عدالت) برایش سنگین‌تر و دشوارتر خواهد بود.

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خود نمی‌پسندد که با ذکر القاب و عناوین اغراق‌آمیز و فاقد حقیقت با او سخن بگویند و یا آن گونه که از والیان تندخو و عصبانی احتیاط می‌کنند با ترس و لرز با وی مواجه شوند و به رعیت اطمینان

می‌دهد که به راحتی، مطالب حق خود را بگویند و دغدغه رد و عدم پذیرش نداشته باشند که آن حضرت، پذیرا می‌باشد و از آن استقبال می‌کند!

مسئولیت اخلاقی ثروتمندان در مکتب علوی

انسان ثروتمند، وظایف سنگین و خطیری را عهده‌دار است که بسیاری از آن‌ها جنبه اخلاقی دارد و متکی به اخلاق می‌باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «ولیس لوضاع المعروف فی غیر حقّه و عند غیر أهله من الحظّ فیما أتى به إلاّ محمّدة اللّثام و ثناء الإشرار و مقالة الجهال مادام منعماً علیهم ما أجدیده و هو عن ذات الله بخیل؛ برای کسی که احسان را در غیر محل مناسب آن و در دست غیر مستحقش قرار دهد چیزی جز ستایش مردم پست و مدح و ثنای اشرار و گفتار جاهلان نیست که تا آن‌گاه که به آنان احسان می‌کند می‌گویند: عجب دست دهنده‌ای دارد! درحالی که همین شخص از احسان در راه خدا بخیل است.»

در این قسمت توجه می‌دهند که باید احسان و نیکوکاری انسان در محل شایسته واقع شود و به دست اهل و انسان‌های لایق احسان برسد و برای تحقق یافتن این هدف توجه می‌دهد که احسان در غیر محل لازم و به غیر اهل و به ناشایستگان هیچ سود و ثمری ندارد جز اینکه افراد پست و نالایق، زبان به مدح و ثنای انسان بگشایند، اشرار و اوباش او را ثنا بگویند و مدح کنند؛ جاهلان بی‌مایه زبان به تعریف بگشایند و جود و احسان وی را بازگو کنند، تا این احسان جریان دارد فرومایگان بی‌ارزش او را می‌ستایند که چه دست دهنده‌ای دارد!

و این تنها ثمره احسانی است که به اشخاص نالایق می‌شود و سود انحصاری مالی که در غیر محل مناسب و غیر اشخاص پاک و مستحق مصرف می‌کنند؛ همان سود و نتیجه‌ای که انسان‌های آبرومند و وزین از آن احساس ننگ



می‌کنند. این نکته را هم به طور ضمنی درک می‌کنند: کسانی که پول و اموال خود را در موارد نامناسب صرف کرده یا به افراد ناصالح و ناباب می‌دهند رسوب فکری و اخلاقی دارند؛ آنان تشنه مدح و ثنای اند هر چند از اشخاص بی‌آبرو و فرومایه باشد و دل داده ستایش اند گرچه این ستایشگران، اشرار، اراذل و اوباش باشند؛ این‌ها به همین قانع و دلخوش اند که عده‌ای بی‌درد و بی‌عار زبان به مدح و ثنایشان بگشایند.

در کنار این مطالب، آگاهی و اخطار می‌دهند که این مدح و ثنا از بذل و بخشش شخص، تنها تازمانی است که از مال و ثروت او برخوردار گردند.

۲. باید ثروت را برای ضیافت و مهمانی آنانی که دسترسی به غذای مناسبی ندارند صرف نمود. راستی لذت بخش است که انسان، مال و ثروت خدا دادی را صرف سفره‌ای آراسته نموده تا شکم‌های گرسنه را سیر کند.

۳. ثروت خود را در راه آزاد ساختن اسیران در بند و گرفتاران به کار ببرد.

این فراز، بسیار مقدس، پرارزش و افتخارآمیز است. ثروتمندان امروز بنگرند که چقدر افراد، اسیران در بند و گرفتار اسارت اشقیای عالم هستند، در فلسطین و افغانستان و عراق و سایر جاها بلکه در غالب نقاط جهان چه انسان‌های شریفی که به جرم حق‌گویی اسیر و دربند هستند و بالاتر اینکه امروز امت‌های مستضعف و اسلامی، اسیر آمریکای جهان‌خوار می‌باشند، پول و ثروت ارزشمند آن است که در راه آزادی اسیران و امت‌های دربند مصرف شود؛ این محل، محل شایسته آن است و این افراد، افراد مستحق احسان اند.

۴. از مصارف حقیقی و شایسته، صرف کردن در سامان دادن به وضع فقرا و مستمندان و ادای قرض مقروضین است مالی که در راه اصلاح امور به هم ریخته و از هم پاشیده محرومان و مستمندان صرف شود، با آن مقروض و وام‌داری را از زیر بار سنگین و کمرشکن قرض بیرون بیاورند و با این عمل آن‌ها را از اضطراب و دلهره برهانند، بسیار لایق، قابل و پربرکت است.

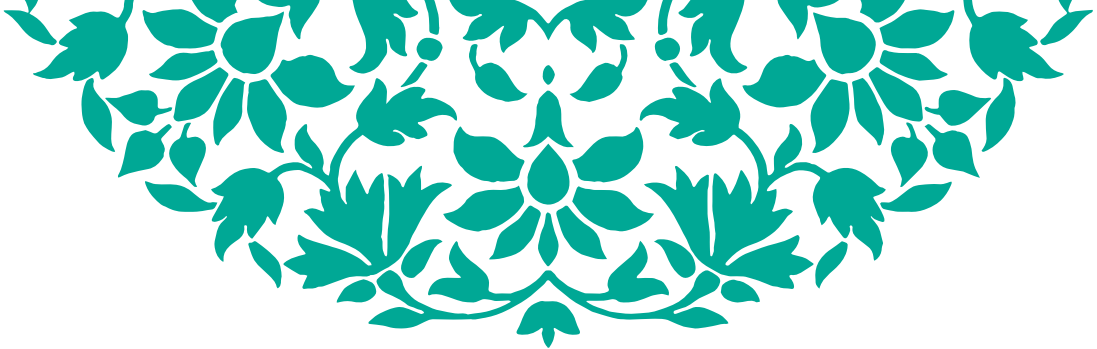
۵. مورد شایسته دیگر برای صرف اموال و هزینه کردن آن، ادای حقوق

واجب الهی است. انسان مؤمن، باید خود را بسازد و نفس خویشتن را با صبر و بردباری بار آورد تا بتواند حقوق الهی را ادا کرده و نوائب و پیش آمدهای دشوار و نگران کننده را با صبر، حلم و متانت تحمل کند و از بین رفتن ثروت را در این راه بپذیرد و به آسانی با آن برخورد بنماید و از دست دادن اموال در این راه برای او دشوار نباشد.

و در آخر، امام علیه السلام تذکر می دهند: انسانی که به این مقامات دست یافت، شرف، افتخار و بزرگواری این جهان را کسب کرده و در آخرت و جهان ابدی به ثواب الهی دست خواهد یافت.

آری! این محاسن و خوبی های اخلاقی جامع خیر دنیا و آخرت است و صاحب این صفات در دو جهان بهره وافر می برد؛ در این جهان سربلند، سرافراز و مفتخر است و در نظر مردم آقایی دارد و در جهان آخرت هم به پاداش های بزرگ پرودگار، دست خواهد یافت.

در ادامه برای تعمیق نظریات اخلاقی امیرالمؤمنین علیه السلام به شرح نامه اخلاقی ایشان به حارث اعور همدانی می پردازیم.



بخش سوم

شرح نامه اخلاقی
امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث
همدانی

نامه مبارک امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حارث اعور همدانی، امهات فضایل اخلاقی و بخش عمده و چشم‌گیری از مکرمت‌های انسانی را شامل است. البته از مطاوی کلمات شارحان برمی‌آید که این مقدار که در نهج البلاغه آمده، قسمتی از نامه اصلی امام به حارث است.

ابن میثم بحرانی می‌گوید:

«هذا الفصل من كتاب طويل إليه وقد أمره فيه بأوامره وزجره بزواجره مدارها على تعليم مكارم الأخلاق ومحاسن الآداب؛^۱ این فصل بخشی از نامه‌ای طولانی است که به حارث نوشته‌اند و او را در این نامه به اموری فرمان داده و از اموری منع و نهی فرموده، و محور آن‌ها آموزش دادن مکارم اخلاق و آداب نیکو و پسندیده است.»

طبق فرموده این حکیم بزرگوار، مدار این نامه بر تعلیم مکرمت‌های اخلاقی و آداب حسنه انسانی است.

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «وقد اشتمل هذا الفصل على وصايا جلیلة الموقع؛^۲ این فصل مشتمل بر وصایایی است که جایگاهی بس جلیل و والا دارد.»

مطالعه و دقت در این سخنان ناب و ارزشمند بهترین کمک‌کار انسان در راه فراگیری تعالیم اخلاقی و عالی‌ترین ارشاد و رهنمود برای تهذیب نفس و تصفیه اخلاق است و برای عموم طبقات به‌ویژه روحانیون، مفید و حاوی درس‌هایی جاودان برای همگان است.

۱. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغة، ج ۵، ص ۲۲۱.

۲. ابن ابی‌الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ج ۱۸، ص ۴۳.

حارث همدانی کیست؟

مخاطب این نامه، «حارث اعور همدانی» است؛ وی یار و هم‌نشین امیرالمؤمنین (علیه السلام) و یکی از فقها بوده است و شیعه، او را مخاطب امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطاب: «یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلاً» می‌دانند.^۱ ظاهراً اشعار مزبور، مضمون کلام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ چنان‌که در رجال کشی آمده که او خود می‌گوید:

شب‌ی به حضور امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدم حضرت فرمود: «ای اعور چه موجب شده که به نزد ما بیایی؟» عرض کردم: واللّٰه، حب و دوستی تو مرا به اینجا آورده است. فرمود: «آگاه باش من برای تو مطلبی بگویم که تو بر آن شکرگزاری کنی». بعد فرمود: «أما أنه لا یموت عبد یحبنی فتخرج نفسه حتی یرانی حیث یحب ولا یموت عبد یبغضنی فتخرج نفسه حتی یرانی حیث یرکره؛^۲ آگاه باش که هیچ بنده‌ای نمی‌میرد که مرا دوست داشته باشد، مگر اینکه مرا بدان گونه که دوست می‌داشته خواهد دید و هیچ بنده‌ای نمی‌میرد که مرا دشمن داشته باشد، مگر اینکه مرا بدان گونه که نمی‌پسندیده خواهد دید».

درباره مفاد این حدیث ابو‌هاشم سید بن محمد اشعاری را سروده است که تضمین از شعر امیرالمؤمنین دارد آن اشعار بدین شرح است:

قول علی لحارث عجب	کم ثم اعجوبة له حملاً
یا حار همدان من یمت یرنی	من مؤمن او منافق قبلاً
یعرفنی طرفه و اعرفه	بعینه و اسمہ و ما عملاً
وانت عند الصراط تعرفنی	لا تخف عشرة ولا زلاً
أسقیك من بارد علی ظماء	تخاله فی الحلاوة العسلاً
أقول للنار حین توقف للعرض	علی حرّها دعی الرجل
دعیه لا تقریبه ان له	حبلاً بحبل الوصی متصلاً

۱. همان، ج ۱۸، ص ۴۲-۴۳.

۲. کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفة الرجال، ص ۸۹.



هَذَا لَنَا شِيعَةٌ وَشِيعَتُنَا اعطاني الله فيهم الاملا^۱
 گفتار حضرت علی (علیه السلام) برای حارث، شگفت انگیز است و حارث چه
 شگفتی‌ها از آن گفتار برگرفت و با خود برد:
 ای حارث همدانی، هرکسی که می‌میرد چه مؤمن و چه منافق، مرادر
 مقابل خود می‌بیند.
 دیده او مرا می‌شناسد و من، شخص او را با نام و نشان و آنچه انجام داده
 می‌شناسم.
 و تو در نزد صراط مرا می‌شناسی؛ پس، از هیچ لغزشی ترس و از افتادن
 در دوزخ نهراس.
 من تو را در حال تشنگی از شربتی خنک سیراب می‌کنم که از فرط شیرینی
 گمان می‌کنی، عسل است.

هنگامی که در مقام عرض اعمال و حساب متوقف سازند- یا در مقامی که
 آتش را متوقف سازند تا بر تو عرضه کنند- به آتش می‌گویم: او را رها کن و به او
 نزدیک مشو. او را رها کن و به او نزدیک مشو؛ زیرا برای او ریسمانی است که به
 ریسمان ولایت وصی پیامبر متصل است. این شخص، شیعه و پیرو ماست و
 خداوند درباره شیعه ما آنچه امید و آرزوست (شفاعت) به من عطا فرموده است

شماره این نامه مبارک در مصادر مختلف

در شماره این نامه اختلاف است. ابن میثم بحرانی و شارح خویی و فیض
 الإسلام تحت شماره ۶۸ ذکر کرده اند، ولی ابن ابی الحدید و مصادر نهج البلاغه
 و صبحی صالح زیر شماره ۶۹ آورده اند و این اختلاف اثری در مطلب ندارد و
 تذکر آن صرفاً برای دستیابی فوری به آن است. اینک بحث درباره متن نامه و
 بحث های مرتبط با آن:

۱. طبری، عمادالدین، بشارة المصطفی لشعبة المرتضى، ص ۵.

متن نامه مبارک امیرالمؤمنین

ومن کتاب له، إلى الحارث الهمدانی:

وَتَمَسَّكَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَ[اِتْتَصَحَهُ] اسْتَنْصَحَهُ وَأَحْلَلَ حَلَالَهُ وَحَرَّمَ حَرَامَهُ وَصَدَّقَ بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ وَاعْتَبَرَ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا بَقِيَ مِنْهَا فَإِنَّ بَعْضَهَا يَشْبَهُ بَعْضًا وَآخِرُهَا لَاحِقٌ بِأَوَّلِهَا وَكُلُّهَا حَائِلٌ مُفَارِقٌ وَعَظِيمُ اسْمِ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرَهُ إِلَّا عَلَى حَقٍّ وَأَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَلَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحِبُهُ لِنَفْسِهِ وَ[يَكْرَهُهُ] يَكْرَهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يَفْعَلُ بِهِ فِي السِّرِّ وَيَسْتَحْيِي مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ [وَأَوْاعْتَذَرَ مِنْهُ وَلَا تَجْعَلْ عِرْضَكَ غَرَضًا لِلْبِئَالِ [الْقَوْمِ] الْقَوْلِ وَلَا تَحْدِثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبًا وَلَا تَرُدَّ عَلَى النَّاسِ كُلِّ مَا حَدَّثُوكَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا وَاعْظِمِ الْغَيْظَ وَ[احْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَتَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدِرَةِ] تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدِرَةِ وَاحْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَاصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ وَاسْتَصْلِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ وَلَا تُضِيعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ وَلِيرِ عَلَيْكَ أَثَرُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ - وَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ تَقْدِيمَةً مِنْ نَفْسِهِ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ - [وَأِنَّكَ] فَإِنَّكَ مَا تَقْدِمُ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَى لَكَ ذُخْرُهُ وَمَا تُؤَخِّرُهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرُهُ وَاحْذَرْ صَحَابَةَ مَنْ يَفِيلُ رَأْيُهُ وَيُنْكَرُ عَمَلُهُ فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ وَاسْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَاحْذَرْ مَنَازِلَ الْعُقْلَةِ وَالْجَفَاءِ وَقِلَّةِ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَاقْصُرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَغْنِيكَ وَابْيَاكَ وَمَقَاعِدِ الْأَشْوَاقِ فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ وَمَعَارِيضُ الْفِتَنِ وَأَكْثَرُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَّلْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ وَلَا تُسَافِرْ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ حَتَّى تَشْهَدَ الصَّلَاةَ إِلَّا فَاصِلًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ فِي أَمْرٍ تُعَذَّرُ بِهِ وَأَطِعِ اللَّهَ فِي [جَمَلِ] جَمِيعِ أُمُورِكَ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا وَخَادِعٌ



نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ وَازْفُقْ بِهَا وَلَا تَفْهَرْهَا وَخُذْ عَفْوَهَا وَنَسَاطَهَا إِلَّا مَا
كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَإِنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهِدِهَا عِنْدَ
مَحَلِّهَا وَإِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ آتِقٌ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا
وَإِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةِ الْفُسَّاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ وَوَقِرِ اللَّهَ وَأَحْبِبْ
أَحِبَّاءَهُ وَاخْذَرِ الْعَصَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ وَالسَّلَامُ^۱

به ریسمان قرآن چنگ بزن، و از آن طلب پند کن، حلالش را حلال، و
حرامش را حرام شمار، به آنچه که از حق گذشته است تصدیق کن، از
گذشته جهان برای باقیمانده آن پند گیر، زیرا بعضی از آن شبیه بعض
دیگر است، و انجامش به آغازش می پیوندد، و همه آن از بین رفتنی
و از دست دادنی است.

نام خدا را بزرگ دار در اینکه از نام خدا جز به حق یاد کنی. بسیار یاد
مرگ و بعد از مرگ باش.

مرگ را جز با شرط محکم و استوار آرزو مکن.

از هر عملی که کننده اش آن را برای خود می پسندد و برای مسلمین
خوشایند نیست بر حذر باش. و از هر برنامه ای که در نهان انجام
می گیرد و در آشکار از آن شرم می رود دوری کن.

از کارهایی که اگر از کننده اش سؤال شود به انکار برمی خیزد یا از آن
پوزش می طلبد پرهیز.

آبرویت را نشانه تیرهای گفته های مردم قرار مده، و هر آنچه را شنیدی با
مردم در میان مگذار، که همین کار بر دروغگویی کفایت می کند، و نیز
هر آنچه را برای تو می گویند تکذیب مکن، که این گواه بر جهل است.
خشم را فرو خور، به هنگام توانایی گذشت کن، و به وقت غضب بردبار
باش، و زمان حکومت و قدرت چشم پوشی داشته باش تا عاقبت
خوشی برایت باشد.

از هر نعمتی که خداوند در اختیار گذاشته به راه صلاح مصرف کن، و هیچ نعمت خدا داده را به تباهی نبر، باید نشانه نعمت هایی که خداوند به تو داده در تو دیده شود.

آگاه باش بهترین مؤمنین بهترین ایشان است در پیش فرستادن جان و اهل و مالش در راه حق، که هر آنچه از نیکی پیش فرستی برای تو ذخیره شود، و آنچه را به جای گذاری خیرش برای غیر تو خواهد بود. از همنشینی با کسی که رأیش سست و کارش زشت است پرهیز، که هر دوستی را از دوستش می شناسند.

در شهرهای بزرگ مسکن گزین که آنجا مرکز اجتماع مسلمین است، از اقامت در مراکز غفلت و ستمکاری و آنجا که مددکاران بر طاعت خدا اندکند پرهیز. اندیشه ات را در اموری که به کارت آید مشغول دار. از نشستن در گذرگاههای بازار حذر کن، زیرا آن مراکز محل حضور شیطان و پیش آمدن فتنه هاست. در رابطه با کسی که تو را بر او برتری داده اند زیاد توجه داشته باش، که این توجه از جمله راههای شکرگزاری است. در روز جمعه سفر مکن تا به نماز جمعه حاضر شوی، مگر سفری که برای جهاد بروی، یا کاری که نسبت به آن معذوری. در تمام کارهایت از خدا اطاعت کن، که اطاعت از خدا از همه چیز برتر است. نفس خود را در عبادت بفریب، و با او به رفق و مدارا باش و به او سختگیری مکن، و زمانی که نشاط و فراغت دارد به عبادتش آر، مگر در آنچه بر تو واجب است، که تو را از انجامش و مراعات آن در زمان معینش چاره ای نیست. بترس از اینکه مرگ بر تو در آید، و تو در آن وقت برای به دست آوردن دنیا از خداوندت فراری باشی. از همنشینی با بدکاران دوری کن، که بدی به بدی پیوندد.

خداوند را بزرگ دار و دوستانش را دوست بدار. از خشم پرهیز، که خشم سپاهی بزرگ از سپاهیان ابلیس است. والسلام^۱.

۱. انصاریان، حسین، ترجمه نهج البلاغه، ص ۳۱۵، ۳۱۴.



نخستین ارشاد و رهنمود امام (علیه السلام) در مورد قرآن

«و تمسك بحبل القرآن و استنصحه و أحل حلاله و حرّم حرامه و صدق بما سلف من الحق»؛

به ریسمان قرآن چنگ بزن و از آن اندرز بخواه و حلال آن را حلال بدان و حرام آن را حرام بشمار و آنچه از حقایق پیشینیان در قرآن آمده است، تصدیق کن.

در صدر این کلام شریف به تمسک به قرآن و چنگ زدن به رشته قرآن امر می‌کنند و در ضمن کلام نورانی خود قرآن را تشبیه به حبل و ریسمان نموده، با این تعبیر از آن یاد می‌کنند؛ چنان که در بعضی از نقل های حدیث ثقلین آمده: «أحدهما كتاب الله حبل محدود من السماء إلى الأرض طرف بيد الله وطرف بأيديكم؛ یکی از این دو، کتاب خداست که ریسمانی کشیده شده و ممتد از آسمان به سوی زمین، یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر در دست شماست.»

این تشبیه از بهترین تشبیهات است و گویا به این مطلب نظر دارد که انسان‌ها در اعماق چاهی افتاده اند و یا در قعر دریای مخوفی قرار گرفته اند و یا در میان درّه‌ای هولناکی سقوط کرده و گیر افتاده اند که هیچ راهی برای نجاتشان نیست و خدای متعال با رأفت و رحمت خود ریسمان نجاتی از عالم بالا فرستاده تا بدان چنگ بزنند و از این چاه مخوف و دریای خطرناک و وادی هول انگیز بیرون بیایند و رهایی و نجات بیابند.

ز بهر آن که بیرون آورد گمگشتگان از چاه

رسن از آسمان آویخته نا امید قرآنش

اکنون باید امت اسلامی فاصله خود را از قرآن کریم از بین ببرند و آن را هم چون ریسمان نجات، محکم بگیرند و رها نکنند.

ارشاد ورهنمود دوم امام علیه السلام در مورد قرآن

«وإستنصحه»:

ابن ابی الحدید هنگامی که متن نامه مبارک را نقل می‌کند، از لفظ «وإستنصحه» استفاده می‌کند ولی در مقام شرح، «وإنتصحه» ضبط کرده و بر اساس همین ضبط، معنا می‌کند و می‌گوید: «یعنی قرآن را در آنچه به تو امر و نهی می‌نماید ناصح و خیرخواه خویشتن بشمار؛ با این نظر و فکر به قرآن بنگر و به آن نزدیک شو.

آری، اگر شیوه تفکر انسان در مورد قرآن این گونه باشد، از آن کمال بهره را خواهد برد و به مقاماتی بس رفیع می‌رسد، وگرنه بی بهره می‌ماند و یا بهره و استفاده او بسیار جزئی و کم رنگ خواهد بود.

حال با ضبط مشهور کلمه، پیش می‌رویم: «وإستنصحه»، یعنی از آن طلب نصح و خیرخواهی کن؛ دنبال به دست آوردن نصیحت از قرآن باش؛ اگر انسان دنبال چیزی باشد و آن را بجوید، خواسته خود را به دست می‌آورد و به مراد خود می‌رسد که «عاقبت جوینده یا بنده بود».

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه مبارک خود می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغْشَى وَالْهَادِي الَّذِي لَا يَضِلُّ وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَمَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ زِيَادَةٌ مِنْ هَدًى وَنَقْصَانٌ مِنْ عَمَى وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا أَحَدٌ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غَنًى»^۱.

و بدانید که این قرآن ناصح و خیرخواهی است که خیانت نمی‌کند و هدایتگری است که انسان را به گمراهی نمی‌اندازد و سخن گویی است که هرگز دروغ نخواهد گفت و هیچ کس با این قرآن ننشست؛ مگر این که از کنار آن با زیادتى و یا نقصانى برخاست، در کنار قرآن بر هدایت

۱. نهج البلاغة خطبه ۱۷۶.



او افزوده شد و از جهل و گمراهی اش کاسته شد. و بدانید که احدی با وجود قرآن فقر و ناداری نخواهد داشت و برای احدی بدون قرآن کمترین غنا و بی نیازی نخواهد بود.

نمونه هایی از خیرخواهی های قرآن

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۱
ای اهل ایمان تقوای خدا را پیشه کنید و با صابران باشید.
۲. «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ»^۲
و بر ظالمان تکیه نکرده و به آن ها تمایل پیدا نکنید که آتش شما را فرا می گیرد و در آن حال هیچ ولی و سرپرستی جز خدا برایتان نخواهد بود و یاری نخواهید شد.
۱. «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»^۳
و یکدیگر را بر نیکی و تقوای یاری کنید و بر گناه و دشمنی با هم همکاری نکنید.
۲. «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ»^۴
و ما به آنان که پیش از شما به آن ها کتاب آسمانی داده شده بود و نیز به شما سفارش کردیم که تقوای الهی داشته باشید.

ارشاد و توصیه قرآن به همه امتها

شیخ بهاء الدین عاملی (رحمته الله) نقل کرده که شخصی به استاد خود گفت: مرا به

۱. سوره توبه آیه ۱۱۹.

۲. سوره هود آیه ۱۱۳.

۳. سوره مائده آیه ۲.

۴. سوره نساء آیه ۱۳۱.

وصیتی جامع وصیت فرما او در پاسخ گفت: من تو را وصیت می‌کنم به سفارشی که خدای رب العالمین به اولین و آخرین نموده است:

«...وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ»؛

و ما به آنان که پیش از شما به آن‌ها کتاب آسمانی داده شده بود، و نیز به شما سفارش کردیم که تقوای الهی داشته باشید.

بعد اضافه کرد: شکی نیست که خدای تعالی به صلاح عبد از هر کسی داناتر است و رحمت و رأفت او بالاتر از هر رافت و رحمتی است؛ پس اگر در دنیا خصلتی یافت می‌شد که بیشتر از تقوا به صلاح بندگان بود و خیر آن‌ها را بیشتر در برداشت و بیشتر انسان را غرق در عبودیت می‌کرد، شایسته بود که خداوند آن را ذکر می‌کرد و بندگان خود را به آن توصیه می‌فرمود.

اکنون که به ذکر تقوا اکتفا کرده، معلوم می‌شود که تقوا هرگونه نصح، ارشاد، آگاهی، سداد و خیر وافر را دربردارد.

ارشاد و رهنمود سوم امام در مورد قرآن

«وَأَحِلَّ حَلَالَهُ وَحَرَّمَ حَرَامَهُ»؛

حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بشمار

باید معیار کلی در حلال و حرام قرآن کریم باشد، نه خواسته‌های خام افراد و هواهای نفسانی و نافرجام مردم.

به عبارت دیگر باید حکم به حلیت چیزی شود که قرآن آن را حلال شمرده و چیزی را حرام دانست که قرآن تحریم کرده است.

فرزند امیرالمؤمنین، حضرت مجتبی‌علیه‌السلام نیز درباره این موضوع می‌فرماید: «ما بقى فى الدنيا بقية غير هذا القرآن فاتخذوه اماماً يدلکم على هداکم وأن أحق الناس بالقرآن من عمل به وإن لم يحفظه وابعدهم منه من لم يعمل



به و این کان یقرئه؛^۱ در دنیا جز این قرآن، دیگر هیچ باقی نمانده است؛ پس آن را امامی برای خود بگیرید که شما را بر اهدایتان رهنمون سازد و بی تردید سزاوارترین مردم به قرآن کسی است که بدان عمل کند؛ هر چند آن را از حفظ نخواند و دورترین مردم از قرآن کسی است که بدان عمل نکند؛ هر چند آن را قرائت کند.»

و در کلام دیگری می فرماید: «إن هذا القرآن یجنى یوم القيامة قائداً و سائقاً یقود قوماً إلى الجنة أحلوا حلاله و حرموا حرامه و أمنوا بمتشابهه ویسوق قوماً إلى النار ضیعوا حدوده و أحكامه و أستحلوا محارمه؛^۲ به راستی که این قرآن روز قیامت می آید، در حالی که گروهی را به سوی دوزخ سوق داده و گروهی را به سوی بهشت هدایت می کند. آن کسانی که حلال آن را حلال دانسته و حرام آن را حرام شمردند و به متشابه قرآن ایمان آورده و پذیرفتند، به سوی بهشت می برد و آن ها که حدود و مرزها و احکام آن را ضایع کرده، محرمات آن را حلال شمردند، به سوی دوزخ سوق خواهد داد.»

آری، باید در این موضوع کمال توجه کرد؛ چنان که بعضی از گذشتگان سخت اهمیت می دادند. اکنون برای این که عظمت مطلب را بنگریم دو مطلب نقل می کنم:

۱. پاسخ مأمون به شکایت دخترش از امام جواد (علیه السلام)

۱. شیخ مفید (رحمه الله) می فرماید: روایت کرده اند که ام الفضل - همسر حضرت جواد (علیه السلام) - از مدینه نامه ای به پدرش مأمون نوشت و در آن نامه از حضرت جواد (علیه السلام) شکایت کرده بود به این مضمون «إنه یتسرى علی و یغیرنی»؛ مراد وی از این کلام سر بسته این بود که شوهرم با زنان دیگر ازدواج می کند. مأمون در پاسخ دخترش نوشت: إنالمنزوجةأبا جعفر لنحرم علیه حلالاً فلا

۱. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، ارشاد القلوب، ص ۱۰۲.

۲. همان.

تعاودی لذكر ما ذكرت بعدها؛^۱ ما تورا به همسری ابا جعفر «امام جواد علیه السلام» در نیاوردیم که امر حلالی را بر او حرام کنیم؛ پس بعد از این شکایتی را که از او کردی تکرار مکن.

اکنون اگر مأمون با آن بدیهایش چنین بگوید، جا دارد که مؤمنان واقعی جداً پای بند به حلال و حرام خدا باشند؛ هر چند به ظاهر به ضرر آن ها باشد.

داستانی از ابن سیرین

۲. ابن ابی الحدید می گوید: حکایت شده که ابن سیرین چهل ظرف روغن خرید. بعد غلام او در یکی از این ظرف های روغن موشی را دید. ابن سیرین پرسید از کدام ظرف بود؟ او گفت: نمی دانم او هم آمد و همه آن روغن ها را دور ریخت.^۲

این داستان، حاکی از تقید به حلال و حرام و اهمیت دادن به حکم خداوند است.

سخن جاودان امیرمؤمنان

جان کلام در این مورد سخن امام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۷۶ است که می فرماید:

«وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَحِلُّ الْعَامَ مَا أَسْتَحِلُّ عَاماً أَوَّلَ وَيَحْتَرِمُ الْعَامَ مَا حَرَّمَ عَاماً أَوَّلَ وَأَنْ مَا أَحْدَثَ النَّاسُ لَا يَحِلُّ لَكُمْ شَيْئاً حَرَّمَ عَلَيْكُمْ وَلَكِنَّ الْحَلَالَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ وَالْحَرَامَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ»؛

ای بندگان خدا آگاه باشید مؤمن کسی است که آنچه در آغاز (زمان پیامبر ﷺ) حلال بوده اکنون نیز حلال بداند و آنچه را که در آغاز حرام بوده الان نیز حرام بدانند و آنچه را که مردم به وجود می آورند و

۱. شیخ مفید، الإرشاد، ص ۳۰۴.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۱ ص ۱۸۶.



بدعت‌هایی که می‌گذارند، این جریان‌ها و بدعت‌گذاری‌ها ذره‌ای از آنچه بر شما حرام بوده حلال نمی‌کند، بلکه حلال همان است که خدا حلال کرده و حرام آن است که خداوند تحریم فرموده است.

نامه طاووس یمانی

شایان توجه است: در کتابی که جمع‌آوری و تحقیق دو نفر از نویسندگان عرب به نام‌های عبدالبدیع صقر و مصطفی جبر است، نامه‌ای را از طاووس یمانی نقل کرده که به ظن قوی اقتباس از این کلمات نورانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. آن جازیر عنوان «موعظه طاووس به عمر بن عبدالعزیز» آمده است: «عمر بن عبدالعزیز نامه‌ای به طاووس نوشت و درخواست ارشاداتی کرد، او در پاسخ ده جمله را نوشت و حتی یک حرف بر آن نیفزود؛ او بعد از مراسم سلام نوشت:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ كِتَاباً وَأَحَلَّ فِيهِ حَلَالاً وَحَرَّمَ فِيهِ حَرَاماً وَضَرَبَ فِيهِ أَمْثَالاً وَجَعَلَ بَعْضَهُ مُحْكَمًا وَبَعْضَهُ مُتَشَابِهًا فَأَحَلَّ حَلَالُ اللَّهِ وَحَرَّمَ حَرَامُ اللَّهِ وَتَفَكَّرَ فِي أَمْثَالِ اللَّهِ وَأَعْمَلَ بِمُحْكَمِهِ وَأَمَّنَ بِمُتَشَابِهِهِ؛ وَالسَّلَامُ؛»^۱ تحقیقاً خدای عزیز و جلیل کتابی را فرو فرستاد و در آن اموری را حلال و اموری را حرام کرد و در آن مثل‌هایی آورد و بعضی از آیات آن را محکم و بعضی متشابه قرار داد. پس اینک تو حلال خدا را حلال بدان و حرام خدا را حرام و در مثل‌هایی که قرآن آورده بیندیش و به محک‌های آن عمل کن و به متشابه آن مؤمن باش والسلام.»

چهارمین رهنمود امام در مورد قرآن

«و صدق بما سلف من الحق»؛

آنچه از حقایق زندگی پیشینیان در قرآن آمده تصدیق کن.

۱. صقر، عبدالبدیع، الوصایا الخالدة، ص ۱۳۸.

می‌دانیم که پیش از ما و اعصار ما و پیش از عصر اسلام، اتفاقاتی صورت گرفته و پیامبرانی برای هدایت قوم خودشان آمده‌اند؛ امت‌های ایشان با آنان رویارویی‌ها نموده، برخوردهایی داشته‌اند و در این رابطه حوادثی رخ داده است که قرآن کریم این موارد را ذکر می‌کند؛ اکنون این‌ها را باید تصدیق کرد. جریان حضرت ابراهیم و نوح و موسی و عیسی علیهم‌السلام از حقایقی است که قرآن کریم آن‌ها را بیان کرده است؛ پس باید آن‌ها را تصدیق کرد و درس لازم را از آن‌ها گرفت.

امت‌های پیشین حوادث و وقایع تلخ و شیرین بسیار داشته‌اند. گروه‌هایی انبیای الهی را تکذیب می‌کردند و پرچم مخالفت با آن رجال الهی را بلند می‌نمودند و گروهی هم تصدیق می‌کردند و چه بسا در این مسیر بادشوارترین شرایط مواجه می‌گردیدند و شکنجه‌های عظیم را تحمل می‌نمودند. هر کدام از این وقایع و حوادث می‌تواند دره‌هایی به روی انسان باز کند و انسان این عصر را با انسان‌های عصرهای پیشین پیوند دهد و آموزش‌های لازم را به انسان‌های دور دست و متأخر بدهد و راهنمایی‌های جاوید و پرارزشی برای نسل‌های بعد داشته باشد و انسان‌ها را در طی اعصار لاحق به سوی خوبی‌ها و فضایل سوق دهد.

درس گرفتن از گذشته برای آینده

«وَأَعْتَبِرْ بِمَا مَضَىٰ مِنَ الدُّنْيَا مَا بَقِيَ مِنْهَا فَإِنَّ بَعْضَهَا يَشْبِهُ بَعْضًا وَآخِرُهَا لَاحِقٌ بِأَوَّلِهَا وَكُلُّهَا حَائِلٌ مُفَارِقٌ»؛
از گذشته دنیا برای باقی‌مانده آن عبرت بگیر؛ چراکه بعضی از آن شبیه بعضی دیگر است و پایانش به آغاز آن ملحق می‌گردد، ولی تمام آن گذرا و ناپایدار است.»

راغب در مفردات می‌نویسد: «اعتبار و عبرت حالتی است که انسان از شناخت آنچه قابل مشاهده است به شناخت آنچه غیرقابل مشاهده است



می‌رسد»^۱؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»^۲. آری، زندگی این جهان مجموعه حوادث مختلف و رویدادهای تلخ و شیرین و نشیب و فرازهای گوناگون و حالات اضرار از صحت و سلامت و بیماری، یا غنا و ناداری است؛ مثلاً هر انسانی مدتی از عمر خود را در رفاه و راحتی، و مدتی را در بلا و سختی‌ها می‌گذراند و بخشی از زندگی را در سلامتی و بخشی دیگر را در بیماری و مرض به سر می‌برد. تمام انسان‌های گذشته این چنین بوده‌اند و جریان حیات این جهان بر این منوال و مجرا بوده، و آینده دنیا هم همین‌گونه است.

از این رو، با این همه تحول و پیشرفت که در عالم طب پدید آمده، ریشه‌های بیماری‌ها از زمین برکنده نشده و اگر راه علاج یک بیماری را به دست آوردند در برابر آن، بیماری‌های تازه‌ای پدیدار می‌شوند؛ همین‌طور آن همه دانش اقتصادی و فعال شدن و به راه افتادن مراکز مولد ثروت نتوانسته فقر را مهار کند و ریشه‌کن بنماید. بالاخره باید از رویدادهای گذشته دنیا برای آینده آن عبرت گرفت و از مرگ‌رفتگان و نسل‌های پیشین فهمید که این نسل هم همان سرانجام را در پیش دارد:

«وما نحن إلا مثلهم غیر اننا أقمنا قليلاً بعدهم ثم نرحل»؛
و ما نیستیم مگر همانند آنان جز اینکه ما بعد از آن‌ها کمی می‌مانیم،
آن‌گاه کوچ خواهیم کرد.

۱. داستان‌هایی عبرت‌انگیز

در حالات نعمان بن منذر آمده که روزی زیر درختی فرود آمد تا در سایه آن آرامش بیابد. در این هنگام عُدی به او گفت: ای پادشاه، می‌دانی این درخت چه می‌گوید؟ پس این اشعار را خواند:

۱. راغب اصفهانی، المفردات، ص ۳۵۲

۲. آل عمران: ۱۳.

رب ركب قد أناخوا حولنا يمزجون الخمر بالماء الزلال
ثم أضخوا عصف الدهر بهم وكذاك الدهر حالاً بعد حال

«چه بسیار سوارانی که بر گرد ما بار انداختند، شراب را با آب زلال ممزوج کردند و خوردند؛ سپس در روزی، تندباد حوادث روزگار بر آنان وزید و هلاک شدند و روزگار همواره چنین است؛ روزی بعد از روز دیگر».

پس خواب و آسایش آن روز، بر نعمان تلخ گردید و نشاط او گرفته شد.^۱ همچنین در واقعه‌ای دیگر نقل شده که وقت دیگری عُدی با نعمان بود و در حال پیمودن راه، مشرف به گورستان شدند و عُدی شعری از زبان مردگان برای نعمان خواند:

أيها الركب المحثون على الأرض تدبون
كما أنتم كُنّا وكما نحن نصيرون^۲

«ای کاروانی که با نشاط و سرعت روی زمین حرکت می‌کنید، ما هم روزی مثل شما بودیم و اینک در دل خروارها خاک خفته ایم و شما هم در آینده همانند ما خواهید شد».

بیش از چند دهه قبل در قطر بودم. دوستی روحانی، که خود عرب و ظاهراً اهل قطیف بود و به قطر آمده بود، در جلسه‌ای که از این جانب دیدن کرد، داستانی عبرت‌آموز نقل نمود و بنده از او خواستم که آن را در دفتر یادداشت‌هایم برای یادگار بنویسد و آن روحانی محترم اجابت کرد و اینک آن را از آن دفتر نقل می‌کنم.

«مأمون بن ذی النون» از ملوک اندلس بود. او امر کرده بود دریاچه‌ای را حفر کنند و سامان دهند و قصری را در وسط آن دریاچه بنا کنند و نیز دستور داد که وسط آن قصر، قبه‌ای بسازند که از اطراف و جوانب آن آب از دریاچه بر

۱. حلی، ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر «مجموعه وژام»، ج ۲، ص ۲۳.

۲. حلی، ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر «مجموعه وژام»؛ ضمناً در صفحه ۲۰۱ نیز داستان عبرت‌آموز جالبی دارد.



آن فرو ریزد. همه این کارها به دستور او انجام شد. او روزی در این قصر دیدنی و قبه مخصوص نشسته بود و صفا می کرد؛ ناگهان ندایی از هاتقی شنید و آن گوینده این دو شعر را می خواند:

اتبنى بناء الخالدين وإنما مقامك فيها لو عقلت قليل
لقد كان فى ظل الأراك كفاية لمن كان يوماً يقتضيه رحيل

«قصد داری بنایی جاودان بسازی، در حالی که اگر عقل بورزی، درمی یابی که جایگاهت در این دنیا اندک و ناپایدار است. در سایه درخت اراک، آرامشی کافی بود، برای کسی که روزی ناچار به کوچیدن از این دنیا شود».

او از شنیدن این آوای عبرت آموز، وحشت زده شد و رخت خواب طلبید و در بستر افتاد و بعد از سه روز از دنیا رفت.

۲. اشعار تکان دهنده ابوالعتاهیه در مجلس هارون

اسماعیل بن قاسم، معروف به «ابوالعتاهیه» یگانه زمان خود در فصاحت کلام و سرودن اشعار بود؛ خاصه در زهدیات و مذمت دنیا، سرآمد بود.^۱

یک وقت هارون عباسی محفل سرور و شادمانی تشکیل داد. مجلس رامزین نمود و انواع غذاها و وسایل عیش و نوش را فراهم کرد. در این اثنا، اظهار تمایل کرد که کسی از شعرا بیاید و مجلس عیش و نوش او را توصیف کند. از این رو فرستاد ابوالعتاهیه را آوردند. او آمد. هارون به او گفت: مجلس ما را با شعر خود تعریف و توصیف کن. او گفت:

عش ما بدالك سالماً فى ظل شاهقة القصور

«هر چه می خواهی با صحت و سلامت تن در سایه این قصرهای بلند و بانشاط و سرور دمسا ز باش».

هارون گفت: احسنت، بعد چی؟

۱. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الشعر والشعراء، ج ۲، ص ۷۷۹-۷۸۳؛ محدث قمی، شیخ عباس، الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۱۶.

او گفت:

تسعى إليك بما أشتهيت لدى الرواح و فى البكور
«برای تو هر چه بخواهی و اراده کنی در صبح و شام به زودی فراهم می شود».
هارون باز هم گفت: احسنت، بعد چی؟
او گفت:

فاذا النفوس تقعقعت فى ضيق حشجة الصدور
«پس زمانی که نفس ها در تنگنای سینه قرار گرفت، وقت مرگ که فرارسید».
هارون از بس مست و مخمور بود هنوز هم توجه نداشت؛ لذا باز هم گفت:
احسنت، آن گاه چی؟
ابوالعتاهیه گفت:

فهنالك تعلم موقناً ما كنت الا فى غرور
«پس آن زمان به یقین می فهمی که همه این بساط و تشکیلات تو در غرور
و غفلت بوده است».

هنگامی که هارون این کلمه را شنید، به خود آمد و چنان گریه کرد که
محاسنش ترشد. فضل بن یحیی گفت: هارون تو را آورد که او را خوش حال
کنی، ولی مایه غم و اندوه و ناراحتی او را فراهم آوردی!
هارون گفت: کار نداشته باشید. او ما را در غفلت و غرور و کوری دید و
نخواست بر غفلت ما افزوده شود.^۱

آری، ابوالعتاهیه راست می گفت؛ چون هارون در حال مرگ می گفت: «مَا
أَغْنَى عَنِّي مَالِي، هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِي»^۲ اموال من مرا بی نیاز نکرد- و هیچ عذابى
را از من دفع ننمود- قدرت و حکومت من از دست رفت».

۱. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، ج ۷۳، ص ۳۰۳؛ خوانساری، سید محمد باقر، روضات
الجنات طبع قدیم، ص ۱۲۰.

۲. حاقّة: ۲۸ - ۲۹.



۳. بهترین بیان در عبرت و درس گرفتن از روزگار

بهترین بیان راجع به وضع دنیا و فناء آن، بیان قرآن کریم است که می فرماید:

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاعْبَهُمْ، كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ، فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ﴾^۱

آنان - غرق شدگان در دریا از امت موسی یعنی فرعون و یاران او - چه بسیار باغ ها و چشمه سارها از خود به جای گذاشتند و کشتزارها و قصرهای زیبا و گران قیمت و نعمت های بزرگ و فراوان دیگر که در آن متنعم و خوش بودند. این چنین بود - ماجرای آنان و ما اموال و حکومت آنان را میراث برای اقوام دیگر قرار دادیم؛ پس نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین و نه در وقت نزول عذاب به آنها مهلتی داده شد.

۴. عبور امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر مدائن

روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عبورشان بر مدائن افتاد و آثار کسرا و مشرف بودن آنها را بر خرابی دیدند. شخصی که با آن حضرت بود گفت:

جرت الرياح على رسوم ديارهم

فكانهم كانوا على ميعاد

واذا النعيم و كل ما يلهي به

يوماً يصير إلى بلى و نفاذ

«باد بر آثار ویران شده دیار آنان وزید. بس گویا آنان از آغاز در میعادگاه خود و در جهان آخرت بودند و آن گاه که نعمت ها و هرچه با آن سرگرمی حاصل می شود، روزی به سوی فرسودگی و نیستی خواهد رفت.»

حضرت فرمود: «چرا نگفتی: کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام

کریم و نعمة كانوا فيها فاكهين كذلك وأورثناها قوماً آخرين فما بكت عليهم السماء والارض وما كانوا منظرين؟»

سپس خود فرمود: «ان هولاء كانوا وارثين فأصبحوا موروثين لم يشكروا النعمة فسلبوا دنياهم بالمعصية إياكم وكفر النعم لا تحل بكم النقم؛ این ها وارث پیشینیان بودند، ولی خود از بین رفتند و دیگران از این ها ارث بردند؛ شکر نعمت نکردند و با انجام گناه، دنیای خود را از دست دادند. پرهیزید از کفران نعمت تا نقت و عذاب الهی به شما نرسد».

۵. اشعاری عبرت‌انگیز

خاقانی در اشعاری سعی در بیان این نکته دارد که ظواهر دنیا فناپذیر است او می‌گوید:

هان ای دل عبرت‌بین از دیده عبّر کن هان
ایوان مدائن را آینه عبرت دان!
پرویز به هر خوانی زرّین تره گستردی
کردی زبساط زر، زرّین تره را بستان
پرویز کنون گم شد، زان گم شده کم ترگو
زرّین تره، کو بر خوان؟ رو «کم ترکوا» برخوان^۲
همچنین در اشعاری منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:
سرورک فی الدنيا و حسرة
و عیشک فی الدنيا محال و باطل
الا انما الدنيا کمنزل راکب
اناخ عشياً و هو فی الصبح راحل^۳

۱. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۱۴۳؛ محدث قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۳۱، ماده مدن (اندکی باتغییر).

۲. خاقانی، دیوان اشعار، قصیده شماره ۱۶۸.

۳. بیهقی، محمد بن حسن، دیوان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۳۱۵.



«سرور و شادمانی تو در دنیا فریب و اسفبار است و زندگی تو در دنیا محال، و آخر از هم پاشیده خواهد شد. آگاه باش که دنیا همانند منزل موقت یک سوار مسافر است که شب در آن جایگزین می شود و هنگام صبح از آنجا کوچ می کند».

بالاخره آن قدر آیه ها و خطبه ها و کلمه ها و داستان های عبرت آموز و شعرهای توجه دهنده زیاد است که قابل احصا و شماره و ذکر نیست. آری، بالاخره همه مظاهر دنیا زائل و نابود شدنی و مفارق است.

۶. نامه عبرت انگیز حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) به هارون

مرحوم سید محسن امین عاملی (رحمته الله علیه) از تاریخ خطیب بغدادی نقل کرده که حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) نامه ای برای هارون از زندان فرستاد و در آن نوشته بود:

«انه لن ینقضی عنی یوم من البلاء حتی ینقضی عنک معه یوم من الرخاء حتی تقضی جمیعاً إلی یوم لیس له انقضاء یخسر فیہ المبتلون»^۱ به جَد می گویم که روزی از بلا و گرفتاری من نمی گذرد مگر آنکه روزی از خوشی و ناز و نعمت از تو می گذرد و به سر می آید تا آنکه همه این ایام بگذرد و به روزی برسیم که انقضا ندارد و تمام شدنی نیست که در آن روز اهل باطل دچار خسران و زیان کاری خواهند گردید».

بزرگداشت اسم مبارک خداوند

«وعظم اسم الله أن تذکره إلا علی حق»؛

نام خدا را بزرگ بشمار که آن را جز به حق ذکر نکنی

این جمله مبارک رهنمودی بس عالی است و ادب انسان را در مقابل

۱. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۳؛ امین عاملی، سید محسن، المجالس السنیة، ج ۲، ص ۳۵۷.

خداوند بزرگ بیان می‌کند تعظیم نام خدا که بر همه لازم و واجب است، ایجاب می‌کند که انسان جز در موقعیت حق آن را به کار نبرد.

نباید به نام خدای سبحان سوگند یاد کرد؛ مگر به حق، و این مقتضای تعظیم ذات ذوالجلال و لایزال الهی است.

شهادت اول در باب قضا به هنگام بحث از یمین می‌گویند: «مستحب است برای حاکم که سوگند یاد کننده را پیش از قسم یاد کردن موعظه کند. و شهادت ثانی فرموده: «وترغیه فی ترک الیمین اجلاً لله تعالی و خوفاً

من عقابه علی تقدیر الکذب و یتلو علیه ما ورد فی ذلك من الأخبار»^۱. و مستحب است که او را تشویق و ترغیب کند که به خاطر خدای تعالی و ترس از عقاب و کیفر او - اگر دروغ بگوید - ترک قسم کند و اخباری که در این موضوع وارد شده را برای او بخواند و یادآوری نماید.

آری خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۲؛

خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید و برای این که نیکی کنید و تقوا را پیشه سازید و در میان مردم اصلاح کنید سوگند یاد ننمایید و خداوند شنوا و داناست.

شیخ کلینی اعلی الله مقامه نقل کرده از ابوایوب خراز که می‌گوید: شنیدم ابا عبد الله حضرت صادق علیه السلام می‌فرمود: «لا تحلفوا بالله صادقین و لا کاذبین فانه عز وجل یقول: ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم»^۳ قسم به خدا نخورید؛ نه در حال صدق و نه در حال دروغ گویی. زیرا خدا می‌فرماید: خداوند

۱. عاملی، زین الدین بن علی (شهادت ثانی)، روضة البهیة فی شرح لمعة الدمشقیة (محشی کلاتر)، ج ۳ ص ۹۵

۲. سوره بقره آیه ۲۲۴.

۳. شیخ کلینی، روضة کافی، ج ۷ ص ۴۳۴.



را در معرض قسم های خود قرار ندهید.»

رسول خدا فرمود: «من أجل الله ان يحلف به اعطاه الله خيراً مما ذهب منه^۱؛ کسی که به خاطر جلال الهی به خدا سوگند نخورد، خداوند بهتر از آنچه از دست او رفته به او عطا خواهد فرمود.»

و نیز نقل کرده اند که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: «حواریون نزد حضرت عیسی (علیه السلام) جمع شده و گفتند «یا معلم الخیر ارشدنا» ای آموزگار خیر و خوبی ما را راهنمایی کن.

او در پاسخ فرمود: «ان موسى نبی الله امرکم ان لا تحلفوا بالله کاذبین و أنا امرکم ان لا تحلفوا بالله کاذبین ولا صادقین»^۲؛ موسی پیامبر الهی شما را امر کرد که به دروغ سوگند به خدا نخورید و من شما را امر می کنم که نه به دروغ نه به راست سوگند به خدا نخورید.

امام سجاد (علیه السلام) و تعظیم اسم خداوند

ابو بصیر می گوید: حضرت باقر (علیه السلام) برایم نقل کرد که برای پدرم زنی بود از خوارج یکی از غلامان حضرت به او عرض کرد: در نزد شما زنی است که از جدّت تبری می جوید. پدرم او را طلاق داد، آن زن ادعای صداق خود را کرد و طی مرافعه حضرت را نزد حاکم مدینه برد. امیر مدینه گفت: «یا علی اّمّا أن تحلف و أمّا أن تعطيها حقها؛ ای علی بن الحسین (علیه السلام) یا قسم بخور و یا مهریه او را بپرداز پدرم به من فرمود ای فرزند چهارصد دینار به او بده. عرض کردم پدرم جان من فدایت آیا شما محق نیستید؟ فرمود: چرا ای فرزند، ولکنی اجللت الله أن أحلف به یمین صبر؛ ولی من خدای را بالاتر از این می دانم که به نام او سوگند یاد کنم؛ سوگندی که بر اثر حکم به آن الزام شده باشم»^۳.

۱. همان.

۲. همان.

۳. شیخ کلینی، روضه کافی، ج ۷ ص ۴۳۵.

هرچند عبارت فوق را به مناسبت مورد سوگند به اسم پروردگار تفسیر کرده اند ولی به نظر می‌رسد که این معنا از باب ذکر یکی از مصادیق باشد و هدف عبارت اعم از این است و از جمله این که نام خدا بالاتر از این است که انسان آن را وسیله نیل به دنیای خود قرار دهد و مسلمان نباید اسم خدا را یکدک بکشد تا به اهداف مادی و زودگذر زندگی خود دست پیدا کند.

آن کسی که برای حفظ پست و ریاست خود و یا برای رسیدن به پست بالاتر و ریاست بیشتر دم از خدا می‌زند و نام خدا را می‌برد و از نام خدا مایه می‌گذارد، خیانتکاری بیش نیست که نام خدا را برای فریب مردم و جلب نفوس به سوی خود و جذب آرای بیشتر و راه یابی به قدرت آن را نردبان رسیدن به مقصد شوم خود گردانیده است.

این موارد به روشنی مصداق کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شود و انسان مسلمان معتقد به آن حضرت نباید از این رهگذر برای منافع شخصی خود استفاده کند چرا که این سوء ادب و خیانتی آشکار به معبود یگانه است.

سوء استفاده از اسم خداوند و اولیای الهی

همین مطلب در مورد اولیای خدا نیز جریان دارد و باید مواظب بود که نام نامی و اسم گرامی آن عزیزان وسیله دنیا طلبی و ریاست خواهی و کسب جاه و مقام قرار نگیرد که با کمال تأسف در عصر ما این سوء استفاده ها از نام مبارک حضرت بقیة الله علیه السلام شایع و رایج است و کسانی عنوان دلداگی به امام زمان و یا امام زمانی بودن و یا عاشق امام زمان بودن و یا عاشق ولایت بودن یا یک انسان ولایتی بودن را وسیله قرار داده اند تا در میان توده های ساده دل نفوذ کنند و به مقاصد دنیایی و اهداف مادی خود دست یابند که این از گناهان بس بزرگ است که توبه از آن بسیار مشکل خواهد بود و چه بسا که انسان توفیق توبه از آن را نیابد.



رمز لزوم تعظیم در برابر اسم خداوند متعال.

مرحوم سید بن طاووس (رحمه الله) در کتاب های متعددی که دارد هر جا به اسم جلاله یعنی لفظ «الله» می رسد، دنبال آن عبارت و جل جلاله را می آورد.

مرحوم محدث قمی (رحمه الله) در حالات بشر حافی و سبب توبه او نقل کرده است او در راه به قطعه ای برخورد کرد که در آن «بسم الله الرحمن الرحيم» مکتوب بود و زیر پاها می رفت و پایمال می گردید. از این رو آن قطعه را برداشت و با در همی که داشت عطر خرید و آن ورقه را پاک و پاکیزه و معطر و خوشبو ساخت و آن را لای دیواری جای داد. پس در عالم خواب دید گویا گوینده ای می گوید ای بُشر نام مرا پاک و معطر ساختی؛ من هم نام تو را در دنیا و آخرت پاک و پاکیزه و معطر می گردانم. چون صبح شد و بیدار گردید از کارهای ناروا و نادرست خود توبه کرد و ترک گناه نمود.^۱

زیاد یاد مرگ کردن

«و أكثر ذكر الموت وما بعد الموت»؛

و بسیار به یاد مرگ و عالم بعد از آن باش

یکی از عواملی که عایق و مانع انسان از بدی، گناه، فساد و شرارت می شود، یاد مرگ است. آثار فواید و برکات یاد مکرر مرگ فراوان است و از این رو در تعبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) لفظ «إكثار» به کار رفته است که غرض آن است که به کمی از ذکر مرگ اکتفا نکنید بلکه پیوسته یاد مرگ بنمایید و نه تنها یاد مرگ که یاد عوالم بعد از مرگ را نیز باید زیاد نمود که مشکلات آن عوالم و مراحل هم دست کمی از مشکلات مرگ ندارد، بلکه هولناک تر است؛ چنان که در مناجات پرسوز مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دعای حزین که بعد از نماز شب خوانده می شود آمده «مولای یا مولای ای الاهوال اتذکر وأیها أنسی و لولم یکن

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۰، ص ۱۸۱؛ محدث قمی، الکنی واللقاب، ج ۱ ماده بشر.

إلا الموت لكفى كيف وما بعد الموت أعظم وادهى»^۱؛ مولای من ای مولای من کدام یک از هول ها و هراس ها را یاد کنم و کدامین را فراموش، بنمایم در حالی که اگر هیچ هولی نبود جز هول مرگ همان کفایت می کرد چه رسد به این که درد و رنج و هول و هراس بعد از مرگ، بزرگ تر و وحشتناک تر است.

زیرک ترین تمام مردم

مرحوم دیلمی نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: اتررون من اکسیکم؟ می دانید زیرک ترین شما چه کسی است عرض کردند: نه یا رسول الله! حضرت فرمود: اکثرکم للموت ذکراً و أحسنکم استعداداً له؛ آن کسی از شما که بیشتر از همه تان یاد مرگ می کند و از همه شماها آمادگی از برای مرگ بیشتر باشد. عرض کردند: علامت و نشانه آن چیست؟ فرمود: «التجافی عن دار الغرور والإنبابة إلى دار الخلود والتزود لسكنی القبور والتأهب لیوم النشور»^۲ پهلوتی کردن از دنیای غرور و فریب و روی آوردن به سرای خلود و جاودانگی و زاد و توشه برگرفتن برای سکونت و منزل گرفتن در قبر و آمادگی برای روز حشر و نشر (یعنی قیامت).»

فواید و آثار و برکات یاد مرگ

و اکنون فواید و نتایج ذکر موت و ما بعد موت را بنگریم:

شکسته شدن طغیان و سرکشی در وجود انسان

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه خود به محمد بن ابی بکر می فرماید: «فاکثروا ذکر الموت عند ما تنازعکم إلیه أنفسکم من الشهوات فانه کفی بالموت واعظاً»^۳ به هنگامی که نفس شما را به سوی شهوات می کشاند و

۱. محدث قمی، حواشی مفاتیح الجنان، ص ۵۸۱.

۲. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، ارشاد القلوب، ص ۵۸.

۳. تقفی، ابراهیم بن محمد، الفارات، ج ۱ ص ۱۵۰؛ شیخ مفید، الأمالی، ص ۲۶۴؛ محدث قمی، سفینه البحار، ماده موت.



درگیری با آن دارید، زیاد یاد مرگ کنید زیرا کافی است که مرگ، واعظ انسان باشد. با وجود مرگ نیازی به واعظ دیگر نیست.

یاد مرگ شکننده لذات غرور آفرین است

امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در ضمن کلامی که اکنون از آن حضرت نقل کردیم، می‌فرماید رسول خدا فرمود: «اکثروا ذکر الموت فانه هادم اللذات»؛ یاد مرگ کنید که آن منهدم کننده لذات است.»

یاد آخرت بازدارنده انسان از معصیت

محدث قمی رحمته الله علیه نقل می‌کند که به امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) گفته شد: برای چه مجاورت قبرستان را اختیار فرمودی؟ فرمود: «إني اجد هم جيران صدق يكفون السيئة ويزكرون الآخرة»؛ زیرا آنان همسایگان با صدق و صفایی اند که آدمی را از گناه باز می‌دارند و آخرت را به یاد انسان می‌آورند.»

این‌ها و جز این‌ها، همه برکات یاد مرگ است و از این رو اگر به کلی یاد مرگ از ذهن انسان رفت و روز واپسین عمر فراموش شد، خسارت‌های جبران ناپذیری به بار می‌آورد و آدمی از همه آن فواید، برکات و آثار خیر محروم خواهد شد.

آنجا که پیامبر مردی را شایسته ستایش نمی‌بیند

شیخ ورام بن ابی فراس رحمته الله علیه نقل کرده که نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نام مردی برده شد و حاضران از او مدح و ستایش بسیار کردند و او را ثنای فراوان فرستادند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: رفیقان از جهت یاد مرگ چگونه است و تا چه حد به یاد مرگ بوده و ذکر آن می‌نمایند؟ عرض کردند: ما نشنیدیم که یاد مرگ بکند.

۱. همان.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱ ص ۱۳۲؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۶۳.

حضرت فرمودند: «فان صاحبکم لیس هناك»^۱؛ بنابراین آن دوست شما در جایگاه ثنا و ستایش قرار ندارد.

و اکنون بنگریم که ما و جامعه ما که دنبال شادی بی مرز و حسابیم؛ از این رو کمتر یاد مرگ می‌کنیم بلکه احیاناً از ذکر و نام آن روی گردان و سخت گریزانیم از همان قماش نباشیم که پیامبر ما را لایق و درخور ستایش نداند.

شرایط تمنای خردمندانه مرگ

«ولا تتمن الموت الا بشرط وثيق»؛

و آرزوی مرگ مکن مگر با شرایط محکم و استواری.

آری کسی میتواند آرزوی مرگ کند که زمینه‌های مساعدی برای آن فراهم کرده باشد و امید سعادت و روسفیدی داشته باشد؛ وگرنه کسی که سراپا آلودگی است آرزوی مرگ کردنش چه معنا دارد؟

ابن ابی الحدید ذیل این کلمه می‌گوید: «هذه كلمة شريفة عظيمة القدر»^۲؛ این کلمه سخنی شریف و بسیار ارزشمند است.

بالاخره آرزوی مرگ مکن مگر این که از اعمال شایسته خود اعتماد داشته باشی که تو را به بهشت می‌رساند و از آتش دوزخ می‌رهاند و این همان معنای فرموده خداوند به یهود است که فرمود:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾^۳؛

بگوای کسانی که یهودی هستید اگر می‌پندارید که شما دوستان خدايید نه مردم دیگر پس آرزوی مرگ کنید و هرگز آن‌ها به خاطر

۱. حلی، ورام بن ابی فراس، تنبیہ الخواطر «مجموعه وژام»، ج ۱ ص ۲۶۹.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۲ ص ۵۵۴.

۳. سوره جمعه آیات ۶ و ۷.



دستاوردهایی که پیش فرستاده اند آرزوی مرگ نخواهند کرد و خدا به حال ستمکاران آگاه است.

حضرت موسی و مردی که آرزوی مرگ می کرد

حضرت موسی (علیه السلام) شنید که مردی آرزوی مرگ می کرد؛ به او فرمود: آیا میان تو و خداوند قرابت و خویشاوندی است که تو را به خاطر آن حمایت کنند؟ عرض کرد: نه.

فرمود: «فهل لك حسنات تزيد على سيئاتك»؛ آیا برای تو حسنات و خوبی هایی هست که بر سیئات و بدیهای تو زیادتى داشته باشد؟ عرض کرد: نه. فرمود: «فاذا انت تتمنى هلاك الابد»^۱ پس تو در این هنگام و با این وضع که داری آرزوی هلاک همیشگی را می کنی.

آمرزش رمز راحتی پس از مرگ

بلال در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: «ماتت فلانة فاستراحت»؛ فلان زن مرد و راحت شد، پیامبر از سر اعتراض فرمود: «انما استراح من غفر له»؛ کسی با مرگش راحت می شود که آمرزیده شده باشد.^۲ آری، آنان که زندگی را در راه خدا گذرانیده اند می توانند چنین آرزویی کنند مانند امام امیرالمؤمنین (علیه السلام).

چیستی آمادگی مرگ

از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسش شد که استعداد و آمادگی برای مرگ چیست؟ فرمود: «أداء الفرائض وإجتنا المحارم والإشتمال على المكارم ثم لا يبالى أوقع على الموت أم وقع الموت عليه»؛ آمادگی مرگ به این امور

۱. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۲۵۲؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۲، ماده «موت».

۲. حلی، ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر «مجموعه وژام»، ج ۲ ص ۲۲۴.

است انجام دادن فرایض الهی و دوری کردن از محرّمات خدا و در برداشتن مکرّمات ها و بزرگواری ها و اخلاق فاضله. پس هنگامی که این امور برای انسان فراهم شد و تحقق یافت بعد از آن باکی نداشته باشد که او بر مرگ واقع شود و یا این که مرگ بر او واقع گردد.

و آنگاه فرمود: «والله ما یبالی ابن ابی طالب أَوْقَعَ علی الموت ام وقع الموت علیه»؛^۱ به خدا سوگند برای فرزند ابوطالب مهم نیست که او بر مرگ واقع شود و با این که مرگ بر او واقع گردد.

آری، آن انسان الهی و آسمانی بایسته و شایسته است که آن چنان باشد و این چنین بگوید.

راجع به کانت نوشته اند که این فیلسوف اخلاقی آلمانی به دوستانش می گفت: از مرگ باک ندارم و اگر به من خبر بدهند امشب می میری، خواهم گفت: فرمان خدا راست، اما خدا نکند که کسی به من بگوید: یک تن به سبب تو روزگارش تلخ شده است.^۲

مخفی نماند که شیخ محمد عبده مصری عبارت فوق یعنی محل بحث را طور دیگر و به معنای دیگر تفسیر کرده و می گوید: «أی لا تقدّم الموت رغبة فیهِ إلا إذا علمت أن الغایة أشرف من بذل الروح و المعنی لا تخاطر بنفسك فیما لا تفید من سفاسف الأمور»؛ از سر میل و علاقه رو به مرگ مرو مگر آنگاه که بدانی هدف تشریف تر و ارزشمندتر از بذل روح و جان است و مقصود این است که جان خود را برای امور پست و بی ارزش و اهداف بد و زشت به خطر نینداز.

بهترین معیار در زندگی انسانی و اعمال آدمی

«واحذر کل عمل برضاه صاحبه لنفسه و یکره لعامة المسلمین
واحذر کل عمل یعمل به فی السرویستی منه فی العلانیة واحذر

۱. شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۷۳؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲. فروغی، محمد علی، سیر حکمت در اروپا، ج ۲ ص ۱۹۳.



کل عمل اذا سئل عنه صاحبه انكره أو اعتذر منه؛

دوری کن از هر عملی که صاحب آن برای عامه مسلمانان ناپسند می‌شمارد. و پرهیز از هر عملی که آدمی آن را در پنهانی انجام می‌دهد، ولی در ظاهر و آشکار از آن شرم و حیا می‌کند و انجام نمی‌دهد. و احتراز کن از هر عملی که اگر از انجام دهنده آن پرسش شود انکار می‌کند و یا پوزش می‌طلبد و از انجام آن عذرخواهی می‌نماید.

جای تردید نیست که انسانها از بخشی از کارها ممنوع می‌باشند و باید خود را از آن اعمال نگه دارند و آلوده بدان‌ها نشوند و این گونه اعمال کارهای بد، زشت و ناروا نامیده می‌شوند و گاهی هم به صورت معین در نصوص اسلامی از آن‌ها اسم برده شده است؛ مانند زنا، شرب خمر، قمار، دروغ، غیبت، تهمت و امثال این‌ها.

سخن بالا عهده داریک بیان کلی از اعمال بد است و وجه تمایز آن را از اعمال خوب و پسندیده بیان می‌کند. امام (علیه السلام) در این قسمت، گناه و بدی و خلافتکاری را در تحت سه عنوان معرفی فرموده و به اجتناب و دوری از آن‌ها امر می‌کند.

عملی که انسان آن را برای خود می‌پسندد و از آن خشنود است ولی از دیگران نمی‌پسندد و خُرده می‌گیرد و انتقاد می‌کند و مردم را بر انجام آن عمل ملامت و سرزنش می‌نماید. این نشانه عمل بد و خلاف است، زیرا اگر به راستی عمل خوب و پسندیده‌ای بود نباید در مورد دیگران نگرانی داشته باشد و از این که آن‌ها انجام دهند زبان به نقد و عیب جویی بگشاید.

این عمل بد بوده، اما در مورد خودش بدی آن را نادیده گرفته و اغماض می‌کند تا خواسته‌های نفس خود را ارضا کرده باشد.

لا تنه عن خلق و تأتی مثله عار عليك اذا فعلت عظیم

از اخلاق و رفتاری نهی مکن، در حالی که مانند آن را انجام می‌دهی؛ اگر چنین کاری کنی عیب و ننگی بزرگ بر تو خواهد بود.

- هرکاری که در خفا و پنهانی و دور از دید دیگران انجام دهیم، ولی در نظر دیگران و به صورت علنی و آشکار از انجام آن حیا می‌کنیم، عمل بدی است، زیرا اگر به راستی خوب بود، چرا باید از انجام آن به صورت آشکار و در نظر دیگران دغدغه و ناراحتی داشته باشیم و حیا کنیم و شرم مانع ما از انجام آن گردد؟ اگر عملی این خصوصیت را داشت، باید دانست که آن عمل خلاف و انحراف است و باید از آن بر حذر بود و از آن اجتناب کرد.

- هر عملی که اگر انسان بعد از انجام آن مورد سوال و یا مؤاخذه قرار گیرد، انکار می‌کند و از خود سلب و نفی مینماید و اگر نتوانست آن را از خود نفی کند و خویشتن را مبرا از آن قلمداد نماید و بالاخره به گردن نهاده شد، زبان به عذرخواهی گشوده و پوزش می‌طلبد. این عمل حتماً ناروا است و گرنه کار صحیح و عمل درست که انکار کردن ندارد و هرگز کسی از عمل خوب زبان به اعتذار نمی‌گشاید و عذرخواهی نمی‌کند، لابد این عمل بد و خلاف و ناپسند بوده که یا به کلی منکر انجام آن می‌شوند و یا با ثبوت انجام از آن عذرخواهی می‌کنند این‌ها معیارهایی وجدانی است که هر کس با مراجعه به وجدان خود می‌تواند کار خوب را از کار بد تشخیص دهد. مشابه این کلمات در سخنان بزرگان دین و انبیا و پیامبران الهی و امامان معصوم کم نیست.

گزینش یک جمله از همه کتاب تورات

شیخ ورام بن ابی فراس رحمته الله نقل کرده که بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: مطالب تورات زیاد است؛ بنابراین مقداری که قابل حفظ کردن باشد از آن کتاب برای ما انتخاب کن.

حضرت موسی علیه السلام در پاسخ آنان فرمود: «ما تحبون ان یصحبکم به الناس فاصحبوهم به؛^۱ بدان گونه که دوست دارید مردم با شما مصاحبت کنند، با مردم همان گونه مصاحبت کنید.»

۱. حلی، ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر «مجموعه وژام»، ج ۲ ص ۲۵.



حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز می فرماید: «اکبر العیب أن تعیب ما فیک مثله؛^۱ بزرگ ترین عیب ها این است که آنچه را که در وجودت است عیب دیگران بنمایی و انتقاد کنی.»

و حضرت امام جواد (علیه السلام) می فرماید: «لا تکن ولی الله فی العلانية عدوًّا له فی السرة؛^۲ نکند که در آشکار و در انتظار مردم دوست خدا، اما در سر و خفا دشمن او باشی.»

وصایای پیامبر بزرگوار

ابوایوب خالد بن زید نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و عرضه داشت: ای رسول خدا! مرا وصیت کن، ولی کم و مختصر باشد که بتوانم آن را حفظ کنم. حضرت فرمود: «أوصیک بخمس بالیأس عما فی یدی الناس فانه الغنی وایاک و الطمع قانه الفقر الحاضر وصل صلاة مودع وایاک و ما تعتذر منه و احب لأخیک ما تحب لنفسک؛^۳ من تو را به پنج چیز سفارش می کنم از آنچه در دست مردم است یأس داشته باش که این حالت، همان غنا و بی نیازی است و از طمع پرهیز که آن فقر حاضر و نقد است و نماز بخوان بمثل کسی که با نماز وداع می کند و آخرین نماز اوست و پرهیز از عملی و سخنی که ناچار شوی از آن عذر بخواهی و هر چه را برای خودت دوست داری برای برادر دینیت نیز دوست بدار.»

توصیه های حذیفه در حال مرگ به فرزندش

نقل شده است که حذیفه بن یمان، یار پیامبر (صلی الله علیه و آله) به هنگام مرگ فرزند، خود را طلبید و به او وصیت کرد: «یا بنی اظهر الیأس عما فی یدی الناس فان فیهِ الغنی وایاک و طلب الحاجات إلی الناس فانه فقر حاضر و کن الیوم خیراً منك امس و اذا صلیت فصل صلاة مودع للدنیا کانک لا ترجع وایاک و ما

۱. نهج البلاغة، کلمه ۴۰۴ از کلمات قصار.

۲. شامی، یوسف بن حاتم، الدر النظیم، ص ۷۱۴؛ محدث قمی، الأنوار البهیة، ضمن حالات امام جواد (علیه السلام).

۳. شیخ طوسی، الأمالی، ص ۵۰۸؛ محدث قمی، الکنی و الألقاب ج ۱ ص ۱۱.

يعتذر منه^۱؛ فرزندم چشم نداشتن خود را به آنچه در دست مردم است آشکار کن که این حالت خود عین بی‌نیازی است و پرهیز از این که حاجت خود را از مردم درخواست کنی؛ زیرا این خود عین فقر و ناداری است و همواره امروز بهتر از دیروز باش و هنگامی که نماز می‌خوانی چنان نماز بگذار که گوئی آخرین نماز تو است و هرگز بدان بازگشت نداری و از سخن یا عملی که باید از آن عذرخواهی کنی پرهیز.»

این دو وصیت مشترکاتی دارند و موارد افتراقی؛ از جمله مشترکات این است:

- انسان خود را به کلی از آنچه در دست مردم است ناامید قرار بدهد که این خود بهترین غناست؛

- انسان طمع نداشته باشد یا نزدیک به آن، طلب حاجت از کسی نکند که این خود فقر حاضر و بالفعل است؛

- در نماز چنان باشد که گویی با زندگی وداع می‌کند و این آخرین نماز اوست؛

- پرهیز از عملی کند که نیازمند به عذرخواهی باشد.

متفردات این‌ها این است که در روایت رسول خدا آمده بود:

احب لا خیک ما تحب لنفسک؛ برای برادرت دوست بدار، آنچه را که برای خودت دوست می‌داری؛

و در وصایای حذیفه آمده: «وکن الیوم خیراً منك امس»؛ امروز بهتر از دیروز باشی بالاخره باید کار را چنان محکم و خالی از عیب قرار داد که زمینه اشکال و ایرادی باقی نماند تا انسان محتاج به عذرخواهی شود؛ به ویژه آن که گاهی کار انسان آن قدر تبعات و پیامدهای تحمل ناپذیر دارد که عذر انسان به کلی پذیرفته نمی‌شود.

۱. شیخ صدوق، الامالی، ص ۳۲۳؛ محدث قمی، سفینه البحار، آخر باب «حذف».



وصف امام علی (علیه السلام) به زبان احنف بن قیس برای معاویه

شیخ ورام نقل کرده که معاویه از احنف بن قیس در مورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسیده و او در پاسخ گفت:

«کان آخذاً بثلاث تارکاً لثلاث: ۱. آخذاً بقلوب الرجال اذا حدث؛ ۲. حسن الاستماع اذا حدث؛ ۳. ایسر الامرین اذا خولف: ۱. تارکاً للمراء؛ ۲. تارکاً لمقارنۃ اللتیم؛ ۳. تارکاً لما یعذر منه»^۱

او سه چیز را گرفته و سه چیز را به طور کلی رها کرده بود:

۱. قلوب رجال را به هنگام سخن گفتن - از فرط درستی و زیبایی کلام - در دست داشت.

زمانی که کسی با او سخن می گفت، خوب استماع می کرد و خوب گوش می داد و توجه می کرد.

هنگامی که با او مخالفت می شد، آسان ترین دوراه را می گرفت: عفو می کرد، نه انتقام؛ تارک مراء و جدال بود؛ از مجالست با افراد پست دوری می کرد؛ هرگز کاری را که بعد از آن عذرخواهی کند، انجام نمی داد.

آبرومندی و حفظ آبرو

«ولا تجعل عرضك غرضاً لنبال القول»؛

شرافت و آبروی خود را هدف و نشانه تیرهای سخنان مردم قرار مده.

یکی از اموری که اسلام بسیار بر آن اهتمام دارد، عزت و آبرومندی مسلمانان است؛ اموری که مایه آبرومندی و مزید شرافت آدمی باشد، مورد تأکید دین و شریعت اسلام است و هر کاری که ارزش و بهای انسان را در جامعه کم کند و به شخصیت او خدشه وارد کند، مورد تحذیر اسلام می باشد.

دستور العمل بسیار جالب فوق، از امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در همین

۱. حلی، ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر «مجموعه وژام»، ج ۲ ص ۱۴.

رابطه است. در این جمله شریف شخصیت و آبروی آدمی تشبیه به جسد آدمی شده و حرف‌ها و سخنان نقدگونه و عیب‌جویانه و تحقیرآمیز دیگران تشبیه به تیر شده است؛ حرف‌های مردم درباره آدمی تیرهایی است که متوجه شخصیت و آبروی او می‌شود و انسان باید بکوشد در خلال زندگی حرکتی نکند و سخنی نگوید که مایه وهن او شود و شرافت و آبروی او خدشه دار گردد و حرف او بر سر زبانها بیفتد تا دیگران او را تحقیر کنند.

پرگویی، تحمیل خود بر دیگران، سربار مردم شدن، بیکاری، از خود تعریف کردن، تملق‌گویی و مدح‌بیجا، و تعریف و ستایش بیش از حد و ده‌ها حالات و صفات دیگر همه از این قبیل است.

۱. داستان مرد فاضل مصری و یک شاعر پرگو

منفلوطی نویسنده معروف مصری از قول یکی از فضلا که نامه‌ای به وی نوشته و داستانی را در آن نامه نقل کرده چنین بازگو می‌کند: در راه شاعری با من برخورد کرد یک طومار بزرگی از اشعار خود در دست داشت و من می‌رفتم که در موعد معین که با کسی قرار گذاشته بودم حاضر شوم و چاره‌ای از این که طبق وعده، حضور پیدا کنم، نداشتم.

ولی این شاعر از من خواست که در همان نقطه قصیده‌ای از شعر ظریف و تازه خود را برای من بخواند و قرائت کند و من که کاملاً وضع شعرهای او را در دست داشتم از او عذر خواستم که من چنین وعده‌ای داده‌ام و از این رو می‌روم که در ساعت معین بر سر وعده لازم حاضر شوم. اما او نپذیرفت؛ از این رو او را به کنار راه بردم و او شروع به خواندن اشعار خود کرد و با کمال راحتی و بی خیالی ابیات خود را پشت سر هم می‌خواند؛ در حالی که احساس من چنین بود که هر شعری که می‌خواند قطره‌ای از شم است که در کام من می‌ریزد و دوست می‌داشتم که طومار شعرش را یک جا بر سر من بکوبد و مرگ من فرا رسد و از این بلای بزرگ و شکنجه عظیم راحت شوم.



مهم تر آن که هر شعری که می خواند کاملاً متوجه من می شد و خیره به من نگاه می کرد و نظر عمیق خود را متوجه من می نمود که بنگرد آیا چهره من از شنیدن اشعار او بشاش است یا گرفته و آیا شعر او مرا کاملاً جذب کرده یا نه، و اگر ملاحظه می کرد که چهره من درهم است سخت ناراحت می شد و بالاخره ادامه داد تا حدود پنجاه شعر را بازگو کرد و آنگاه توقف کرد و گفت: این بخش اول از بخشهای قصیده است. گفتم مگر چند بخش است؟ گفت ده بخش و این که خواندم مختصرترین آنهاست.

به او گفتم اجازه بده به تو بگویم که شعرت بسیار زشت است و زشت تر از آن طولانی بودن آن است و از آن زشت تر صوت خشن و صدای زننده تو است و از همه این ها زشت تر این که تصور کردی که آن قدر رأی من سخیف و ذوق من فاسد است که از این شعر بارد و بی مزه تو خوشم می آید؛ به طوری که از دست رفتن و فوت کارم و هدفی که دارم برای من آسان می آید.

این را که گفتم بامشت به سینه ام کوبید. من هم عصا را بلند کردم و به قصد کشت به مغز او کوبیدم؛ به طوری که افتاد و غش کرد و قصیده از دستش افتاد و من دویدم آن را برداشتم و پاره کردم و خودم را از آن راحت نمودم و مردم را نیز از این مصیبتی که خود کشیده بودم راحت ساختم و پلیس آمد و ما را به کلانتری برد و سرانجام به زندان افتادم که اینک این نامه را از آن جابر برای تو می نویسم.^۱

توصیه همیشگی امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)

شیخ کلینی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: «حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) همواره می فرمود: لیجتمع فی قلبك الافتقار إلى الناس والاستغناء عنهم فیکون افتقارك الیهم فی لین کلامك و حسن بشرک و یکون استغناءک عنهم فی نزاهة عرضک و بقاء عزک»؛^۲

۱. منفلوطی، مصطفی لطفی، النظرات، ج ۱، ص ۹۴.

۲. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۹.

معنا یا تفسیری که علامه مجلسی رحمته الله علیه در مرآة العقول کرده این است که باید در معاشرت و برخورد با مردم هم مراعات حاجت و نیاز به آنان کنی و هم ملاحظه استغنا و بی نیازی خود را و عزم بر هر دو داشته باشی به این که در ظاهر با آنان رفتار کسی بنمایی که نیاز به آنان دارد و آن گونه با آنان تعامل داشته باشی، به این که نرم با آن ها سخن بگویی و چهرهات برای آنان باز باشد. از طرفی با آنان معامله و رفتار کن؛ رفتار کسی که از آن ها بی نیاز است؛ به این که عرض خودت را از آلودگی درخواستی از آن ها منزه بداری و عزت خود را باقی و نگه بداری به این که برای طمع های باطل خود را در برابر آن ها ذلیل ننمایی.

طرق سعادت در نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

مردی به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام! مرا به شیوه ای از طرق خیر و سعادت راهنمایی کنید که با آن نجات و رستگاری بیابم. حضرت فرمود:

«ایها السائل استمع ثم استفهم ثم استيقن ثم استعمل واعلم أن الناس ثلاثة زاهد وصابر وراغب فاما الزاهد فقد خرجت الاحزان و الافراح من قلبه فلا يفرح بشيء من الدنيا ولا يأسى على شيء منها فاته فهو مستريح. واما الصابر فانه يتمناها بقلبه فاذا نال منها الجسم نفسه عنها لسوء عاقبتها وشنانها لو اطلعت على قلبه عجبت عن عفته و تواضعه و حزمه و اما الراغب فلا يبالي من اين جاءته الدنيا من حلها أو من حرامها ولا يبالي ما دنس فيها عرضه و اهلك نفسه و اذهب مروءته فهم في غمرة يضطربون^۱ (يعمهون) (يضطربون)؛

ای پرسش کننده بشنو و خوب بفهم و با یقین بپذیر و آنگاه به کار ببر و بدان که مردم بر سه گونه اند: زاهد و صابر و راغب؛ اما زاهد کسی

۱. شیخ کلینی، اصول کافی ج ۲ ص ۴۵۶.



است که اندوه و شادی ناپایدار از قلبش خارج شده پس به چیزی از دنیا شادمان نمی‌شود و بر چیزی از دنیا که از دست داده متأسف نمی‌شود؛ پس او راحت است.

و اما صابر، او در دل خواسته‌های مادی و مظاهر دنیا دارد، ولی هنگامی که چیزی از آن‌ها برایش فراهم شد نفس خود را از آن لجام می‌زند، زیرا سوء عاقبت و بدی آن را در نظر می‌گیرد. اگر بر قلب او آگاهی می‌یافتی از عفت او و تواضع و احتیاط و محکم کاری او به شگفت می‌آمدی و اما راغب و علاقه مند به دنیا؛ پس او باکی ندارد که از کجا دنیا به سوی او آمده از سمت حلال آن یا حرام آن؛ و نیز باکی ندارد که عرض و آبروی او لکه دار و آلوده می‌شود و پروا ندارد از این که خویشتن را به هلاکت سپرده و جوانمردی و بزرگی و شرف خود را از دست داده است؛ پس این گونه افراد در غفلت و بی‌توجهی زندگی را به سر می‌کنند.»

توجه کنید که اهل علم کلا در این معرض هستند که به خاطر جنبه‌های مادی و یا برای گفتار سخیف و نسنجیده‌ای آبروی خود را در معرض خطر بیندازند؛ مثلاً واعظ گاهی با یک لغزش خودش را سر زبان‌ها می‌اندازد.

عبید الله زبیر از طرف برادرش عبدالله زبیر فرمانده بود و حوزه مأموریت خود را در کمال قدرت اداره می‌کرد. روزی بر منبر در حضور جمع زیادی دچار لغزش در سخن شد. او در ضمن اندرز و موعظه از شتر صالح نام برد و ستم قوم صالح به آن حیوان رایبان نمود بعد گفت: «قد ترون ما صنع الله بقوم فی ناقة قیمتها خمسة دراهم؛ برای شتر پنج درهمی به عذاب خداوند مبتلا شدند.^۱ این جمله بی حساب باعث شد که به لقب «مقوّم الناقة»؛ قیمت کننده شتر نامیده شد. اصل موعظه صحیح، ولی قیمت کردن شتر لغزش بزرگی بود. این لقب به یادگار ماند و زبانزد شد؛ به طوری که به شخصیت او ضربه وارد

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۷.

کرد. عبدالله ناچار او را عزل کرد و مصعب بن زبیر را به جایش نصب نمود.

عامل دروغ‌گویی انسان

«ولا تحدث الناس بكل ما سمعت به فكفى بذلك كذباً»؛

و هر چه را که شنیدی برای دیگران بازگو مکن که همین برای دروغ‌گویی انسان بس است.

باید توجه داشت که حرف‌ها و نقل‌ها و سخنان مردم، مخلوطی از راستی و نادرستی است؛ هم کلام صحیح دارد و کلام فاسد و خلاف‌گویی نیز در آن پیدا می‌شود.

اکنون اگر انسان هر چه را از هر کس شنید نقل نکند، بلکه با گزینش و تحقیق و بررسی سخنان و مطالبی که با قرائن و شواهد، صدق آن تأیید شده برای دیگران بگوید، از لغزش و فرورفتن در دروغ مصون خواهد ماند.

ولی اگر انسان هر چه را شنید نقل کند، کلام وی آلوده به دروغ می‌شود؛ بنابراین ملاک دروغ‌گویی تنها این نیست که انسان خود مطلبی را ببافد و با علم به عدم صحت و واقعیت آن را بگوید، بلکه باعث می‌گردد که دروغ‌اشاعه پیدا کند؛ بله، اگر حرف و نقل دیگران را با نسبت دادن به آنان بگوید، دروغ نیست؛ هر چند ممکن است زمینه گناهی دیگر نظیر تهمت را ایجاد نماید.

رد کلام مردم، نشانه‌ای از جهل

«ولا ترد على الناس كل ما حدثوك به فكفى بذلك جهلاً»؛

و آنچه را که مردم به تو خبر می‌دهند رد مکن و دروغ ندان که همین کار و این روش برای اثبات نادانی انسان کافی است.

آری، گرچه دروغ و خلاف‌گویی در کلمات مردم است، ولی نمی‌توان همه گفته‌های آنان را بر دروغ و خلاف واقع حمل کرد؛ چه بسا در کلمات آنان مطالب صحیح، آموزنده و حکمت‌آموز باشد.



اکنون اگر تمامی حرف‌های آنان را بر کذب و خلاف‌گویی حمل کنیم و همه سخنان آنان را ناصواب دانسته، از آن بخش سالم و سازنده کلمات و حرف‌ها و نقل‌های حکیمانه مردم محروم مانده ایم و به همین مقیاس بر جهل و نادانی خویشتن افزوده ایم.

از سخنان بوعلی سینا است که: «کَلِمَا قَرَعَ سَمْعَكَ فَذَرَهُ فِي بَقْعَةِ الْإِمْكَانِ حَتَّى يَذْذِكَ عَنْهُ وَاضِحُ الْبُرْهَانِ»^۱؛ تا برهان واضحی بر بطلان مطلبی قائم نشده باید آن را در عرصه امکان قرار داد و احتمال صحت و تحقق آن را داد. تحمل نکردن سخنان دیگران برای انسان محرومیت به بار می‌آورد و آدمی را از نیل به کمال باز می‌دارد. در مطالب اعتقادی و معرفتی و معنوی نیز این مطلب جریان دارد. از این رو اخبار انبیا و رجال آسمانی را بپذیریم و رد نکنیم و حداقل احتمال صدق آن را بدهیم. اگر قرآن کریم از روز قیامت سخن می‌گوید و می‌فرماید: «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»^۲.

تحقیقاً زلزله روز قیامت چیزی بس بزرگ است دست کم احتمال صحت و حقانیت آن را بدهیم و وسائل صیانت خود را از مشکلات جهان ابدی فراهم آوریم.

گر تو را طفلی بگوید کای فلان

عقربی در جامه ات دیدم روان

بی مهابا جامه را بیرون کنی

پیروی از قول آن مجنون کنی

این همه اقوال پیغمبر که هست

نزد تو از قول طفلی کمتر است؟!

۱. آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ج ۲، ص ۲۸۰، نسخ بدل: قائم البرهان.

۲. سوره حج آیه ۱.

فضیلت بردباری و بخشش در لحظات خشم و قدرت

«واکظم الغیظ و تجاوز عند المقدرة واحلم عند الغضب واصفح مع الدولة تكن لك العافية»؛

خشم خود را فرو ببر، هنگام توانایی و قدرت ببخش، در زمان غضب بردبار باش و هنگام داشتن دولت و تسلط درگذر؛ تا سلامت و عافیت از آن تو باشد.

عبارات فوق عالی‌ترین صفات انسانی را بازگو می‌کنند:

۱. «کظم غیظ» یعنی فرو بردن آتش خشم.

انسان در برخورد با دیگران و در رابطه با منافع و خواسته‌های خود گاهی دچار حالت غضب می‌شود و خشم او به جوش می‌آید؛ حالتی در درون او پدیدار می‌شود که روی اعضاء و جوارح او اثر می‌گذارد؛ رنگ رخساره‌ی برافروخته و سرخ می‌شود؛ رگ‌های گردن وی متورم می‌شود؛ دست‌هایی اختیار برای انتقام جویی بلند می‌شود؛

پاها برای حرکت به سوی طرف مقابل و رویارویی با او به حرکت در می‌آید و بالاخره اگر یک نیروی کنترل‌کننده‌ای نباشد، ممکن است مشکل بزرگی به وجود آید و عکس العمل جریان واقع شده‌دها و صدها برابر شود و فاجعه‌ای به وجود بیاید که به کلی جبران شدنی نباشد و چنان آتشی شعله‌ور گردد که قابل مهار کردن نباشد.

کظم غیظ و فرو نشانیدن این آتش مشتعل، همان کنترل اعصاب به هم ریخته و روحیات نامتعادل است و این اعضاء و جوارح آماده انتقام است. کنترل و بازگشت به اعتدال روحی فواید بی شماری دارد:

۱. جلوگیری از وقوع حوادث جبران ناپذیر و فرو رفتن در مهلکه‌های احتمالی یا قریب الوقوع و مصون ماندن از مشکلاتی که انسان با هیچ قیمتی نتواند خود را از آن برهاند و نجات دهد.



۲. جلب محبت و عواطف طرف مقابل به گونه‌ای که او همواره خود را مدیون و سپاسگزار بداند.
۳. فرد از انجام رفتارهای ناپسند و تحریک دیگران به خشم، خودداری می‌کند و در نهایت به انسانی سالم و سازنده تبدیل شود.
- اجرای این برنامه سبب بهترین اجرو پاداش نزد خدای متعال خواهد بود.
- حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «من کظم غیظاً و هو یقدر علی امضائه حشا الله قلبه امناً و ایماناً یوم القيامة»؛ کسی که با توانایی بر انتقام گیری، خشم خود را فرو بنشاند، خداوند در روز قیامت قلب او را سرشار از امن و ایمان قرار خواهد داد.

چرایی نام گذاری امام هفتم به کاظم علیه السلام

شایان توجه است که این صفت عالی و مکرمت اخلاقی، لقب خاص یکی از امامان معصوم ماست و او حضرت موسی بن جعفر علیه السلام هفتمین پیشوای شیعه است که به لقب «کاظم» اشتهار یافته است. در وجه تسمیه آن بزرگوار به این لقب مبارک و افتخار آفرین آمده است: «وسمی الکاظم لما کظمه من الغیظ و صبر علیه من فعل الظالمین حتی مضی قتیلاً فی حبسهم و ثاقهم».^۱ ایشان «کاظم» نامیده شد بخاطر جریانات فراوانی که پیش آمد و هر کدام موجب خشم و غضب بود و او در این مواضع و جریانات، خشم خود را فرو می‌نشاند و اعمال غضب نمی‌کرد و نسبت به رفتار ستم‌گران صبر می‌نمود تا بالاخره در زندان و در بند آن جفاکاران کشته شد و به شهادت رسید.

نمونه‌ای از کظم غیظ امام کاظم علیه السلام

شیخ مفید رحمته الله علیه نقل کرده که در مدینه مردی بود از اولاد خلیفه دوم که پیوسته حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را اذیت می‌کرد و هر وقت آن جناب را می‌دید

۱. شیخ کلینی، اصول کافی ج ۲، ص ۱۱۰؛ محدث قمی، سفینه البحار، ماده «کظم».

۲. محدث قمی، الانوار البهیة، فصل صفات و سیره آن حضرت، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

به وی جسارت می نمود و به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزای می گفت تا آن که روزی بعضی از اصحاب امام کاظم علیه السلام عرض کردند: بگذارید تا این فاجر را بکشیم. حضرت آن ها را شدیداً از این کار نهی کرد و جداً منع فرمودند و پرسیدند او کجاست؟ عرض کردند: در یکی از نواحی مدینه مشغول زراعت است. حضرت سوار شد و از مدینه به سوی او رفت و به همان نحو که سوار بود وارد مزرعه او شد.

آن مرد صدا زد: زراعت ما را پامال مکن و از آن جانیا! حضرت به همان نحو رفتند تا به او رسیدند و نزد او نشستند و با گشاده رویی و تبسم سخن گفتند و پرسیدند: چه مقدار خرج زراعت خود کرده ای؟ عرض کرد: صد اشرفی فرمود: چه مقدار امید داری که از آن برداشت کنی؟ گفت: غیب نمی دانم حضرت فرمود: من گفتم چه اندازه امید داری عایدت بشود گفت: امید دارم دویست اشرفی عایدم شود. پس حضرت کیسه زری بیرون آوردند که در آن سیصد اشرفی بود و به او مرحمت کردند و فرمودند: این را بگیر و زراعتت نیز به حال خود باقی است و خداوند روزی می دهد تو را آنچه که امید داری؛ آن شخص برخاست و سر آن حضرت را بوسید و از حضرت تقاضا کرد که از جسارت ها و تقصیرات وی درگذرد. حضرت تبسم فرمودند و برگشتند. پس از آن حضرت به مسجد رفتند و دیدند که همان شخص در مسجد نشسته و چون نگاهش به آن حضرت افتاد گفت: «اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۱.

دوستان آن شخص به سوی وی آمده و گفتند: جریان و داستان تو چیست؟ تو پیش از این سخنان دیگر می گفتی؟ او گفت: شنیدید آنچه را الان گفتم! باز بشنوید و شروع کرد به دعا کردن به آن حضرت دوستان او با وی تندی و مخاصمه کردند و این شخص سخت در برابر آن ها ایستادگی و مقابله کرد. پس چون حضرت کاظم به خانه آمدند، به اصحاب خود یعنی همان کسانی که درخواست قتل شخص یاد شده را داشتند، فرمودند: کدام یک

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۴ «خداوند داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد.



بهتر بود؛ آنچه شما اراده کرده بودید یا آنچه من اراده کردم؟ همانا من امر او را اصلاح کردم به مقداری از پول و شر او را برطرف نمودم.^۱

درگذشتن از لغزش دیگران به هنگام قدرت بسیار ارزشمند است و این خود نشانه جوان مردی و تسلط بر نفس است و از بزرگواری و منش انسانی حکایت می‌کند.

بردباری به هنگام خشم نظیر کظم غیظ است، ولی در حقیقت چیزی فراتر از آن است، زیرا در کظم غیظ خشم، هیجان می‌کند ولی انسان با فشار آوردن به خود آن ناراحتی درون را تحمل می‌کند، اما حلم و بردباری حالتی است که با وجود آن هیجان تبدیل به خشم و غضب نمی‌شود و اگر بشود تحمل آن، نیاز به فشار آوردن زیاد ندارد، بلکه انسان آن را به آسانی تحمل می‌کند.

امامان معصوم علیهم السلام همگی حلیم و بردبار بودند و در مقابل سیل‌های حوادث و سخن‌های ناروا و اذیت‌های مردم بردباری نشان می‌دادند.

از جمله امام امیرالمؤمنین علیه السلام در اوج این صفات قرار داشت. اینک به گوشه‌هایی از تاریخ آن پیشوای بزرگ می‌پردازیم.

نمونه‌هایی از عفو و اغماض و بزرگواری امیرالمؤمنین علیه السلام

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ جمل هنگامی که بر مروان حکم پیروز شد، از وی درگذشت؛ با آن که دشمنی و کینه توزی مروان به آن حضرت از همه مردم شدیدتر بود. آری، او متوسل به امام مجتبی علیه السلام شد که وساطت و شفاعت کند و امام حسن علیه السلام پذیرفت و شفاعت او را نمود و پدر و الاقوامش پذیرفت و مروان پس از آن که اسیر شده بود، آزاد گردید.

عبدالله زبیر در همان جنگ جمل در ضمن خطابه‌ای بدترین جسارت‌ها را به آن حضرت کرد و زشت‌ترین دشنام‌ها را به آن بزرگوار داد، ولی چون امام بر او دست یافت، او را عفو کرد و از این جسارت او درگذشت.

۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

پس از جنگ جمل به سعید بن عاص که از دشمنان حضرت بود، دست یافت و بر او پیروز گردید ولی از او اعراض کرد و چیزی به او نگفت.

اوج آقایی و بزرگواری امیرالمؤمنین علیه السلام

در داستان جنگ جمل، عایشه همسر پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله، نقطه مرکزی بود و جنگ را او با هم دستی دیگران به راه انداخته بود و نیز جنگ را هدایت می کرد، ولی بالاخره آنان شکست خوردند و سپاه امام پیروز شد و علی رغم آن کارها که همسر پیامبر صلی الله علیه و آله کرده بود حضرت وی را گرمی داشت و وسایل بازگرداندن او را با احترام لازم از بصره به مدینه فراهم ساخت.

حضرت بیست زن از زنان قبیله عبد القیس را آوردند که دستار بر سر آن ها بسته و شمشیر بر کمرشان آویخته بود و آن ها را مأمور حفاظت از عایشه قرار داد که با کمال امن و امان او را به مدینه برسانند و آن بیست نفر را از زنان انتخاب کرد تا هتک حرمت حرم پیامبر صلی الله علیه و آله نشود و او بخواهد در میان مأموران مرد از سفر ناموفق خود بازگردد و از آن سودستور داد آن ها دستار به سر بینند و شمشیر بر کمر حمایل کنند تا به صورت مرد باشند. و کسی جرئت نکند با وجود بیست مرد مسلح نزدیک عایشه شود و هتک حرمت او را نموده و متعرض وی شوند.

شگفت انگیز آن که عایشه خود نیز نمی دانست که محافظان او زن هستند و نه مرد و از این رو در انتهای راه، زبان به بدگویی گشود که امیرالمؤمنین علیه السلام با این نیروی حفاظتی که از مردان خود برای من گذاشته آبروی مرا برده است و آن زنان چون به مدینه رسیدند دستار را از سر خود برگرفتند و عایشه تازه فهمید که این گله اش از امام هم مورد نداشته، زیرا آن نیروها همه زنان بودند که طبق مصلحت، حفاظت عایشه را برعهده داشتند.

از ذکر این گوشه های تاریخی این مطلب هم روشن شد که گروهی که معتقدند در مواقع غضب و در برابر ظلمی که به آن ها رفته ایستادگی نمایند



ورها کردن قضیه را برای خود نوعی ذلت می‌پندارند و گاهی کسانی پیدا می‌شوند که توان عفو و گذشت دارند ولی بر اثر همین اندیشه که نکند دیگران آن‌ها را به ضعف و ذلت نسبت بدهند دست به انتقام جویی می‌زنند، سخت در اشتباهند.

آری باید بدانیم که این طرز اندیشه، نادرست و این فکر، خام است؛ زیرا رها کردن قضیه در این مواقع فرو خواباندن آتش فتنه است که خود مایه عزت و سرفرازی انسان می‌شود.

عزت گذشت‌کننده و ذلت ظالم

مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد، میان من و جماعتی درگیری و منازعه‌ای در گرفته و من می‌خواهم جریان را رها کنم؛ ولی به من می‌گویند این رها کردن آن‌ها و بی تفاوتی تو در این جریان، ذلت و خواری است. حضرت فرمود: «إنما الذلیل الظالم»؛ نه، این ذلت نیست، ذلیل و خوار آدم ظالم و ستمکار است؛ یعنی طرف مقابل تو ذلیل و خوار است که ظالم و متجاوز است و حق دیگران را ضایع می‌کند.

باری، آخرین جمله محل بحث، این بود که در عین دولت و سلطه و اقتدار، نادیده بگیر و روی بگردان و از ایستادگی و زورنمایی و اظهار قدرت پرهیز که عاقبت و سلامت و سعادت از آن تو خواهد بود.

این جمله درسی بزرگ است که به انسان آبرو می‌دهد و او را در جامعه سرفراز می‌سازد.

عزیزترین بندگان نزد خدا

مرحوم فیض کاشانی (رحمه الله) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که حضرت موسی (علیه السلام) گفت: «یا ربّ ای عبادك أعز علیك؟»؛ پروردگارا کدام یک از بندگان نزد تو

عزیز ترند؟ پاسخ آمد: «الذی اذا قدر عفی^۱؛ آن کسی که با داشتن قدرت و توانایی عفو کند.»

شیخ کلینی رحمته الله از ابو عایشه نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام غلام خود را پی کاری فرستادند و او دیر کرد و نیامد حضرت از پی او بیرون آمدند و از وی تفحص می کردند، اتفاقاً دیدند که او خوابیده و در خواب است.

امام صادق علیه السلام نزد سر او نشست و شروع به باد زدن او کرد تا وقتی که او از خواب بیدار شد، آن گاه به او فرمود: فلانی! به خدا سوگند، برای تو این حق نیست که هم شب بخوابی و هم روز؛ «لک اللیل ولنا منک النهار».^۲ شب برای تو باشد و هر چه می خواهی بخواب، ولی باید روزت از برای ما باشد و در خدمت باشی!

وظایف انسان در قبال نعمت های الهی

«واستصلح کل نعمه أنعمها الله عليك ولا تضيعن نعمه من نعم الله عندک و لیّر علیک اثر ما أنعم الله به علیک؛ برای هر نعمتی که خدا به تو داده و بر تو انعام فرموده، صلاح جویی کن و آن را نیک بدار و دیگر این که نعمتی از نعمت های الهی که را در نزد تو است ضایع مکن و تباه نساز و باید اثر آن نعمت هایی که خداوند به تو لطف کرده بر تو ظاهر و مرئی باشد.»

این سه جمله راجع به برخورد با نعمت هایی است که انسان بدان می رسد، سه رهنمود عالی در این باره داده اند که هر کدام اثر ویژه ای دارد.

راجع به جمله اول گفته شده که صلاح جویی و مراعات صلاح در مورد نعمتی که خداوند انعام کرده، پایداری آن و ملاحظه بقای آن است. زیرا بقای آن عین صلاح آن است و آن هم با نگهداری آن و استفاده مطلوب از آن و با شکرگزاری و سپاس از آن نعمت صورت خواهد گرفت.

۱. فیض کاشانی، ملامحسن، المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۳۱۹.

۲. شیخ کلینی، اصول کافی ج ۲ ص ۱۱۲.



مقصود از شکر هم تنها گفتن الحمد لله و شکر الله نیست، بلکه مصرف کردن نعمت در مورد شایسته آن است؛ چنان که سعدی می‌گوید:

زبان آمد از بهر شکر و سپاس به غیبت نگرداندش حق شناس

مثلاً مال برای اصلاح زندگی خود و خانواده و دیگران است، نه برای خود بزرگ بینی و به راه انداختن فرصت گناه، عیش و نوش و فساد و شرارت.

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در جمله دوم از ضایع کردن نعمتی از نعمت های الهی نهی می‌کنند؛ همان چیزی که در دنیای معاصر پیوسته شاهد آنیم و می‌بینیم که مال و ثروت خود را در راه باطل و هوس بازی از بین می‌برند و مصرف می‌کنند عمر و جوانی که باید صرف پاکی و پرهیزکاری و بندگی خدا شود، در راه عیاشی و فعالیت های شیطانی مصرف می‌کنند. تشریفات و تجملات را در زندگی رواج می‌دهند و کار را بر مردم دیگر سخت و تنگ می‌گردانند.

اسراف کاران برادران شیطان اند

اسراف کاری نمونه روشن ضایع کردن نعمت الهی است؛ از این رو قرآن کریم مسرفین را «اخوان شیاطین» نامیده است. این شیوه غربی غذا خوردن و مهمانی گرفتن که همه پسمانده های غذا را سرنگون سطل زباله کنند و فرقی بین تعداد و مقدار قابل استفاده، و ضایعات نمی‌گذارند، مصداق آشکار اسراف و ضایع کردن نعمت الهی است؛ چنان که ده نمونه و یا بیشتر غذا برای یک مهمانی فراهم کردن از همین قبیل است.

آب، این ماده حیاتی را بی رویه صرف کردن و هر روز استخر خانه را پر و خالی کردن چه مفهومی جز ضایع کردن نعمت خدا دارد و نیز برای یک وضو و یک غسل چندین برابر مقدار لازم آب مصرف کردن جز اسراف کاری و وسوسه بازی چیست؟؛ به ویژه آن که کسانی به کلی از آن محروم باشند!

رهنمود جمله سوم این است که مردم اثر نعمتی را که خدا به تو داده

در تو ببینند. این مطلب یک جنبه شخصی دارد و یک جنبه اجتماعی جنبه شخصی آن که بیشتر به آن می‌پردازند این است که با وجود دارایی و ثروت و امکانات فراوان لباس ژنده پوشان به تن نکند و خانه و زندگی او یادآور فقر و تنگدستی نباشد.

ولی جنبه مهم تر، بعد اجتماعی آن است که اکنون که مال و ثروتی سرشار و کافی تحت اختیار داری پس نشان بده؛ زندگی را بر همسر و فرزند در حد معقول گشایش ده و آنان را در مضیقه و فشار قرار مده و از آن‌ها دریغ مکن و نیز دیگران را از این نعمت الهی برخوردار کن؛ خلا زندگی دیگران را بر طرف کن؛ زندگی نابسامان طبقه آسیب پذیر را سامانی ده و چه بسا این مطلب مهم تر از بعد اول باشد و بدون مراعات جنبه دوم، مراعات جهت اول دردی را دوا نکند و از رهگذر این مال و ثروت مشکلی حل نشود.

ظهور آثار نعمت های الهی در زندگی انسان

غزالی نقل کرده که مردی با جامه های کثیف و پاره بر رسول خدا ﷺ وارد شد. پیامبر به او فرمود: آیا تو مال و ثروتی داری؟ عرض کرد: آری؛ حضرت فرمود: از کدام قسم مال؟ عرض کرد: از همه قسم، و انواع مال را خدای تعالی به من عطا فرموده است. رسول خدا ﷺ فرمود:

«فاذا أتاك الله مالا فليثر نعمته الله عليك وكرامته»^۱ وقتی که خداوند مالی را به تو عطا کرد، پس اثر نعمت خداوند و کرامت او بر تو دیده شود. «اشاره به این که برو این جامه نامناسب را بیرون بیاور و لباس مرتب و منظمی بپوش. نیز نقل شده که پیامبر بزرگوار ﷺ فرمود: «ما على أحدكم لو اِشتري ثوبين ليوم الجمعة غير ثوب مهنته؟»^۲ چه ضرری دارد یکی از شما برای روز جمعه دو لباس (جدید) بخرد که غیر از لباس کار او باشد.»

۱. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة، ص ۱۷۷.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۶ ص ۲۱۵.



برای کامل شدن بحث باید به این نکته توجه داشت افرادی که به اشخاص مستمند توجه می‌کنند و آن‌ها را از امکانات مالی خود بهره‌مند می‌سازند اگر آن‌ها را ببینند که به همان سر و وضع به هم ریخته و نابسامان بیرون می‌آیند و از امکاناتی که در اختیارشان قرار گرفته برای آبرومندی خود استفاده نمی‌کنند از احسان و نیکی به آن‌ها پشیمان خواهند شد.

۳. ملاقات هارون با اصمعی

ابن ابی الحدید در همین جا نقل می‌کند که هارون به جعفر گفت: بیا به منزل اصمعی برویم. آنگاه آن دو مخفیانه به خانه او رفتند و غلامی با او بود که هزار دینار را حمل می‌کرد که به اصمعی داده شود. وقتی وارد شدند دیدند حصیری افتاده پاره و از هم در رفته و کوزه‌هایی از خزف و دفت‌هایی افتاده که خاک روی آن‌ها را فرا گرفته تار عنکبوت از در و دیوار تنیده است. هارون متحیر ماند و از مسائلی بسیار پایین و کوچک پرسش کرد که غرض این مسائل نبود بلکه می‌خواست حالت خجالت او را در هم بشکند.

و آن‌گاه هارون به جعفر گفت: این آدم بی ارزش پست را بنگر تا کنون زیاده از پنجاه هزار دینار به او داده ایم و این حال اوست که می‌بینی! آثار نعمت و بخشش ما به کلی از او ظاهر نیست به خدا سوگند من چیزی به او نخواهم داد و از نزد او بیرون آمد و آن پول را هم به او نداد.^۱

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^۲؛ نعمت پروردگارت را بازگو کن. مرحوم طبرسی رحمته الله علیه ذیل این آیه نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام در معنای آن فرمود: «فَحَدِّثْ بِمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ وَفَضَّلَكَ وَرَزَقَكَ وَأَحْسَنَ إِلَيْكَ وَهَذَا»^۳ آن چه را که خداوند به تو داده و فضل و رزقی که به تو ارزانی داشته و احسانی که شامل حال تو کرده و تو را به راه حق هدایت فرموده همه را بازگو کن.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸ ص ۴۷.

۲. سوره ضحی آیه ۱۱.

۳. علامه مجلسی، بحار الانوار ج ۶۸ ص ۲۹.

این شعبه حرانی در بخش مواظ امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که مردی از آن حضرت از معنای «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» پرسش کرد و امام حسین فرمود: «أمره أن يحدث بما انعم الله به عليه في دينه؛^۱ خداوند آدمی را امر فرموده که آن نعمتی را که در دین به او عطا فرموده، بازگو کند.»

این گونه احادیث، نعمت‌های الهی و آثار آن‌ها را بسیار گسترده بیان نموده است و اعلان می‌کنند که این نعمت، تنها در اموال نمود نمی‌یابد، بلکه نعمت در احسان‌های الهی و هدایت او و دین و علم و معنویات نیز ظاهر می‌شود و مومن آثار آن را در وجود خود ظاهر ساخته و دیگران را از آن بهره‌مند می‌نماید.

انفاق برترین عمل مؤمن

«وَأَعْلَمُ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ تَقْدِمَةُ مَنْ نَفْسَهُ وَأَهْلَهُ وَمَالَهُ فَإِنَّكَ مَا تَقْدِمُ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَى لَكَ ذَخْرُهُ وَمَا تُؤْخِرُهُ يَكُنْ لغيرِكَ خَيْرُهُ»؛ و بدان که بهترین مردمان مؤمن، برترین آنان از جهت پیشکش نمودن خود و خانواده و مالش می‌باشد؛ پس به یقین آنچه را که تو از مال یا از خوبی‌ها پیش بفرستی، ذخیره‌ای است از برای تو و آن چه را که در فرستادنش تأخیر کنی و عقب بیندازی خیر آن از برای دیگران (ارث برندگان) خواهد بود.

راستی بهترین مردم چه کسی است؟ شاید هر کسی خود را بهتر از همه بداند و یا شخص مورد علاقه خود را برترین افراد بشمارد، ولی حقیقت کدام است و چه کسی به جِدِّ و در حقیقت بهترین مردم است؟ با نظر در کلام امیر کلام علی علیه السلام، آن کسی که از پیشکش کردن جان خود و فرزندان و اهل و خاندانش و نیز از بذل مال و ثروتش دریغ نداشته و پیشگام تر از دیگران باشد، بهترین مردم است.

۱. برقی، محاسن، ج ۱ ص ۲۱۸؛ ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۲۵۱.



پیش کش کردن و پیش فرستادن نفس و اهل، به این که خود و آنان در چه شداید و سختی ها جلو بیایند و از حریم اسلام و قرآن دفاع کنند؛ هرچند در معرض خطر باشند؛ نمونه و نشانه برتری انسان ها بر دیگران است.

سخنی بس زیبا و سازنده از امیرالمؤمنین (علیه السلام)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) درباره مسلمانان صدر اسلام می فرماید: «ولقد کنا مع رسول الله ﷺ نقتل آبائنا وأبنائنا وإخواننا وأعمامنا ما یزیدنا ذلك إلا إيماناً وتسليماً ومضياً على اللقم وصبراً على مَضْيِ الأُلم و جدأ فی جهاد العدو»^۱ و ما در رکاب پیامبر ﷺ مخلصانه نبرد می کردیم؛ حتی حاضر بودیم پدران و فرزندان و برادران و عموهای خویش را در این راه - اگر برخلاف حق بودند - بکشیم و این پیکار بر نفس ما نمی افزود، مگر ایمان و تسلیم و پیشروی بر جاده روشن و صبر و بردباری در برابر ناراحتی ها و جدیت و کوشش در جهاد با دشمن.»

از انواع پیش کش در نفس خود این است که خویشتن را به رنج عبادت و بندگی خدا بیندازد و دیگر این که از وجاهت و آبرومندی خود استفاده کنند و آن را در راه خدا و اصلاح ذات البین و شفاعت و وساطت برای اصلاح کار دیگران و نجات اشخاص گرفتار و درمانده به کار ببرد.

رفتار امام با شوهر ظالم یک زن

ابن شهر آشوب نقل کرده که روزی امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شدت گرمای تابستان به خانه باز می گشتند در راه به زنی برخورد کردند که می گفت: شوهرم به من ظلم کرده و مرا ترسانده و بر من تعدی و ستم نموده است و سوگند یاد کرده که مرا بزند.

حضرت فرمود: یا امة الله، صبر کن تا هوا ملایم تر شود که ان شاء الله به

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۵ و در بعضی از نسخ ۵۶.

همراه تو خواهم آمد. عرض کرد: خشم او بر من شدت می یابد. حضرت سر خود را پایین آوردند و بعد بلند کردند و گفتند: لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم، نه به خدا سوگند، رها نمی کنم جز این که حق مظلوم گرفته شود.

منزلت کجاست؟ و همراه او آمدند تا به در خانه آن شخص رسیدند و فرمودند: السلام علیکم، ناگهان جوانی بیرون آمد امام رو به او کرده و فرمود: «یا عبدالله إتی الله فإنک قد أخفتها وأخرجتها؛ ای بنده خدا از خدا بترس، زیرا تو همسر خود را ترسانده و از خانه بیرون کرده ای. جوان گفت: تو را با این موضوع چه کار؟ به خدا قسم به خاطر همین کلام تو من او را آتش می زنم!!» امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «أمرک بالمعروف وأنهاک عن المنکر تستقبلنی بالمنکر وتکر المعروف؛ من تو را امر به خوبی می کنم و از بدی نهی می نمایم و تو با من بابدی برخورد می کنی و بر کار خوب و شایسته اعتراض می نمایی؟!» در این هنگام مردم از راه می رسیدند و عرض می کردند: سلام بر تو یا امیر المؤمنین علیه السلام، آن جوان متوجه شد که با امیر المؤمنین علیه السلام بدان گونه روبه رو شده است؛ از این رو پیش روی حضرت به زمین افتاد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین لغزش مرا ببخش و نادیده گیر، به خدا سوگند، برای او زمینی می شوم که با پا بر روی من عبور کند. در این هنگام حضرت رو به آن زن کردند و فرمودند: «یا امة الله أدخلی منزلك ولا تلجئی زوجک إلی مثل هذا و شبهه؛ ای زن داخل منزلت شو و کاری نکن که شوهرت را به چنین کارهایی ناچار کنی طوری رفتار نکن که ناچار شود تو را بزند و از خانه بیرونت نماید و یا این که با این خشونت با من مواجه شود.»

از مصادیق پیش کش کردن فرزندان و اهل خود در راه خدا، تربیت صحیح اسلامی و آشنا کردن آن ها با ریاضت و زحمت و تمرین دادن آن ها بر چشیدن طعم رنج و ناراحتی در راه عبادت و بندگی خداوند است.



شهادت حسنین (علیه السلام) به زهد امیرالمؤمنین (علیه السلام)

مردی از خثعم، امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را دید که نان و سرکه و سبزی می خوردند. عرض کرد: آیا شما دو نفر این غذا را می خورید در حالی که این همه اموال در تحت اختیار شما است؟!

آنان پاسخ دادند: «ما أغفلک عن امیر المؤمنین»؛^۱ چه چیز تو را از حال و سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام) غافل کرده؟ اشاره به این که او بیش از این ها مراعات زهد و پارسایی و عدالت می کرد و اگر حالات او را می دیدی، از کار ما تعجب نمی کردی و (یا این که) تواز حسابرسی امیرالمؤمنین (علیه السلام) غافلی و نمی دانی که او روی کارها و خوراک ما به لحاظ مراعات حال مردم بازخواست می کند.

دوری از مجالست با افراد دونِ شأن

«وأحذر صحابة من یقیل رأیه و ینکر عمله فإنَّ الصاحب معتبر بصاحبه»؛

از همنشین و دوستی کسی که دارای اندیشه سخیف و فکر و رأی ضعیف است و مردم کارهای او را نادرست می شمارند، پرهیز کن.

«صحابه» جمع صاحب یعنی رفیق آمده و به معنای مصدر یعنی همنشین شدن نیز می باشد و در این جا همان دومی مراد است.

یکی از مسائل بسیار مهم اخلاقی اجتماعی، انتخاب رفیق است و کلام مبارک فوق در این رابطه است.

برای مقدمه می گوئیم: انسان موجودی است که طبعاً متمایل به زندگی اجتماعی است و جز در موارد اندکی دوست نمی دارد که مثل بعضی از حیوانات به کلی از همه جا و هر کس منزوی باشد؛ در طبع انسان این حالت نهفته است که با هم نوعان خود انس می گیرد و از زندگی تک نفری پرهیز می کند؛ کودک به دنبال کودکان دیگر می رود؛ تازه جوان دوستان تازه جوان

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۰۸.

و جوانان از میان هم قطاران خود انتخاب دوست می‌کنند و سالخورده‌گان نیز از داشتن دوست و انیس و هم سخن بی‌نیاز نیستند و از نبود آن دلتنگ و افسرده می‌شوند و شکوه و گلایه می‌کنند.

اکنون که داشتن دوست و همنشین یک ضرورت همگانی است این مسئله پیش می‌آید که چه کسی را برای دوستی انتخاب کنیم و با چه کسانی طرح دوستی نداشته باشیم؟ عبارت فوق در صدد بیان جنبه دوم است یعنی کسانی را که نباید به دوستی انتخاب کرد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) معیار جانب منفی مطلب را یادآوری می‌کنند، ولی طبعاً بعد مثبت آن روشن خواهد گردید. کسی که شایسته دوستی نیست و نباید با او مجالست کرد، یک یا دو خصوصیت دارد.

۱. یفیل رأیه

۲. ینکر عمله

«یفیل رأیه» یعنی کسی که فکر و اندیشه ضعیف دارد. کسانی که تفکرات خالی ندارند و رأی و نظرهای شان کوتاه و کودکانه است و نظرهای خردمندانه ندارند شایسته مجالست نیستند.

نمونه فساد رأی و ضعف نظر و بینش: اولاً، کسانی که اعتقادات فاسد دینی و عقیدتی دارند، آرای فاسدی را گرفته و بدان معتقد شده‌اند و همواره از آن حمایت می‌کنند؛ خواه از فرق باطل و بدعت گزاران رسمی باشند یا کسانی که همواره با دید مادیت می‌نگرند و فکرشان تنها راهیابی به مال بیشتر و ثروت افزون تر است و برای شان مهم نیست که از چه راهی باشد.

«ینکر عمله» کسی است که عمل و کارکردش را خردمندان و مردمان فهیم و با شخصیت و انسان‌های فرهیخته و دین دار و صاحبان اخلاق کریمه و منش‌های عالی و انسانی نمی‌پسندند و انکار می‌کنند؛ کارهایی مانند دروغ، دزدی، خیانت، شرارت، زورگویی، زورگیری، بدزبانی، بی‌شرمی و قتل و امثال این‌ها.



کسی که آلوده به این امور است در محفل خردمندان و دین داران و صاحبان فکر و فرهنگ متعالی هرگز جایگاهی ندارد.

حضرت فلسفه این گزینش غلط که باید ترک شود را چنین بیان می کنند: «فإنَّ الصَّاحِبَ مَعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ»، زیرا رفیق را با رفیقش می سنجند و همنشین را با همنشینش معیار می زنند و می شناسند.

کسی که گرایش و بداندیشه دارد، به ناچار ماده فساد در جان اوست و سنخیت با این گونه افراد دارد و کسی که انسان های بدکار و شرور و ناپاک را برای دوستی انتخاب می کند، لامحاله به فسادکاری و شرارت علاقه مند است و اگر زمینه مساعدی یافت از آنجا انجام هر بدی و پلیدی دریغ ندارد.

تو با من بگو با کیان زیستی که تا من بگویم که تو کیستی

۱. نهی از مجالست با بدعت گزاران

امام صادق (علیه السلام) فرموده اند: «لا تصحبوا أهل البدع ولا تجالسوهم فتصيروا عند الناس كواحد منهم»^۱ با بدعت گزاران دوستی و همنشینی نکنید که در نظر مردم مانند یکی از آنان خواهید گردید.

۲. رهنمودی از حضرت سلیمان (علیه السلام)

از کنز الفوائد کراچکی نقل شده است که حضرت سلیمان (علیه السلام) فرمود: «لا تحكموا على رجل بشيء حتى تنظروا إلى من يصاحب فإنَّما يعرف الرجل بأشكاله وأقرانه وينسب إلى أصحابه وأخذانه»^۲ بر کسی حکم به خیر یا شر نکنید تا آنگاه که به همنشینان او بنگرید، زیرا آدمی را با هم فکران می شناسند و او را به دوستان و رفقاییش نسبت می دهند.

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ محدث قمی، سفینه البحار، ماده «جلس».

۲. کراچکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، ج ۱، ص ۹۸؛ محدث قمی، سفینه البحار، ماده «صدق».

قطع رابطه دوستی

امام صادق علیه السلام برای همیشه از دوستش برید که او به غلامش نسبت بد داد. عمرو بن نعمان جعفری می‌گوید: برای امام صادق علیه السلام رفیقی بود که همیشه ملازم حضرت بود و هر جا می‌رفتند او از آن حضرت جدا نمی‌شد. روزی به همراه امام صادق علیه السلام به بازار کفّاش‌ها رفت و غلام سندی او هم با او بود و آن غلام پشت سر ایشان حرکت می‌کرد؛ آن شخص در وسط بازار به پشت سرش نگاه کرد و غلام را ندید، بعد از چند قدم دیگر دوباره سر را به عقب برگرداند و غلام را ندید؛ بعد از چند گام دیگر برای سومین بار نگاه کرد و او را ندید (که او سرگرم تماشای اطراف شده بود). برای مرتبه چهارم که سر را به عقب برگرداند، غلام را دید و از روی خشم به او سخنی گفت که توهین زشتی به او و مادرش بود. حضرت صادق علیه السلام تا این کلمه را شنید، دست را بلند کرد و محکم به پیشانی مبارک کوبید و فرمود: سبحان الله!! به مادرش نسبت ناروا می‌دهی، من خیال می‌کردم تو مردی با تقوا و پرهیزکاری، اکنون می‌بینم در تو ورع و تقوایی نیست.

او عرض کرد: جان من فدای تو، مادر این غلام سندی و مشرکه بوده است. امام فرمود: مگر تو ندانسته‌ای که هر قومی نکاحی دارند، طبق سنت خود ازدواج می‌کنند و کار خود را قانونی می‌دانند؟

بعد فرمود: تنَحَّ عنی؛ دیگر از من دور شو. و این جریان خاتمه دوستی شد و بعد از آن دیگر کسی ندید که امام صادق علیه السلام با او راه برود تا مرگ میان آن‌ها جدایی کامل انداخت.^۱

سکونت در شهرهای بزرگ که مجمع مسلمانان است.

«وَأَسْكُنُ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَأَحْذَرُ مَنْزِلَ الْغَفْلَةِ وَالْجَفَاءِ وَقَلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ»؛

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲ ص ۳۲۴.



در شهرهای بزرگ ساکن شو که شهرهای بزرگ محل اجتماع و تجمع مسلمانان است و در منازلی که مردم آن غافل از خدا و معنویات اند و جفاکار و ستمگرند سکونت نکن و منازلی که کمتر کسانی یافت می شوند که آدمی را بر طاعت و بندگی خدا یاری کنند، برحذر باش.

امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) راجع به انتخاب مسکن سخن گفته و ارشاد و راهنمایی می کند. آری، مسکن انسان در رشد شخصیت او اثر بسزا و انکار ناشدنی دارد. انسان ها که در بلاد و شهرهای بزرگ ساکن هستند، نوعاً نظرهای عالی و اندیشه های متعالی دارند، در حالی که پرورش در محیط های کوچک و کم فرهنگ نوعاً انسان را با فکری محدود بار می آورد.

در این کلام دو دستور العمل بیان شده است:

۱. دستور العمل اثباتی آن بزرگوار شامل انتخاب محل زندگی و مسکن، این است که در شهرهای بزرگ سکونت کن و علت آن را چنین بیان می کنند که آن جا محل اجتماع مسلمین است. در روستاها و محیط های کوچک هر چند انسان های پاک پیدا می شوند و چه بسا نوعاً این گونه باشند ولی فکر و اندیشه ها محدود است و در همان چهار دیواری روستا متوقف می باشد، در حالی که محیط های بزرگ که انواع و اقسام هنرها و صنعت ها و علوم جلوه گری می کنند و مراکز علمی و مؤسسات عظیم فرهنگی و دانشکده ها و دانشگاه ها رایج و دایر است، افکار مردم حتی کودکان آن ها در افقی رفیع و سطحی گسترده و وسیع در حرکت است و خرد سالان شان هم به امور بزرگ و مطالب عالی و مراتب بلند می اندیشند.

محیط های بزرگ محل تجمع مسلمانان است و اجتماع مسلمانان می تواند کارهای بزرگی انجام دهد. با اجتماع مسلمانان می توان ایادی استعمار و دست کفر و نفاق را قطع کرد و امت اسلامی را آزاد نمود، در اجتماع مسلمانان هم فکری و تبادل نظر و انتقال آرا و افکار به یکدیگر امکان پذیر می شود و از این رهگذر می توان به صنعت و علم و آزادی رسید. ابن میثم

بحرانی رحمته الله علیه در شرح این جمله می‌گوید: «والغرض الجمعية على دين الله كقوله عليكم بالسواد الأعظم»^۱ شهرهای بزرگ مجمع مسلمین بر دین خداست؛ همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد به محیط‌های بزرگ و بزرگتر و فراگیر که مسلمانان راوان دست به دست هم داده‌اند.

آری، اگر شهری مجمع مسلمانان است، به ناچار مجمع عالمان، فقیهان، مفسران، طبیبان، صنعت‌گران، نواندیشان و انسان‌های فهیم و فرهیخته خواهد بود و فکر و اندیشه انسان در چنین اجتماعی و کنار چنین بزرگانی شکوفای می‌شود و به رشد کامل و مطلوب خود می‌رسد؛ بر خلاف محیط کوچک که استعدادها را کور و اندیشه‌ها را گم می‌کند، زیرا نوعاً فکرها و اندیشه‌ها از محدوده زراعت و پرورش حیوانات و امثال آن تجاوز نمی‌کند و از طرفی چون منافع محدود است و راه درآمد منحصر، قهراً دشمنی و کینه‌توزی هم نیرو می‌گیرد؛ افکار متوقف می‌ماند و در جامی زند و به مفاهیم عالی دست نمی‌یابد. چون فهم درک، علم و اخلاق در محیط‌های کوچک ضعیف و کم‌رنگ است، صاحبان استعدادها، خردمندان، نوابغ و علما و دانشمندان بزرگ خود را به محیط‌های بزرگ می‌رسانند که زمینه برای رشد از هر جهت فراهم است و از محیط‌های کوچک فرار می‌کنند که قابلیت‌ها و استعدادها در آن جاها به هدر می‌رود.

خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله علیه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «من لم يتوزع في تعلمه ابتلاه الله بأحد من ثلاثة أشياء أما أن يميته في شبابه أو يوقع في الرساتيق أو يبتليه بخدمة السلطان»^۲ کسی که در تعلیم و فراگیری علمش مراعات علم و تقوا نکند، خداوند او را به یکی از سه چیز مبتلا می‌سازد یا او را در جوانی به دست مرگ می‌سپارد یا او را در روستاها فرود می‌آورد، یا اینکه او را مبتلا به خدمت سلاطین و حکام می‌کند.»

۱. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغة، ج ۵، ص ۲۲۳.

۲. طوسی، خواجه نصیرالدین، آداب المتعلمین، ص ۱۲۷.



از مطالب گذشته در این فصل معلوم شد که مقصود از عظمت بلاد تنها وسعت مساحت و جغرافیایی آن نیست، بلکه مقصود کلی، داشتن رجال بزرگ، متفکران، نوابغ اتحاد و انسجام استعدادهای قوی فراوان، و هم بستگی میان افراد و طبقات است.

پیامبر برومند اسلام (صلی الله علیه و آله) در مکه بودند ولی دیدند استعداد و آمادگی برای پذیرش اسلام در مدینه زیادتر است و فداکاری و ایثار در آن جا بیشتر و یا فراوان است؛ از این رو مکه را رها کردند و به مدینه روی آوردند.

آری، اهل مکه تأیید و همراهی نکردند، ولی اهل مدینه بارقه های امید از خود نشان دادند و چون دعوت آن حضرت در مدینه منتشر شد، دو نفر از محترمین آن ها یکی به نام اسعد بن زراره و دیگری ذکوان بن عبد قیس که هر دو خزر جی بودند به مکه آمدند و چون سخنان نافذ پیامبر (صلی الله علیه و آله) را شنیدند اسلام آوردند و عرض کردند: «یا رسول الله إبعث معنا رجلاً یعلمنا القرآن و یدعو الناس إلی أمرک»؛ یا رسول الله، با ما مردی را بفرست که قرآن را به ما بیاموزد و مردم را به پیامبری تو فرا بخواند و آشنا بسازد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مصعب بن عمیر که نوجوانی بود و بسیاری از آیات قرآنی را فرا گرفته بود امر فرمود که به مدینه برود. او به مدینه رفت و نماز جمعه به پا کرد و شخصیت هایی به دست او اسلام آوردند.^۱

سپس خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) مهاجرت کردند که مدینه مجمع مسلمانان شده بود و ورود آن حضرت همراه با شور و شوق و نشاط بود و زنان و مردان و کودکان به استقبال آمدند و شادی کنان شعر می خواندند و شعار می دادند.

طلع البدر علینا من ثنات الوداع

وجب الشکر علینا ما دعا الله داع^۲

۱. ابن اثیر، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۳۶۹.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القدیمة)، ص ۶۵؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۰۵؛ ماه از ثنیه الوداع «منام حلی است که در مسیر پیامبر بوده» طلوع کرد تا روزی که روی زمین یک نفر خدا را می خواند و بندگی می کند شکر این نعمت بر ما لازم است.

بالاخره روستای کوچک یثرب، مدینه و طیبه و مدینه النبی ﷺ و بزرگ‌ترین دانشگاه اسلامی شد؛ جامعه فرهنگی پدید آمد و اساتید و شاگردان پیدا شدند. حتی بعد از پیامبر ﷺ این جریان ادامه یافت، مسجد، مرکز دانشگاه اسلامی بود ابن عباس حلقه تدریس داشت امام حسن علیه السلام حلقه دیگر، امام حسین علیه السلام حلقه دیگر، به طوری که بعدها معاویه از حلقه درسی امام حسین علیه السلام تعریف می‌کرد و سخن می‌گفت.

۲. دستورالعمل دوم دوری کردن از منازلی که سه خصوصیت دارد - جایگاه غفلت است؛ مردم آن، از خدا و یاد الهی غافل اند و سرگرم عیش و نوش و خوشی و عیاشی هستند.

- منازل و مکان‌هایی که مردمی جفاکار و بی وفا و ستمکار دارد، محل آسایش نیست و انسان در این مکان‌ها با خوه‌های زشت بار می‌آید.
- منازلی که اعوان انسان بر طاعت الهی کم است، اگر بخواهی به راه خدا درآیی، نه مشوق داری نه کمک رسانی برای توست و نه همفکر داری.

آن جا که حمران بن اعین مجلس را ترک کرد

حمران بن اعین هرگاه با اصحاب و یاران می‌نشست پیوسته با آنان از آل محمد علیهم السلام روایت می‌کرد و هرگاه آنان از غیر این مقوله سخن می‌گفتند، نظر آنان را به حدیثی از اهل بیت علیهم السلام جلب می‌کرد تا سه مرتبه اگر باز به همان حال می‌ماندند، بر می‌خواست و می‌رفت.^۱

سید حمیری از مجلس دوستان برخاست و رفت

از بعضی از اهل فضل نقل شده که گفت: در نزد ابو عمرو علان نشسته و مشغول مذاکره بودیم. سید حمیری وارد شد و نشست و ما به ذکر زراعت و نخل مشغول شدیم و ساعتی بدین مطالب گذشت. ناگهان او برخاست. ما گفتیم: ای

۱. محدث قمی، منتهی الآمال، ج ۲ ص ۱۱۳ و ۱۱۴.



ابوهاشم برای چه برخاستی؟ او در پاسخ این اشعار را خواند:

إني لا كُره أن أطيّل بمجلس لا ذكر فيه لآل محمد
لا ذكر فيه لأحمد و وصيه وبنيه ذلك مجلس قصف رد
ان الذي ينسأهم في مجلس حتى يفارقه لغير مسدد^۱

من خوش ندارم زیاد در مجلسی باشم که در آن ذکری از آل محمد (علیهم السلام) نباشد. مجلسی که در آن ذکر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و وصی او و فرزندان او در آن نشود مجلسی در هم شکسته پوسیده و مردود و فاسد است. راستی کسی که آنان را در مجلس و نشست و فراموش کند تا به پایان برسد. هر آینه آدمی ناموزون است و نا استوار، و مورد عنایت و تأیید نخواهد بود.

بالاخره از محل هایی که که غفلت از یاد خدا از در و دیوارش نمودار است و یا منزلی که همسایگانی غفلت زده دارد پیرهیزید. انسان ارزشمند است که دین و ایمان و عقاید او در آن جا محفوظ بماند و رو به افزایش باشد.

بانویی که مکه را ترک کرد و به حبشه مهاجرت نمود

محمد عبد الرحمن الجدیلی می گوید: در هجرت حبشه دیدند زنی سوار شتر شده و راه حبشه را پیش گرفته است. مردی از مشرکان به او گفت: ای أم عبد الله کجا می روی؟ او پاسخ داد: «ولقد أذيتمونا في ديننا فسنذهب في أرض الله حيث لا نؤذي»؛ تحقیقاً شما ما را در دین مان اذیت و آزار کردید پس در زمین خدا به جایی می رویم که اذیت و آزار نشویم.

این نویسنده عرب می نویسد: چقدر پاسخ جالب و زیبایی داده و اوست که معنا و مفهوم سامی قرآنی را خوب فهمیده که می فرماید: «فان الذين تَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ طَالِبِينَ أَنْفُسَهُمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا»^۲. پس آن زن رضایت نداد که در مکانی با

۱. محدث قمی، منتهی الآمال، ج ۲ ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۲. سوره نساء آیه ۹۷. همانا کسانی که فرشتگان آن ها را در حالی که ستمکار به نفس خویش اند قبض

ذلت و استضعاف زندگی کند.^۱

به کار انداختن فکر و اندیشه تنها در امور مهم و نافع

«وَأَقْصِرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَنْبَغُكَ»

رأی و فکر فکر خود را به چیزی که به کارت می‌آید منحصر ساز. یکی از موانع رشد و ترقی انسان، روی آوردن به کارهایی است که به کار انسان نمی‌آید و درسیر کمالی او اثری ندارد. فکر، وقت، ظرفیت و توان آدمی محدود است و اگر این فکر، اندیشه، ظرفیت، وقت و توان آدمی صرف کار بیهوده شود، قهراً از کار پرنتیجه و برنامه لازم و رشدآور باز می‌ماند و عمل اصلی و برنامه لازم و کار مفید و سود بخش از دست انسان خواهد رفت.

بحثی در باب سخنان بی ارزش

در علم اخلاق بحثی است درباره سخنان بی ارزش و غیر مربوط به انسان و در آن جا تأکید می‌شود که انسانی که سالک راه خداست زبان را به هر سختی باز نکنند؛ مطلبی که مربوط به انسان نیست و در زندگی آدمی تاثیری ندارد مطرح نکنند و از آن سخن نگویند که موجب قساوت قلب و دور افتادن از ساحت قدس الهی است. شیخ مفید رحمته الله علیه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من حسن اسلام المرء ترک الکلام فیما لا ینبغیه»^۲ از نیکویی و خوبی اسلام آدمی این است که سخن گفتن در موضوعی که برای او مفید و منشأ اثر نیست را ترک بنماید.

روح می‌کنند به آنها می‌گویند: در چه حالی (از نظر دین) بودید؟ گویند: ما در زمین مستضعف بودیم. فرشتگان گویند: آیا زمین خداوند وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنند؟

۱. جدیلی، محمد بن عبد الرحمن، أمالی رمضان، ص ۵۹.

۲. شیخ مفید، الأمالی، ص ۳۴.



امیرالمؤمنین علیه السلام و مردی که سخنان بیهوده می‌گفت

شیخ صدوق رحمته الله از حضرت حسین بن علی علیه السلام نقل می‌کنند: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام عبورشان به مردی افتاد که به فضول کلام و حرف‌های بیهوده تکلم می‌کرد. حضرت کنار او ایستادند، سپس فرمودند: «یا هذا! إنک تملی علی حافظیک کتاباً إلی ربک فتکلم بما یعنیک ودع ما لا یعنیک؛ ای فلانی! تو داری بر دو ملک محافظ خود کتابی و نامه‌ای را به سوی پروردگارت املا می‌کنی. پس به آنچه مربوط به تو است و به درد می‌خورد تکلم کن، ولی هرچه که به کار تو نمی‌خورد آن را ترک بنما و رها کن.»

پرهیز از نشستن در مراکز عمومی مثل بازار

«وایاک و مقاعد الأسواق فإنها محاضر الشیطان و معاریض الفتن»؛ پرهیزید و دوری کن از نشستن در مواضعی از بازار که (افراد بیکاره و فاسد) در آن جاها می‌نشینند که به راستی آن مکان‌ها، جای حضور شیطان و محل پیش آمدن فتنه‌ها و فسادهاست.

کسانی که در بازار می‌نشینند دو گروه‌اند.

۱. گروهی که مغازه و فروشگاه‌های دارند و در مکان و جایگاه عرضه جنس و متاع خود نشسته‌اند و مشغول قول کار و کسب خود می‌باشند.

۲. گروهی که در جایگاه‌های خاص از محل‌های عمومی در بازار نشسته و به گفتگو می‌پردازند و یا احیاناً در بازار دوستی دارند که جایگاه کسب و کار او در محدوده مغازه اوست و اوقات خود را در آن جاسپری می‌کند.

ظاهر ابتدایی آن است که کلام نورانی امام امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به گروه دوم است و آن‌ها را تحذیر می‌کند از این که بخواهند در بازار بنشینند. حضرت دو مطلب را به مثابه علت این تحذیر ذکر می‌کنند.

۱. این مکان ها جایگاه حضور شیطان است.

۲. معرض فتنه ها و فسادهاست.

در عین حال خود بازار مورد توجه شیطان است و امکان بالایی برای گناه دارد و بازاریان در معرض گناهان فراوانند.

یکی از آن گناهان دروغ گفتن درباره بهای جنس و قیمت و ارزش متاع است؛ دوم، سوگند دروغ یاد کردن برای این که متاع خود را به فروش برساند؛ سوم، معاملات فاسد و حرام؛

چهارم، وقوع در ربا که از اعظم گناهان است؛

پنجم، کم فروشی، یعنی جنس را به مشتری کم دادن؛

ششم، گران فروشی یعنی قیمت را بالا بردن تا جایی که احیاناً به چند برابر قیمت به فروش می رسد که خود خروج از دایره عدل و انصاف است؛

هفتم، متاع معمولی یا معیوب را زینت کردن و بی عیب جلوه دادن تا بتوان از این رهگذر یک متاع معمولی و جنس ضایع را به فروش رساند؛

هشتم، آلودگی به خصومت ها و جدال های باطل و غوغا و سرو صدا در بازار به راه انداختن؛

نهم، با زنان سروکار داشتن و به آن ها نگاه کردن و با آنان سخن گفتن؛

دهم، آلوده به روابط نامشروع شدن؛

یازدهم، رواج دادن مدهای باطل و بالاخره مردم را اعم از مرد و زن به ویژه جوانان را به غرب متمایل کردن و آنان را به صورت مقلد اجانب در پوشش های مخصوص بار آوردن؛

دوازدهم، مال حرام گرد آوردن و جمع کردن که آن خود مایه گناهان زیاد و سیاه شدن دل و جان است؛

سیزدهم، احتکار کردن؛



چهاردهم، غش و خیانت در معامله؛
پانزدهم، حسد ورزیدن درباره همکاران؛
شانزدهم، فریب دادن و گناهان دیگر.
اما نشستن در مواضع خاص از بازار که کار آدم های مهمل و بیکاره است،
گناه مخصوص به خود دارد؛

اولاً، انسان را به حرف های مفت و ناصحیح وامی دارد و محلی برای
شایعات و حرف های لغو و زشت و ناپسند و چشم چرانی و داخلت های
بی جاست.

ثانیاً، جایگاه شوخی های هرزه و کلمات زشت و زننده و خلاصه جایگاه
هرزگی و لودگی و مسخره بازی است.

ثالثاً، آن که پایگاهی برای افراد فاسد العقیده می شود که بنشینند و عقاید و
ایمان مردم را به باد مسخره و استهزا بگیرند و احیاناً ترویج اعتقادات باطل کنند.
از این رو نشستن گروه دوم در بازار به هر صورتی که باشد، مذموم و ناپسند
است و باید مرکز توقف و نشستن این ها را تعطیل کرد. برای طبقه اول هم هر
چه در رابطه با کار و کسب آن ها است، آن هم در صورتی که معامله حلال باشد
جایز ولی نشستن در مغازه و از محدوده کار خود خارج شدن و دید زدن زنان
و دختران و اختلاط با نامحرمان و برقرار کردن روابط نامشروع همگی ناروا و
مورد عصیان الهی و موجب غضب پروردگار بزرگ و خدای جل جلاله است.

شیخ مفید رحمته الله علیه نقل فرموده است از حسن بصری که ضمن حدیث مفصلی
می گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در سفری به بصره، داخل بازار
شدند و دیدند که مردم سخت مشغول اند و می خرند و می فروشند. حضرت
به شدت گریه کردند، آنگاه فرمودند: «یا عبیدالدنیا و عمال أهلها إذا کنتم
بالنهار تحلفون و باللیل فی فراشکم (فرشکم) تنامون و فی خلال ذلك عن

الآخره تغفلون فمتی تجهّزون (تحرزون) الزاد و تفکرون فی المعاد؛^۱ ای بندگان دنیا و کارکنان اهل آن هنگامی که شما در روز سرگرم سوگند یاد کردن هستید و در وقت شب در فراش خود می خوابید و در خلال این دو حالت از آخرت غفلت می ورزید؛ پس چه زمانی زاد و توشه سفر آخرت را فراهم نموده و در امر معاد اندیشه می کنید؟

بهترین راه برای پیدایش حالت شکر در انسان

«وَأَكْثَرُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَلْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ»؛
به کسی که بر او برتری داده شده ای بیشتر نگاه کن، چرا که این از درهای شکرگزاری است.

از غرایز انسان حالت زیاده طلبی اوست و گاهی این حالت روحیه انسان را به هم می ریزد و نشاط زندگی را می برد، زیرا هر چه دست و پا می زند به نقطه ای که بدان راضی باشد نمی رسد؛ علاوه بر این که گاهی به وضع مطلوبی هم دست نمی یابد.

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای این حالت، راهکاری را ارائه می کنند و آن این است که آدمی نظر به اشخاص بالاتر از خود نکند و وضع مرتب و مرفه آنان را مورد نظر و ملاک کار خود قرار ندهد.

اگر همه نظرش به آنان باشد، هرگز روی راحتی را نخواهد دید، بلکه انسان اگر نظر به طبقات پایین تر از خود کند در این صورت می بیند او بر بسیاری از افراد برتری دارد و از نعمت هایی برخوردار است که آنان نیستند. این جاست که به جای ناراضیتی و نگاه خشم آلود به مقدرات الهی، خوشحال می شود و دری از درهای شکر بر او گشوده می گردد. نظر طبقات پایین تر باعث می شود تا انسان نسبت به خودش راضی و خشنود شود و او را وادار به شکر نماید.

۱. شیخ مفید، الأمالی، ص ۱۱۹؛ محدث قمی، سفینه البحار، ماده «سوق».



سفارش های پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ابوذر

ابوذر غفاری (رضی الله عنه) می گوید: خلیل من پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا به هفت چیز وصیت و سفارش کرد: «حُبِّ الْمَسَاكِينِ وَالدُّنُو مِنْهُمْ وَهَجْرِ الْأَغْنِيَاءِ وَأَنْ أُصِلَ رَحِمِي وَإِنْ جَفَانِي وَأَنْ لَا أَتَكَلَّمَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ لَا أَخَافَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَأَيِّمٍ وَأَنْ لَا أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقِي وَأَنْظُرَ إِلَى مَا هُوَ دُونِي وَأَنْ أَكْثَرَ مِنْ قَوْلٍ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ!» دوستی با مستمندان و نزدیک شدن به آن ها، دوری از ثروتمندان، پیوند با خویشان وندان حتی اگر آن ها با من هرچند جفا کنند، سخن نگفتن جز به حق، نترسیدن از سرزنش هیچ سرزنش گری در راه خدا، نگاه نکردن به کسی که از من بالاتر است و نگاه کردن به کسی که پایین تر از من قرار دارد، و زیاد گفتن «لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم».

سخنی از امام صادق (علیه السلام)

از کلمات حضرت صادق (علیه السلام) است که به حمران بن اعین فرموده اند: «يَا حُمْرَانُ أَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ دُونَكَ فِي الْمَقْدَرَةِ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكَ فِي الْمَقْدَرَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْنَعُ لَكَ بِمَا قَسِمَ لَكَ وَأُخْرَى أَنْ تَسْتَوْجِبَ الزَّيَادَةَ مِنْ رَبِّكَ!»^۲ ای حمران به زیر دستت در توانایی بنگر، نه به بالا دستت، زیرا این کنار تو را به سهمی که خدا برایت مقدر فرموده قانع ترمی کنند و برای استحقاق فزونی نعمت از پروردگارت شایسته تر خواهد ساخت.

مسافرت در روز جمعه به لحاظ وظایف آن، مطلوب نیست

«ولا تسافر فی يوم جمعه حتی تشهد الصلاة الا فاصلاً فی سبیل الله
أو فی أمر تعذر به»؛

در روز جمعه سفر نکن تا این که ابتدا نماز جمعه را بخوانی و (پس
سفر را انجام مده) مگر آنکه سفرت در راه خدا باشد یا کار مهمی

۱. حلی، ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر «مجموعه ورام»، ج ۲ ص ۲۳۱.

۲. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، باب کلمات امام صادق (علیه السلام)، شماره ۳۳.

داشته باشی که واقعاً مجبور به سفر باشی.

در ایام هفته روز جمعه امتیاز خاص و برنامه های مخصوص دارد که از آن جمله انجام نماز است و چون این نماز گردهمایی و وحدت بخش هفتگی مسلمانان است، مسافرت در آن روز مکروه است که مبادا بر اثر آن برنامه نماز به هم بخورد. مگر کسی که بخواهد برای جهاد از شهر خارج گردد یا عذر خدا پسند و مقبولی داشته باشد.

از جمله «حتی تشهد الصلاة» استفاده می شود که کراحت آن پیش از ظهر و انجام نماز است، ولی بعد از انجام نماز کراحتی ندارد. آری، سفر در جمعه مورد کراحت است و حتی ممکن است این سفر پیامد سوئی نیز داشته باشد.

مردی به نزد سعید بن مسیب آمد که برای رفتن سفر با او وداع کند. سعید گفت: شتاب مکن تا وقتی که نمازت را بخوانی او گفت می ترسم دوستانم بروند و من از همراه بودن آنان محروم بمانم و بالاخره شتاب کرد و رفت؛ سعید پرسش حال او را از اشخاص می کرد تا آن که گروهی آمدند و خبر آوردند که پای او شکسته سعید گفت: «إني كنت لأظن أنه سيصيبه ذلك»؛^۱ من گمان داشتم که این بلا و ناراحتی به او خواهد رسید. بالاخره برای روز جمعه برنامه های معنوی است که مشهورترین آن ها نماز جمعه است؛ چنان که دعای بسیار شریف و مخصوصی از امام سجاد علیه السلام دارد، «يا من یرحم من لا یرحمه العباد و یا من یقبل من لا تقبله البلاد...»؛^۲ ای آن که بر کسی رحم می کنی که بندگان به او رحم نمی کنند، و ای آن که کسی را می پذیری که سرزمین ها او را نمی پذیرند.»

جمعه روز موعظه و خودسازی و جامعه سازی است مواظب حضرت امام زین العابدین علیه السلام در هر روز جمعه سال که در روایت آمده دیدنی و شنیدنی است.

۱. محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱ ص ۱۷۵.

۲. صحیفه سجادیة، دعای ۴۵.



آنقدر روز جمعه با فضیلت است که یک سوره قرآن راجع به آن نازل شده و به نام آن روز نام گذاری شده است.

برنامه امام باقر (علیه السلام) در جمعه ها به ویژه جمعه های ماه رمضان

جابر می گوید حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روز جمعه صبح زود هنگامی که آفتاب به اندازه یک نیزه بلند شده بود به مسجد می رفتند، ولی در جمعه های ماه مبارک رمضان زودتر از این وقت مبادرت به رفتن مسجد می کردند و می فرمودند: «ان لجمع شهر رمضان علی جمع سایر الشهور فضلاً کفضل شهر رمضان علی سایر الشهور».^۱ راستی که برای جمعه های ماه رمضان مزیتی است نسبت به جمعه های دیگر ماه هاست همانند برتری ماه رمضان بر سایر ماه ها.

اطاعت و فرمانبرداری خداوند در همه امور

«وَأَطِعِ اللَّهَ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا»؛
در همه امور خود خدا را اطاعت کن و از خدای فرمان ببر که فرمان برداری از خداوند از هر چیزی بهتر و بالاتر است.

در این جا امر به اطاعت الهی در سطحی بسیار وسیع می کنند و می فرمایند: «فی جمیع أُمُورِكَ» استثنا ندارد؛ در هر کاری، از امور فردی و اجتماعی باید ملاحظه حقوق الهی را کرد و اطاعت ذات لایزال او را ملاک و محور قرار داد و از آن تخلف ننمود، زیرا طاعت الهی مایه سعادت انسان است و خود بزرگ ترین سرمایه او در حیات این جهان و جهان آخرت به شمار می رود؛ چنان که اهمیت اشیاء به اعتبار اثر و نتایج آن هاست.

امام سجاد در دعای ابو حمزه ثمالی می گویند: «وارزقنا عملاً بطاعتك و توفنا علی ملتك و سنة نبیک؛ بار خدایا، و به ما توفیق عمل به طاعتت را روزی کن و ما را بر دینت و سنت پیامبرت بمیران.»

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۵ ص ۴۳.

و امام در فرازهای پایانی دعا می‌فرماید: «اللهم أعطني السعة في الرزق و الأمن في الوطن... والسلامة في الدين واستعملني بطاعتك و طاعة رسولك محمد أبدا ما استعمرتني؛ بار خدایا، گشایش در رزق و امنیت در وطن و سلامت در دین را به من عطا فرما و مرا به اطاعت خودت و اطاعت رسولت محمد ﷺ برای همیشه تا آن گاه که عمر به من داده‌ای به کار بگیر.»

در قرآن کریم فراوان امر به اطاعت خدا و رسول ﷺ شده است و نیز در برخی از آیات از اطاعت کسی که که امر او مزاحم و مانع اطاعت الهی است، نهی شده است؛ مثلاً در مورد والدین می‌فرماید: «وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»^۱؛ «اگر پدر و مادر تو را بر شرک به خدا که آن را حق نمی‌دانی وادار کنند، در این صورت اطاعت آن‌ها نکن.»

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز می‌فرماید: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»^۲؛ اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست.»
به تعبیر دیگر اطاعت مخلوق از آن جا که ملازم با معصیت خدا نباشد، مورد ندارد.

ملاک کلی در تقرب به خدا

حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) ضمن کلام شریفی به جابر فرمودند: «یا جابر فَوَاللَّهِ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَمَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ وَلَا تَنَالُ وَلَا تَنَالُ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ»^۳ ای جابر! به خدا سوگند، هیچ راهی برای نزدیک شدن به خداوند تبارک و تعالی جز از طریق اطاعت وجود ندارد. و ما (اهل بیت) ضمانتی برای نجات از آتش نداریم، و هیچ‌کس بر خدا حجتی ندارد. هر کس مطیع خدا باشد، دوست ماست، و هر کس نافرمانی خدا

۱. سوره لقمان آیه ۱۵.

۲. نهج البلاغه، کلمه ۱۶۵ از کلمات قصار.

۳. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲ ص ۷۴ و ۷۵.



کند، دشمن ماست. و ولایت ما جز با عمل و پرهیزگاری به دست نمی آید.»

چاره جویی ظریفانه در وادار کردن نفس به عبادت

«و خادع نفسك فی العبادۃ»؛

نفس خود را به چاره جویی های ظریفانه به عبادت وادار.

نفس را تلقین کن و با لطایف الحیل و به کار بستن طرق مختلف اخلاقی آن را به آرامش رسان تا تسلیم عبادت شود.

آری، گاهی عبادت و بندگی خدا برای نفس سنگین جلوه می کند و آن را به زودی تحمل نمی کند و پذیرش ندارد. این جاست که باید با تلقین و وعد و وعید و ساختن نفس و و به پرورش آن و حدیث نفس و ذکر و یاد اهل عبادت و جایگاه رفیع آنان آن را به آرامش رساند و به عبادت خداوند، متمایل و راغب ساخت تا رو به و به عبادت و اطاعت خداوند بیاورد.

مدار کردن با نفس و حفظ نشاط در عبادت

«و اِزْفَقْ بِهَا، وَلَا تَقْهَرْهَا وَخُذْ عَفْوَهَا وَنَشَاطَهَا»؛

و با نفس خود نرمی و مهربانی کن؛ با قهر و خشونت با آن رفتار مکن و با خود مدارا بنما و هنگام فراغت و آمادگی و آرامش و نشاط آن را بگیر و از او مطالبه عبادت و بندگی کن.

این فراز از دستور العمل های بسیار عالی در جهت موفقیت انسان است و در انجام عبادت موفق اثر بسزایی دارد. باید عبادت را با نشاط انجام داد و طوری نشود که انسان احساس خستگی و عدم آمادگی کند. اگر انسان خویشتن را مجبور به عبادت کند و با ملال و خستگی عبادت کند، حلاوت عبادت را از دست خواهد داد.

ریاضت بی‌رویه

جوانی را می‌شناسم که به حوزه آمد و مشغول تحصیل شد. در همان آغاز کار و تحصیل مقدمات و ادبیات واژه های عرفان و عارف و معرفة الله به گوشش خورده بود و کم کم متمایل به اهل عرفان به اصطلاح شده بود. پس از مدتی به منزل آمد. دیدم آن جوان پرانرژی به کلی ساقط و علیل شده و متکارا زیر پا می‌گذارد تا بتواند بنشیند معلوم شد که با یکی از این آقایان آشنا شده است؛ آن آقا او را راهنمایی کرده بود که باید اهل فکر باشی و زیاد فکر کنی و این نوجوان تازه سال می‌گفت: می‌رفتم در حجره مدرسه درب را می‌بستم و شش ساعت پیاپی فکر می‌کردم. در نهایت او دچار کسالت خطرناکِ ضعف اعصاب شده بود و دیگر آن برنامه ها را رها کرده بود، ولی با گذشت سالیانی هنوز به حال اول برگشته بود.

ابوذر و استراحت برای عبادت

مردی ابوذر را دید که مکانی را صاف و هموار می‌کند. پرسید: ای ابوذر چه کار می‌کنی؟ ابوذر فرمود: «أطلب مكاناً أنام فيه، نفسی مطیتی إن لم أرفق بها لم تبلغنی»^۱ می‌خواهم مکان مناسبی پیدا کنم که در آن جا بخوابم و استراحت کنم، زیرا نفس من مرکب من است؛ اگر با آن رفیق و مدارا نکنم، مرا به منزل نمی‌رساند.

این کلام یک عارف به تمام معنا و یک کارشناس دینی و دلیل راه خداست. انسان تندرو در عبادت بریده می‌شود و در نهایت وای می‌ماند.

این برنامه در تحصیل علم نیز جریان دارد که جریان دارد؛ کسانی که با خواب لازم خود مبارزه کردند و یا از خوردن غذای لازم و مناسب و مراعات جسم خود غفلت ورزیدند؛ نوعاً یا دچار بیماری شدند که از علم بازماندند یا به کلی از علم زده شدند.

۱. اصفهانی، ابونعیم، حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۱۴۵



نشاط در عبادت

از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفِقٍ وَلَا تُبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ فَإِنَّ الْمُنْبِتَّ يَغْنِي الْمُمْرِطَ لَا ظَهراً أَبْقَى»^۱ راستی که این دین متین و استوار است پس داخل شو (سیر کن) در آن با رفق و نرمی و بر نفس خود آنچه که فوق طاقت اوست حمل نکن که ناتوان شود و دین و عمل و عبادت خدا مبعوض و منفور خود مگردان، زیرا که انسان و امانده در سفر که راحله او خسته شده، نه راهی را طی کرده و نه پشت مرکب خود را سالم باقی گذاشته است.»

«مُنْبِتٌ» از بَتّ، به معنای قطع و آن کسی است که در سفر از راه بازمانده و خلاصه در راه باقی مانده، در حالی که عاجز از مقصد شده و به آن نرسیده و حیوان و مرکب خود را هم از پا در آورده است.^۲

در کلمات حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز آمده: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ اقْبَالاً وَادْبَاراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَوَافِلِ وَإِذَا أُدْبِرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ»^۳ برای قلوب اقبال و ادباری هست پس هنگامی که اقبال کرد و روی آورد آن را وادار به نوافل و مستحبات کنید و هنگامی که به که پشت کرد و آمادگی نداشت اکتفا به فرایض و واجبات کنید و به سراغ مستحبات نروید.»

دقت در انجام واجبات الهی

« فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهِدِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا »

چرا که انجام دادن و رسیدگی به آن‌ها در وقت مقرر، ضروری است. این جمله استثنای از جمله قبل می‌باشد و خود حاکی از کمال اهمیت واجبات است که آمادگی نفس و عدم آمادگی آن در این مورد اثری ندارد و باید

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲ ص ۸۷؛ بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغة، ج ۵ ص ۲۲۴.

۲. ابن اثیر، النهاية، ج ۱، ص ۹۵.

۳. نهج البلاغة، کلمه ۵۸۷ از کلمات قصا.

فرايض الهی مانند نماز واجب را دقیق به جا آورد.

یَصَلِّاهُمْ أَرَعَدَ مَدَّانٌ بَلَا أَبْنَاهُ نَاطِشِلَا لُازِي لَا: «دومرف؟ ص؟ اداخل و سر ناطیشد!؛ مِناطعلًا فی مِلْخَذُفٍ مِلْعَاءَ أَرْتَجَانٍ هُعِيضَدَاذِفَنَّ هِنْفُؤَلَسْ مُخَلَّاتٍ أَوَّلَصَلَّا رِگَا سِپَدَنَّاو خِبَتَقُورِد اَر مِناگجنپز اَمِذَات سِسا ن اَسار هُو ن اَسِر تَم دَا ر سِپز ا ن ا هانگل خاد ا ر و ا و هدر ک ادیپت نر ج و ا ر بِن ا طیشد، در کع عیاض د ا ر ا هز ا مِذ «در ک دها و خ گرزب»

ام: «دومرف؟ ص؟ ر بمایپ هک دنکی م ل قن دوخی مارگی یابا ز ا ؟ ع؟ ق داصد ماما ی نِلَّا مُکْنَارِی نِی لِّا ا و مَوْفُوسِ اَنِّلَا ی دِیْنِ یَدِکْ لَمَی دَانَدَ لَّا ا هِنْفُؤ رُ ضُخِیْدَ لَصَدَنِّم ا ر ف ن ا ت قو هک ی ز ا م ن ت س س ی ن د^۲؛ م ک ت ل ا ص د ا ه و ن ف ط ا ف م ک ر و ه ط ی ل ع ا ه و م و ت د ق و ا ن ا ی و س د ه د ی ز خ ر ب؛ دنکی م ا ن د م د ر م ی و ر ش ی پ ی ا م ت ش ر ف ه ک ن ی ا ر گ م د س ر ب «دینادر گش و ماخذ دوخ ز ا م د ا ب ا ر ن ا و د ی ا م ت خ و ر ف ا ر ب د و خ ت ش پ ر ب ه ک ی ش ت ا

امام امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه شریف خود می فرماید: «تعاهدوا أمر الصلاة وحافظوا عليها و كانت على المومنین کتاباً موقوتاً؛^۳ پیوسته و لحظه به لحظه اهتمام به امر نماز داشته باشید و بر آن محافظت کنید و بسیار به انجام آن بپردازید و به وسیله آن به خدا نزدیک شوید و تقرب بجوید، زیرا نماز به عنوان فریضه و واجب الهی در اوقات مختلف شبانه روز بر مؤمنان مقرر شده است.»

امام عسکری (علیه السلام) و فرارسیدن وقت نماز

امام عسکری (علیه السلام) مشغول نوشتن نامه ای بودند. در وسط نامه وقت نماز فرا رسید و صدای مؤذن به اذان بلند شد. حضرت فوراً قلم و کاغذ را به زمین نهاد و به نماز ایستادند؛ یعنی این قدر تأخیر که فرضاً دو سه دقیقه دیگر به نوشتن نامه ادامه دهند تا تمام شود، به خود نپسندیدند. خدای متعال هم عنایت

۱. شیخ صدوق الأمالی، ص ۲۹۰.

۲. همان، ص ۲۹۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹.



خود را شامل حال آن بزرگوار کرد؛ چنان که ایشان نماز می خواندند و قلم به
إذن الله بر روی صفحه کاغذ به جریان آمده تتمه مطالب آن راثبت کرد تا
نامه به پایان رسید.^۱

ناگهان مرگ فرا می رسد

«وایاک أن ينزل بك الموت وأنت آبق من ربك في طلب الدنيا»؛
و بترس و بپرهیز از این که مرگ بر تو فرود آید و تو گریزپا و فراری از
پروردگارت در طلب دنیا باشی.

مرگ انسان به ناچار فرا می رسد و هیچ گونه تخیلی ندارد: (کل نفس ذائقة الموت).^۲ هر انسانی چشنده شربت مرگ خواهد بود.

هر آن که زاد بناچار بایدش نوشید ز جام دهر می (کل من علیها فان)
مهم این است که مرگ انسان در چه حالی فرا برسد، یکی در عین عبودیت
و خالص ترین حالات بندگی و یا در حال احسان به بندگان خدا با مرگ مواجه
می گردد و دیگری در منجلاب فساد و بدی فرو رفته و در همان لحظه ای که
مشغول معصیت و گناه است، مرگ او فرا می رسد.

از بدترین مصادفه ها این است که مرگ آدمی فرا برسد و او هم چون بنده
گریزپا از مولای حقیقی خود فرار کرده باشد و چقدر شرمندگی دارد که او را
می گیرند دست بسته و سر به زیر و به حضور مولا و آقاایش می آورند. فراری بودن
انسان از خدا طبق صریح کلام فوق این است که انسان در طلب دنیا باشد.
دنبال دنیا بودن، یعنی وداع با همه فضایل و خوبی ها بنده دنیا طلبی یعنی
اظهار آمادگی برای هر فساد و بدی و شرارتی.

ابن ابی الحدید معتزلی مجذوب این جمله واقع شده می گوید: «هذه وصية شريفة جداً» این جمله، وصیت و سفارشی بس والا و شریف است طالب

۱. محدث قمی، انوار البهية حالات امام عسکری (علیه السلام)

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

دنیا که پشت به خدا کرده و در این هنگام مرگش فرا می‌رسد را تشبیه به بنده گریزانی کرده که او را گرفته اند و اسیر و دست بسته او را سر به زیر وارد بر مولایش می‌کنند.^۱

تحدیر از مصاحبت نااهلان

«وایاک و مصاحبة الفساق فان الشر بالشر ملحق»؛

زنهار از همنشینی با فاسقان و گناه کاران، زیرا تحقیقاً بدی به بدی ملحق می‌گردد و بدان می‌پیوندد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در فراز دیگر این نامه راجع به دوستی و انتخاب دوست ارشاد مهمی فرمودند: آن جا که فرمود: «واحذر صحابة من یقیل رأیه وینکر عمله» در این جا نیز از مصاحبت با فساق و بدکاران و اهل گناه تحدیر می‌کند. حداقل تفاوتی که میان دو مورد است، این است که در مورد اول از بدنام شدن انسان و از این که حساب بدی رفیق و دوست برای دوستش هم باز می‌شود سخن گفتند و در این جا از جهت تأثیر صفات بد و طبیعت های زشت دیگران بر نفس آدمی سخن می‌گویند. آری همنشینی با فاسقان این اثر را دارد که بدی های آنان را منتقل می‌کند.

سرّ این که حضرت هر دو را به عنوان شرّ یاد می‌کند این است که در وجود هر انسانی مقداری از شر و غرایز زشت و صفات بد هست؛ حال اگر این شخص در کنار یک فاسق دریده و بی اعتنائی قرار گرفت، طبعاً به او خواهد پیوست و یک فاسق به تمام معنا خواهد شد، چرا که خواها و طبیعت ها قابل انتقال است و این طبیعت زشت در کنار طبیعت زشت دیگری تقویت می‌شود؛ همانند آتش که اگر آتش دیگری در جنب آن روشن شود تقویت می‌شود و دیرتر خاموش می‌گردد؛ بر خلاف این که فقط یک آتش باشد که ممکن است به زودی خاموش شود؛ شاعر می‌گوید:

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۵۰.



تا توانی می‌گریز از یار بد
یار بد بدتر بود از مار بد
مار بد تنها تو را بر جان زند
یار بد بران و بر ایمان زند

حفظ وقار و جایگاه خداوند و دوستی دوستان خدا

«وَوَقِّرَ اللَّهُ وَأَحَبَّ أَحْبَائِهِ»؛

خدا را بزرگ دار و دوستان او را دوست بدار.

حفظ وقار و عظمت الهی شرط اول ایمان انسان است. سید بن طاووس رحمته الله علیه هر کجا که در کتاب‌های مختلف اسم خدا یعنی لفظ «الله» را می‌آورد، جمله جل جلاله را ضمیمه آن می‌ساخت.

یک آزمایش دقیق

درباره دوستی دوستان خدا حضرت امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمایند: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا، فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ، فَإِنْ كَانَ يَحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يَبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ، فَفِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يَحِبُّكَ؛ وَإِنْ كَانَ يَبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يَحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ، فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يَبْغِضُكَ، وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ؛^۱ زمانی که خواستی بدانی در تو خبری هست پس به قلب خود بنگر، اگر اهل طاعت خدا را دوست می‌دارد و اهل عصیان را دشمن می‌دارد پس در تو خیر است و اگر اهل طاعت خدا را دشمن می‌دارد به اهل معصیت دوستی می‌ورزد آن جاست که در تو خیری نیست و خداوند تو را دشمن می‌دارد.»

شایسته ذکر است که بهترین احبّاء و دوستان الهی خاندان عصمت و طهارت علی و آل علی علیهم السلام هستند؛ بنابراین باید بادل و جان و تمام وجود، آنان را دوست داشت هر چند مستلزم مشکلات زحمات، مصائب و محرومیت‌ها باشد.

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۷ ح ۱۱؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱ ص ۱۹۹.

داستان خواندنی محمد بن ابی حذیفه

محمد ابن ابی حذیفه قریشی از اصحاب و شیعیان خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بود کهن معاویه به جرم دلدادگی به آن حضرت، او را زندانی کرد و از او خواست که به امام علیه السلام جسارت کند و برائت بجوید و او پذیرفت و سخت ترین شکنجه ها را معاویه در مورد وی اعمال کرد و او به کلی تغییر عقیده نداد تا در زندان از دنیا رفت.

کشی، عالم رجالی نقل کرده که او پسردایی معاویه بود و چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفتند، معاویه او را گرفت و تصمیم قتل او را داشت؛ پس مدتی طولانی او را زندانی کرد. روزی معاویه به اطرافیان خود گفت: آیا نفرستیم از پی این سفیه «نادان» محمد ابن ابی حذیفه و او را از مسیرش برگردانیم و گمراهی او را به وی خبر دهیم و امر کنیم که برخیزد و علی را سب کنند؟ گفتند: آری، معاویه کسی را فرستاد او را از زندان آورد. معاویه به او گفت: ای محمد ابن حذیفه، آیا نمی دانی که عثمان مظلوماً گشته شد و عایشه و طلحه و زبیر برای طلب خون او قیام کردند و علی در قتل او به صورت مرموز دخالت داشت و ما امروز طلب خون عثمان را می کنیم؟

محمد ابن ابی حذیفه در پاسخ گفت: تو خود می دانی که من از جهت رَجَم و قرابت از همه به تو نزدیک ترم و از همه این ها به تو شناساتر می باشم. معاویه گفت: آری، چنین است. او گفت: به خدای یکتا که خدایی جز او نیست سوگند که من احدی را که در خون عثمان شریک باشد و مردم را بر آن تشویق و ترغیب کند جز تو سراغ ندارم، زیرا او بود که تو و امثال تو را به کار گرفت. پس مهاجران و انصار از او خواستند که تو را عزل کند و او پذیرفت از این رو بر او هجوم آورده و از بین بردند و در قتل او اول و آخر، کسی شرکت نداشت جز طلحه و زبیر و عایشه؛ آن ها بودند که علیه او به کارهای بس زنده شهادت دادند و مردم را ترغیب و تحریک کردند و عبد الرحمن بن عوف و ابن مسعود و عمار و انصار همگی شرکت کردند.



معاویه گفت: این چنین شد. او گفت: به خدا سوگند! من شهادت می‌دهم که تو از آغاز وقتی که تو را شناختم در جاهلیت و اسلام یکنواخت و بر یک طریق از اخلاق بودی، اسلام در تو اثری نداشت؛ نه زیاد و نه کم و علامت این مطلب روشن است، تو مرا بر حب علی ملامت می‌کنی در حالی که کسانی که با علی بیرون آمدند، شب زنده داران روزه دار از مهاجر و انصار بودند، ولی با تو ابناء منافقین و طلقا و عتقا بودند؛ همان‌ها که تو آن‌ها را از دین شان خدعه کرده و منحرف نمودی و آن‌ها تو را از دنیایت خدعه کردند «و بهره گرفتند».

به خدا سوگند، پوشیده نیست بر تو آنچه که انجام دادی و بر آن‌ها پوشیده نیست آنچه را که انجام دادند؛ آن زمان که آنان خود را در راه اطاعت تو وارد سخط و عذاب خدا کردند. والله! من علی را برای خدا و رسولش دوست می‌دارم و تو را در راه خدا و رسولش برای همیشه دشمن خواهم داشت.

معاویه گفت: من هم اکنون تو را بر ضلال و گمراهی می‌بینم بعد گفت او را برگردانید؛ لذا او را به زندان برگرداندند تا در زندان از دنیا رفت.^۱

غضب لشکری عظیم از لشکریان شیطان

«وَأُخْذِرِ الْقَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ وَالسَّلَام»؛

و از خشم و غضب دوری کن، زیرا غضب سپاهی عظیم از سپاهیان ابلیس است.

در آغاز این جمله امر به پرهیز از خشم می‌کنند و آنگاه یک جمله در بیان علت امر به احتراز از خشم آورده، و فرموده اند؛ زیرا خشم سپاهی بزرگ از سپاهیان ابلیس است.

راستی کلامی بسیار شگفت انگیز و پرمعنا است. شاید کلمات بسیاری از بزرگان در تحذیر و پرهیز از غضب رسیده که هر کدام هم در جای خود ارزنده و قابل اخذ و احترام است اما این کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) ترسیمی بسیار عالی

۱. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ص ۷۰؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳ ص ۵۹.

از غضب و خطر عظیم و پیامدهای ناگوار آن را در بردارد که انسان را به وحشت می‌اندازد.

آری، می‌فرماید: غضب لشکر عظیم و بس بزرگی از لشکرهای ابلیس است. به حقیقت که اگر کسی در مقام شناخت صفات زشت و از جمله غضب باشد و بخواهد آن را درست بشناسد و آثار سوء آن را بفهمد تا از آن احتراز کند همین جمله کلام امام بزرگ و ابوالائمة الطاهرین حضرت علی علیه السلام او را بس است. انسان در آن لحظاتی که دچار غضب و خشم می‌شود دین و ایمان و عقیده و شخصیت او مورد تهاجم یک لشکر آن هم نه یک لشکر معمولی، بلکه لشکری بس عظیم و بزرگ از سپاه فراوان ابلیس قرار می‌گیرد؛ اگر فوری توانست غضب خود را در هم بشکند که خود را راحت ساخته، زیرا از خطر این سپاه عظیم شیطان رها شده است؛ اما اگر نتوانست شدت و حدّت حرارتی که از غضب در درون او پدیدار شده مهار کند، بداند که این لشکر عظیم شیطان چیزی برای او باقی نخواهند گذاشت؛ نه ایمان و یقین او سالم می‌ماند و نه شخصیت و وجاهت اجتماعی و آبرومندی او برای او باقی خواهد ماند و آن سپاه خطرناک بی رحمانه همه این مفاهیم عالیّه را از او خواهند گرفت و می‌ماند یک انسان ایمان از دست داده و فاقد عقیده پاک و ارتباط با خدا، و کسی که همه آبرو و اعتبار خود را یک جا فروخته، آدمی منحط و ساقط و فاقد ارزش، موقعیت و اعتبار انسانی است.

وصیت و سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله

در یک نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده که شخصی به آن حضرت عرض کرد: مرا وصیت و راهنمایی بفرمایید. پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا تغضب». غضب ننما و بر کسی خشم مکن. او عرض کرد: زیادترا از این بفرمایید و ارشاد مکنید باز فرمود: «لا تغضب»؛ بار دیگر گفت بیش از این توصیه بفرمایید حضرت



فرمود: «لا أجد لك مزيداً»؛ من برای تو زیاده بر آنچه گفتم سراغ ندارم.^۱

شجاع و قهرمان واقعی

هم چنین روایت شده است که مردی به پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) گفت: مرا وصیت و سفارشی بکنید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لا تغضب»؛ سپس اضافه کردند و فرمودند: «لیس الشدید بالصرع»؛ اما الشدید الذی یملك نفسه عند الغضب»؛^۲

یعنی پهلوانی و قهرمانی به زمین زدن حریف نیست؛ پهلوان و قهرمان کسی است که به هنگام خشم و غضب خویشتن دار باشد و زمام نفس خود را در دست بگیرد.

چه بسیار غضب‌ها که انسان را به کفر، الحاد، سب لعن، دشنام و هتک حیثیت و آبروی مردم کشانده و چه بسا چنان عقل و خرد و بینش آدمی را گرفته که آلوده به قتل نفس و کشتن یک بی گناه کرده است.

گاهی یک غضب مهار نشده باعث شده که انسان همسر عزیز یا فرزند دل‌بند و جگر گوشه خود را بی رحمانه کشته و نقش خاک کرده است و چه بسا لحظه‌ای غضب که می‌شد با جوانب بینی برطرف نمود ولی بر اثر نبود تملک نفس انسان را در منجلاب فساد و تباهی انداخته که راه نجات و رهایی را از هر سو بر روی او بسته و آدمی دچار ماجرا و فتنه و فساد شده که او را زمین گیر کرده است؛ چنان که به دست خود آتشی روشن کرده که هرگز قابل خاموش شدن نیست و نعوذ بالله من ذلك.

والحمد لله أولاً و آخراً

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين

قم حوزه علمیه

علی کریمی جهرمی

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸ ص ۵۱.

۲. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۴۷.

منابع كتاب

١. قرآن
٢. نهج البلاغة
٣. صحيفه سجاده
٤. ابن ابى الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، مكتبة آيت الله المرعشى النجفى، قم، ١٤٠٤ق.
٥. ابن اثير، على بن محمد، اسد الغابة فى معرفة الصحابة، نشر دار الإحياء التراث العربى، بيروت، لبنان، ١٩٧٠مىلادى.
٦. ابن اثير، على بن محمد، الكامل فى التاريخ، نشر بيت الأفكار الدولية، عمان، اردن، بى تا
٧. ابن اثير، مبارك بن محمد، النهاية فى غريب الحديث و الأثر، نشر المكتبة العصرية، صيدا، لبنان، ١٤٢٦ قمرى.
٨. ابن شعبة، حسن بن على، تحف العقول، نشر آل على، قم، ١٣٨٧ شمسى.
٩. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابى طالب، نشر علامه، قم ١٣٧٩ ش.
١٠. ابن عساكر، على بن حسن، تاريخ مدينه دمشق، نشر مجمع اللغة العربية، دمشق، سوريا، ١٤٠٤ق.
١١. ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، الشعر و الشعراء، دار المعارف، قاهره، مصر، ١٤٠٧ قمرى.
١٢. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمة فى معرفة الأئمة (ط - القديمة)، دار الأضواء، بيروت، لبنان، ١٤٠٥ قمرى.

١٣. اصفهانی، ابونعیم، حلیۃ الأولیاء و طبقات الأصفیاء، نشر دار الکتب العربی، بیروت، لبنان، ١٤٠٧ قمری.
١٤. امین عاملی، سید محسن، المجالس السنیة، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، لبنان، ١٤١٣ قمری.
١٥. انصاریان، حسین، ترجمه نهج البلاغة، نشر دار العرفان، قم، ١٣٨٨ شمسی.
١٦. آخوند خراسانی، کفایة الاصول، نشر موسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه، قم، ١٤٣٠ قمری.
١٧. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغة، نشر آستان قدس رضوی، مشهد، ١٣٧٥ شمسی.
١٨. برقی، احمد بن محمد، المحاسن، نشر دار الکتب الإسلامية، قم، بی تا
١٩. بیهقی، محمد بن حسن، دیوان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام، انتشارات اسوه، ١٣٨١ شمسی.
٢٠. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة، نشر کتابخانه ابن سینا، تهران، ١٣٣٧ شمسی.
٢١. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، نشر مجمع ذخائر اسلامی، قم، ١٣٩٨ شمسی.
٢٢. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، نشر دار الأضواء، بیروت، لبنان، ١٤٠٧ قمری.
٢٣. جدیلی، محمد بن عبدالرحمن، أمالی رمضان، نشر مرکز أبحاث اسلامی، دوحه، قطر، ١٤٣٨ قمری.
٢٤. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ١٤١٢ ق.
٢٥. حسن بن محمد طوسی، الأمالی ابن الشیخ، دار الثقافة، قم، ١٤١٤ قمری.



٢٦. حلى، ورام بن ابى فراس، تنبيه الخواطر «مجموعه وزام»، نشر العتبة الحسينية المقدسة، كربلا معلی، عراق، ١٤٢٤ق.
٢٧. خاقانى، بدیل بن على، ديوان اشعار، نشر سعادت، كرمان، ١٣١٦ شمسی.
٢٨. خطيب بغدادی، احمد بن على، تاريخ بغداد أو مدينة السلام، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، بی تا.
٢٩. خوانساری، سيد محمد باقر، روضات الجنات، الدار الاسلامیة، بيروت، لبنان، ١٤١١ قمری.
٣٠. دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلى الصواب، نشر الشريف الرضى، قم، ١٤١٢ قمری.
٣١. راغب اصفهانی، المفردات، دار المعروف، قم، بی تا.
٣٢. شامی، یوسف بن حاتم، الدر النظیم، موسسه نشر اسلامی، وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه، قم، ١٣٨٤ شمسی.
٣٣. شيخ صدوق، الأمالی، نشر کتابچی، تهران ١٣٧٦ش.
٣٤. شيخ صدوق، عیون اخبار الرضا، نشر جهان، تهران، بی تا.
٣٥. شيخ صدوق، محمد بن على، معاني الاخبار، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، قم ١٤٠٣ ق.
٣٦. شيخ طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، نشر دار الثقافة، قم، ١٤١٤ قمری.
٣٧. شيخ کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، نشر دار الكتب الاسلامیة، تهران، ١٤٠٧ قمری.
٣٨. شيخ مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله على العباد، ناشر کنگره جهانی هزاره شيخ مفید، قم، ١٤١٣ قمری.
٣٩. شيخ مفید، الأمالی، مكتبة بصیرتی، قم، بی تا.

٤٠. صقر، عبد البديع، الوصايا الخالدة، دار الفكر، بيروت، لبنان، ١٣٩٠ قمرى.
٤١. طبرسى، على بن حسن، مشكات الانوار، كتابخانه حيدريه، نجف الاشرف، عراق، ١٣٨٥ قمرى.
٤٢. طبرسى، احمد بن على، الإحتجاج على أهل اللجاج، نشر مرتضى، مشهد، ١٤٠٣ ق.
٤٣. طبرسى، فضل بن حسن، إعلام الورى بأعلام الهدى (ط - القديمة)، دار الكتب الاسلاميه، تهران، بى تا
٤٤. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، دار العلوم بيروت، لبنان، ١٤٢٦ قمرى.
٤٥. طبرى، عماد الدين، بشاره المصطفى لشيعه المرتضى، المكتبة الحيدريه، نجف، ١٣٨٣ ق.
٤٦. طوسى، خواجه نصير الدين، آداب المتعلمين، نشر روزبهان، تهران، بى تا
٤٧. عاملى، زين الدين بن على (شهيد ثانى)، روضة البهيه فى شرح لمعة الدمشقيه
٤٨. علامه مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، نشر دار الإحياء التراث العربى، بيروت، لبنان، ١٤٠٣ ق.
٤٩. فروغى، محمد على، سير حكمت در اروپا، نشر هرمس، تهران، ١٣٩٨ شمسى.
٥٠. فيض كاشانى، ملامحسن، المحجة البيضاء فى تهذيب الإحياء، نشر مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، بيروت ١٤٠٣ قمرى.
٥١. كشى، محمد بن عمر، اختيار معرفة الرجال، نشر مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم المقدسه، ١٤٠٤ قمرى.
٥٢. كراجكى، محمد بن على، كنز الفوائد، نشر دار الذخائر، قم، ١٤١٠ قمرى.



٥٣. مامقانى، تنقيح المقال فى علم الرجال، بى نا، نجف اشرف، عراق، بى تا
٥٤. محدث قمى، الانوار البهية فى تواريخ الحجج الإلهية، المكتبة الحيدرية، قم، ١٤٢٩ قمرى.
٥٥. محدث قمى، مفاتيح الجنان، نشر دار العرفان، قم، ١٣٨٨ شمسى.
٥٦. محدث قمى، شيخ عباس، الكنى والألقاب، نشر مكتبة الصدر، تهران، ١٣٦٨ ش.
٥٧. محدث قمى، شيخ عباس، سفينة البحار و مدينة الحكم والآثار، انتشارات اسوه، تهران، ١٤١٤ قمرى.
٥٨. محدث قمى، شيخ عباس، فيض العلام في وقايع الآيام، نشر نور مطاف، قم بى تا.
٥٩. محدث قمى، شيخ عباس، منتهى الامال، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم ١٤٢٢ ق.
٦٠. محدث نورى، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، بيروت، لبنان، ١٤٠٨ قمرى.
٦١. منفلوطى، مصطفى لطفى، النظرات، الشركة المصرية العالمية للنشر، لونجمان، مصر، ١٩٩١ ميلادى.
٦٢. نصر بن مزاحم، وقعة صفين، نشر دار الكتب العربى، اسكندريه، مصر، بى تا.

فهرست آثار علمی چاپ شده آیت الله العظمی کریمی جهرمی رحمته الله

الف) فقه

- ۱- رساله توضیح المسائل
- ۲- محاضرات فی القضاء دروس و مباحث
- ۳- محاضرات فی الشهادات دروس و مباحث
- ۴- الدر المنضود فی احکام الحدود ۳ جلد (تقریرات دروس آیت الله العظمی گلپایگانی)
- ۵- نتائج الافکار فی نجاسة الکفار (تقریرات دروس آیت الله العظمی گلپایگانی)
- ۶- صلاة الجمعة في غيبة الحجة
- ۷- دیدگاه شیخ مفید در مسئله حبوه
- ۸- مع محقق الارديلی فی مسائل من الفقه
- ۹- حول مسائل هامة من قضاء النراقي
- ۱۰- احکام القرآن
- ۱۱- احکام کاربرد در فقه امامیه
- ۱۲- مناسک حج
- ۱۳- احکام روزه
- ۱۴- مصباح هدايت (پرسش و پاسخ های فقهی، اعتقادی، اخلاقی)

ب) تفسیر و معارف قرآن کریم

- ۱۵- رازهای آسمانی تفسیر سوره حدید
- ۱۶- نظام اخلاقی اسلام تفسیر سوره حجرات
- ۱۷- تجلی انسان در، قرآن تفسیر سوره انسان
- ۱۸- نمونه هایی از تأثیر و نفوذ قرآن
- ۱۹- شناخت قرآن از رهگذر قرآن
- ۲۰- سیمای عباد الرحمن در قرآن
- ۲۱- چهره های محبوب در قرآن
- ۲۲- قرآن و هدایت اندیشه ها
- ۲۳- دختر و پسر نمونه در قرآن
- ۲۴- مبارزه طاغوتیان با قرآن
- ۲۵- جاذبه قرآن
- ۲۶- سیمای قرآن در نهج البلاغه
- ۲۷- نشانه های او در قرآن
- ۲۸- یکصد و یک پیام از قرآن
- ۲۹- اولیاء الله در قرآن و روایات
- ۳۰- دولت قرآن (درآمدی بر پیام های اخلاقی قرآن)
- ۳۱- تفسیر آیات مشکله قرآن کریم
- ۳۲- تفسیر سوره صف
- ۳۳- تفسیر سوره ابراهیم
- ۳۴- خاطرات قرآنی
- ۳۵- صراط مستقیم در قرآن



ج) شرح حدیث و دعا

- ۳۶- سروش رحمت تحلیلی از خطبه شعبانیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۳۷- جذبات نهج البلاغه
- ۳۸- صبح سعادت (منشور اخلاق در مکتب امیرالمومنین علیه السلام، شرح نامه امام به حارث همدانی)
- ۳۹- سیمای پرهیزکاران (شرح خطبه متقین)
- ۴۰- هشداری از امیرمؤمنان علیه السلام به فرماندار بصره (شرح نامه امام به عثمان ابن حنیف)
- ۴۱- به سوی مدینه فاضله شرح نامه حیات بخش امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام
- ۴۲- اشعه حیات از بستر شهادت (شرح آخرین وصایای حضرت علی علیه السلام)
- ۴۳- فریاد غربت (ترجمه خطبه فدکیه)
- ۴۴- شرح غربت (شرح خطبه فدکیه)
- ۴۵- در کشتی نجات (شرح صلوات شعبانیه)
- ۴۶- تکرار حماسه علی علیه السلام در خطبه زینب علیه السلام
- ۴۷- شرح خطبه حضرت زینب علیه السلام در شام
- ۴۸- بحثهایی پیرامون زیارت ناحیه مقدسه
- ۴۹- جرعه‌ای از چشمه سار غدیر
- ۵۰- صحیفه آفتاب (سخنان گهربار مهدی آل محمد علیهم السلام)
- ۵۱- حدیث آرزومندی (شرح دعای ندبه)
- ۵۲- زمزمه عاشقان (شرح دعای افتتاح)
- ۵۳- بهار جانها (دعاهایی منتخب و ماثور از بزرگان دین)
- ۵۴- شرح مناجات شعبانیه

۵۵- شایستگان رحمت

د) سیره اهل بیت علیهم السلام

۵۶- العترة و القرآن

۵۷- سیری گذرا در سیره رسول الله ﷺ

۵۸- الامام اميرالمومنين ﷺ في وصف الواصفين

۵۹- سیمای امام علی ﷺ در نهج البلاغه

۶۰- سیره و سخن فاطمه ﷺ

۶۱- در ستایش فاطمه ﷺ (مروری بر ثناگویی از حضرت صدیقه کبری ﷺ در محفل ملکوت)

۶۲- ریحانه محمد امام حسن مجتبی ﷺ

۶۳- سیمای امام حسین ﷺ

۶۴- در مکتب امام حسین ﷺ

۶۵- حسین ﷺ رحمت واسعه خدا

۶۶- امام حسین ﷺ آینه آیه های قرآن

۶۷- عقلیه بنی هاشم زینب ﷺ

۶۸- مهر ولایت از آسمان ایران (نگرشی بر زندگانی و ابعاد شخصیتی حضرت رضا ﷺ)

۶۹- بانوی ملکوت حضرت معصومه ﷺ

ه) مهدویت

۷۰- عنایات حضرت مهدی موعود به علما و مراجع تقلید

۷۱- مهدی مقتدای مسیح ﷺ



- ۷۲- حقوق فراموش شده امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۷۳- به یاد مهدی زهرا علیها السلام
- ۷۴- بررسی مقایسه ای بین حضرت مهدی و امام حسین علیهما السلام
- ۷۵- موعود آخرالزمان در قرآن
- ۷۶- شاخصه های مرجعیت و نواب امام زمان علیهما السلام در عصر غیبت
- ۷۷- صحیفه آفتاب (کلمات گوهر بار حضرت ولی عصر ارواحنا فداه)

(و) تراجم و سیره علما

- ۷۸- المقدس الاردبیلی اضواء علی حیاتہ و شخصیتہ
- ۷۹- مقدس اردبیلی سرخیل قدسی فقاہت
- ۸۰- مقتطفات بقیة السلف
- ۸۱- صورة موجزة من حياة المرجع الكبير السيد گلپایگانی
- ۸۲- حیاة آية الله آیت اللهی الجهرمی
- ۸۳- آیت الله مؤسس (مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری)
- ۸۴- یادى از شیخ المراجع (آیت الله العظمی حائری)
- ۸۵- خورشید آسمان فقاہت (آیت الله العظمی گلپایگانی)
- ۸۶- مهاجر الى الله در خط جهاد و اجتهاد (مرحوم آیت الله سید عبدالحسین لاری)
- ۸۷- اسوه صالحان (مرحوم آیت الله سید ابراهیم حق شناس جهرمی)
- ۸۸- سلاله پاكان (مرحوم آیت الله سید علی اکبر آیه اللهی جهرمی)
- ۸۹- چهار گفتار پیرامون نام آوران بیدار

ز) اخلاق و معارف دین

- ۹۰- منشور سعادت (اخلاق از منظر امیرالمومنین علیه السلام به همراه شرح نامه اخلاقی به حارث همدانی)
- ۹۱- چشمه سار تربیت علوی (نگرشی بر اخلاق از منظر امیرمومنان علیه السلام و نهج البلاغه)
- ۹۲- آوای رحیل (نگرشی بر حالت احتضار)
- ۹۳- آستان دوست (نگرشی بر آثار و آداب زیارت)
- ۹۴- اسرار لیالی قدر
- ۹۵- ارزشهای اصیل و انسانی
- ۹۶- الصیام و شهر رمضان المبارک
- ۹۷- آیین روزه داری
- ۹۸- پیام رمضان
- ۹۹- جهان اسلام و مسئله تحریف
- ۱۰۰- سیمای رمضان در صحیفه سجادیه
- ۱۰۱- خط سرخ شهادت
- ۱۰۲- لقاء الله در معراج شهادت
- ۱۰۳- اذان نغمه آسمانی
- ۱۰۴- شهید ربذه ابوذر غفاری
- ۱۰۵- مع معلم الاخلاق فی صفحات المکاسب
- ۱۰۶- دیار دوست (نصایح و نامه هایی به زائران خانه ی خدا)

سوالات مسابقه کتابخوانی

۱. سؤال: بر اساس داستان رفتار امیرالمؤمنین (علیه السلام) با همراه ذمی و نتیجه آن، مهم ترین پیام تربیتی و اجتماعی این واقعه چیست؟

۱. ضرورت همراهی با دیگران تا پایان راه حتی بدون پرسش از مقصد
۲. کوشش در تغییر عقیده دیگران تنها از طریق بحث و مناظره مستقیم
۳. رعایت احتیاط و دوراندیشی در برخورد با افراد ناشناس
۴. تأکید بر رعایت حق رفاقت و حسن معاشرت، حتی با غیرمسلمانان، که می تواند تحولی عمیق در دل انسان ها ایجاد کند

۲. سؤال: مهم ترین شرط قبولی عبادات و واجبات الهی که انسان را از شرک در عبادت باز می دارد، کدام است؟

۱. انجام عبادت تنها برای جلب رضایت خداوند، بدون شریک قرار دادن غیر او
۲. انجام عبادت به صورت جمعی و با نمایش برای دیگران
۳. ذکر نام اولیا و انبیا در کنار نام خداوند در هنگام عبادت
۴. انجام عبادت فقط در حضور جمع و برای کسب احترام اجتماعی

۳. سؤال: بزرگ ترین آسیب و سرنوشت کسی که برای رسیدن به منافع دنیوی، دین خدا را بازیچه قرار داده و در آن بدعت می گذارد، چیست؟

۱. به سرعت به آرزوها و ثروت مادی خود خواهد رسید.

۲. موجب رشد و اعتلای جامعه دینی و افزایش ایمان مردم می‌شود.
۳. از رحمت الهی دور خواهد شد و اعمال نیک او بی‌ثمر می‌گردد.
۴. تنها از سوی مردم سرزنش خواهد شد و عقوبتی در آخرت ندارد.

۴. سؤال: براساس رفتار و فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام حمل خرما برای خانواده، مهم‌ترین اصل اخلاقی و تربیتی که این روایت بر آن تأکید دارد چیست؟

۱. واگذاری تمام کارهای خانه به دیگران برای راحتی بیشتر
۲. ارزش‌گذاری مسئولیت‌پذیری سرپرست خانواده در تأمین و حمل نیازهای خانواده و پرهیز از برون‌سپاری وظایف شخصی
۳. استقبال از کمک دیگران برای نشان دادن جایگاه اجتماعی خود
۴. نشان دادن تواضع ظاهری در برابر مردم برای کسب محبوبیت بیشتر

۵. سؤال: مهم‌ترین آموزه اخلاقی که می‌توان از رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابله با دشمنان و مخالفان برداشت کرد، کدام است؟

۱. سیاست انتقام‌جویی علیه مخالفان برای تثبیت قدرت
۲. رفتار یکسان و بی‌تفاوت با همه مردم، فارغ از جایگاه و شخصیت آن‌ها
۳. استفاده از مجازات‌های شدید برای پیشگیری از مخالفت‌های بعدی
۴. گذشت و عفو در اوج قدرت و رفتار کریمانه حتی نسبت به دشمنان، در حالی که رویکرد اموی بر انتقام و شدت استوار بود

۶. سؤال: براساس رفتار و سخنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ماجرای خرید لباس، کدام یک از موارد زیر بیشترین تأکید اخلاقی و تربیتی را در این روایت دارد؟

۱. رعایت عدالت و انصاف با زیردستان و پرهیز از امتیازطلبی، و وفاداری به وعده و تعهد در معاملات.



۲. خرید ارزان تر برای صرفه جویی بیشتر در امور اقتصادی و معیشتی
۳. اصرار بر خرید از مغازه دار آشنا و شناخته شده جهت احترام به روابط اجتماعی
۴. رد هرگونه سود، حتی اندک، در معاملات با دیگران به منظور رعایت کامل زهد و تقوا

۷. سؤال: براساس وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندانش در لحظات پایانی زندگی، عالی ترین شیوه معاشرت با مردم چیست و فلسفه این توصیه اخلاقی چیست؟

۱. معاشرت معمولی و بی تفاوت با مردم تا کمترین توقعی از انسان نداشته باشند.
۲. رفتار با مردم فقط براساس ظواهر و منافع شخصی، بدون توجه به وجدان و اخلاق.
۳. برخورد نیکو و مهربانانه با مردم به گونه ای که اگر غایب شدی دلتنگت شوند و اگر از دنیا رفتی برایت گریه کنند، زیرا این رفتار برخواسته از وجدان و فطرت پاک انسانی است.
۴. دوری از مردم برای حفظ استقلال و آرامش فردی و پرهیز از هرگونه اختلاط و ارتباط اجتماعی.

۸. سؤال: بر پایه فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام و مطالب فوق، مهم ترین معیار موفقیت و شایستگی عالمان و رهبران دینی در هدایت جامعه چیست؟

۱. توانایی بیشتر در سخنوری و تعلیم شفاهی دیگران
۲. شروع خودسازی پیش از اصلاح دیگران و تقدّم تأدیب با عمل بر تأدیب با زبان

۳. داشتن مدرک علمی و القاب پرآوازه‌ی علمی و مذهبی
۴. تشویق مردم به انجام واجبات و ترک محرمات صرفاً با موعظه و ارشاد زبانی

۹. سؤال: بر اساس فرمایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه، همنشینی با قرآن چه تأثیری بر انسان دارد و معیار واقعی بی‌نیازی و فقر در چیست؟

۱. فقط موجب افزایش اطلاعات تاریخی می‌شود و اثری بر هدایت یا گمراهی ندارد.
۲. هرکس با قرآن همنشین شود یا بر هدایتش افزوده می‌گردد یا از جهل و گمراهی‌اش کاسته می‌شود و بدون قرآن هیچ‌کس به بی‌نیازی واقعی دست نمی‌یابد.
۳. انسان بدون قرآن نیز می‌تواند به غنای حقیقی و هدایت دست یابد.
۴. آشنایی با قرآن تنها برای افراد خاص، فایده‌ معنوی دارد.

۱۰. سؤال: بر اساس آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام، مهم‌ترین اصل در یادکردن یا به زبان آوردن نام خداوند چیست؟

۱. به‌کار بردن نام خدا در همه گفتگوها و حتی شوخی‌ها برای جلب توجه.
۲. استفاده از نام خدا برای اثبات سخنان شخصی و حل اختلافات روزمره.
۳. سوگند به نام خدا جز در مقام حق و ضرورت، و بزرگ شمردن آن در هر شرایطی.
۴. بیان مکرر نام خدا صرف نظر از صحت یا نادرستی موقعیت.

۱۱. سؤال: بر اساس فرمایشات معصومین علیهم السلام و آموزه‌های اخلاقی، مهم‌ترین عامل آلوده شدن انسان به دروغ‌گویی چیست؟



۱. بازگو کردن هر سخنی که می شنود بدون تحقیق و بررسی صحت آن.
۲. تعریف کردن مطالب ساختگی و جعلی برای جلب توجه.
۳. نگفتن واقعیت هایی که بر دیگران آشکار است.
۴. صراحت و رک گویی بیش از حد در جمع دوستان.

۱۲. سؤال: بر مبنای روایات اسلامی و سیره اهل بیت (علیهم السلام)، بالاترین مرتبه بردباری و گذشت در چه شرایطی تحقق می یابد و ثمره مهم آن در زندگی انسان چیست؟

۱. زمان قدرت و توانمندی بر انتقام، فروبردن خشم و گذشت ورزیدن، که موجب سلامت و آرامش انسان، اصلاح روابط، و جلب محبت دیگران می شود.
۲. فقط هنگام ضعف و ناتوانی در مقابل ظلم، تحمل و بردباری پیشه کردن.
۳. صرفاً در تعامل با دوستان و افراد نزدیک، با سعه صدر رفتار کردن.
۴. تنها برای کسب احترام در جامعه و ظاهر سازی بردباری نشان دادن.

۱۳. سؤال: بر اساس فرمایشات امیرالمؤمنین (علیه السلام)، چرا باید از همنشینی و دوستی با افرادی که اندیشه و رفتار نادرست دارند، پرهیز کرد؟

۱. چون این افراد معمولاً از نظر مالی و اجتماعی ضعیف هستند.
۲. زیرا دیدگاه ها و رفتارهای آنان از نظر عقلا و افراد باتقوا نادرست است و همنشینی با آن ها باعث می شود که انسان نزد دیگران همانند آن ها، و از نظر اخلاقی و اعتقادی متأثر از آن ها شناخته شود.
۳. به دلیل این که چنین افرادی معمولاً وقت انسان را تلف می کنند.
۴. چون ممکن است با همنشینی با این افراد دسترسی به امکانات و موقعیت های بهتر محدود شود.

۱۴. سؤال: بر اساس رفتار امام صادق (ع) در ماجرای بریدن از دوست خود، کدام گزینه صحیح تر است؟

۱. امام (ع) فقط زمانی از دوستان خود جدا می شدند که آنها ترک نماز کنند.
۲. امام (ع) صرفاً به خاطر تأخیر غلام دوست خود از او جدا شد.
۳. امام (ع) اجازه دادند دوستش رفتار توهین آمیز خود را تکرار کند تا تادیب شود.
۴. نسبت دادن توهین و برچسب ناروا به دیگران حتی اگر غلام یا فردی غیرمسلمان باشد.

۱۵. سؤال: بر اساس روایات اسلامی و فرمایشات معصومین (ع)، مهم ترین دلیل ترک سخنان بی ارزش و غیر مربوط به انسان چیست؟

۱. برای این که انسان نزد مردم عزیز شود
۲. زیرا سخن گفتن درباره موضوعات بی فایده باعث قساوت قلب و دوری از ساحت الهی، و ثبت آن توسط فرشتگان است
۳. چون باعث افزایش ثروت و قدرت می شود
۴. برای این که زمان بیشتری برای استراحت داشته باشد

۱۶. سؤال: بر اساس رهنمودهای امیرالمؤمنین (ع) و روایات اهل بیت (ع)، بهترین راه برای پیدایش حالت شکر در انسان کدام است؟

۱. مقایسه دائمی خود با افراد ثروتمند و بالاتر و تلاش برای رسیدن به آنها
۲. افزایش عبادت بدون توجه به شرایط دیگران
۳. توجه بیشتر به کسانی که در نعمت و امکانات پایین تر از خود انسان هستند
۴. انزوا از جامعه و ترک ارتباط با مردم



۱۷. سؤال: بر اساس توصیه‌های دینی و سیره بزرگان، بهترین شیوه رفتار با نفس برای موفقیت در عبادت چیست؟

۱. باید همواره نفس را مجبور به عبادت کرده و از استراحت و نشاط آن غافل شد.
۲. لازم است عبادت را به تأخیر انداخت تا میل انسان زیاد شود.
۳. باید با ملایمت و رعایت ظرفیت، هنگام نشاط و آمادگی به عبادت پرداخت و از افراط و سخت‌گیری پرهیز کرد.
۴. افراط در عبادت و ریاضت شدید نشانه ایمان قوی است.

۱۸. سؤال: طبق روایات اسلامی، اهمیت وقت شناسی و ادا کردن به موقع نمازهای واجب در چیست؟

۱. تنها سبب افزایش طول عمر انسان می‌شود.
۲. باعث رعب و وحشت شیطان از انسان و جلوگیری از افتادن در گناهان بزرگ می‌گردد.
۳. فقط جهت هماهنگی اجتماعی و ایجاد نظم میان مردم است.
۴. صرفاً جهت کسب ثواب اخروی بوده و در دنیا اثری ندارد.

۱۹. سؤال: بر اساس کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بدترین حالت مواجهه انسان با مرگ چیست؟

۱. هنگامی که انسان در حال عبادت باشد.
۲. زمانی که انسان گرفتار بیماری باشد.
۳. وقتی که انسان همانند برده‌ای فراری در حال طلب دنیا و دوری از خداوند باشد.
۴. در خواب و بدون درد و رنج بمیرد.



۲۰. سؤال: بر اساس فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد خشم، چرا باید از غضب پرهیز کرد؟

۱. چون غضب سپاهی عظیم از لشکرهای ابلیس است و می تواند ایمان و شخصیت انسان را نابود سازد.

۲. چون غضب موجب کاهش نشاط در زندگی می شود و انسان را افسرده می کند.

۳. چون غضب فقط باعث ایجاد دشمنی با مردم می شود.

۴. چون غضب تنها موجب سردی روابط خانوادگی می گردد.

پاسخ نامه

گزینه ۴	گزینه ۳	گزینه ۲	گزینه ۱	شماره سوال	گزینه ۴	گزینه ۳	گزینه ۲	گزینه ۱	شماره سوال
				۱۱					۱
				۱۲					۲
				۱۳					۳
				۱۴					۴
				۱۵					۵
				۱۶					۶
				۱۷					۷
				۱۸					۸
				۱۹					۹
				۲۰					۱۰

www.ketabkhooon.ir

www.jahrompedia.ir

